

مجموعه مقالات

این مقالات در زمانهای مختلف و در سایتهای متفاوتی منتشر شده اند
که در اینجا بصورت یک مجموعه در اختیار علاقمندان قرار می گیرند.

گردآورنده: ن. ب
تعمیر: آرزوخت آریا



آدم و حوای ایرانی - عباس احمدی

آزادی جنسی، آزادی فردی - دکتر حسین فرزند

آلودگی محیط زیست و بجنس خواه شدن زندگان

بیانیه روشنفکران، نویسندگان، روزنامه نگاران، فعالین فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران در حمایت از حقوق مجسکریان کشور

خدا و بکارت - نسیم روشانی

سکوت را بشکنیم (دباره «تجاوز» چه می دانیم؟) - سهیلا وحدتی

به مناسبت روز جهانی حقوق بشر زندانی وجدان: از مخالف سیاسی تا مجسکر انگفتوبان هریسون، کارشناس امور خاورمیانه عفو بین الملل - سهیلا وحدتی

فرهنگ لغات پنهان - احمد پرمیزی

نگاهی به مسدود سیکری در ایران - پینار ایشیقی

ویژگی های جنسی در بزرگسالی

یک مرد باش! - استیون بوتکین - برکردان: علی عبدی

آدم و حوای ایرانی

عباس احمدی

در این مقاله می خواهیم سه چیز را نشان بدهیم:

(۱) نخست آن که داستان آفرینش آدم در فرهنگ ایرانی، بر اساس جادوی سرایتی و بخصوص آیین گاو کشی درست شده است.

(۲) دوم آن که ازدواج آدم و حوای ایرانی از رسم زناى با محارم، که در دوره ی مدرسالاری، در ایران رواج داشته است، پیروی می کند.

(۳) سوم و در حاشیه ی این دو موضوع اساسی، فرضیه ی صلیب ایرانی یا چلیپای میتراپی را نیز مطرح خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که در ایران، یک صلیب مخفی و یک چلیپای پنهانی در طرح اصلی آتشکده ها، مسجدها، قالی ها، و کاشی کاری های ایرانی وجود دارد. این صلیب مقدس، نشانه ی خورشید و خورشید نیز، نشانه ی ایزد میترا است. ایزد میترا همان روح باروری و برکت است که در پایان عصر جادو و در آغاز عصر مذهب، از زمین و از درون درخت و رودخانه و گاو، به آسمان رفته است.

آدم و حوا در شاهنامه

در شاهنامه ی فردوسی، اصلاً خبری از داستان آدم و حوا نیست. به این صورت که بهشتی باشد و آدم و حوایی در آن جا زندگی کنند و سپس از میوه ای ممنوعه بخورند و به جرم این گناه از بهشت اخراج شوند و به زمین بیایند. اصلاً چنین چیزی نیست. در شاهنامه آمده است که پس از آفرینش گیاهان و جانوران، "مردم" پدیدار شده اند. همین طور بدون مقدمه و بدون اسطوره سازی و بدون آوردن افسانه ی آفرینش و بدون ذکر مثلث "آدم و حوا و خدا" بنا به روایت شاهنامه (جلد اول، صفحات ۵ و ۶) ابتدا، هفت آسمان پدید می آیند:

پدید آمد این گنبد تیز رو

شگفتی نماینده ی نو به نو

فلک ها، یک اندر دگر، ساخته شد

به جنبید، چون کار پیوسته شد

سپس کوه ها می بالند و آب ها بر می دمند:

ببالید کوه، آب ها بر دمید

سر رستنی ها، به بالا کشید

سپس، گیاهان می رویند:

گیا رست، با چند گونه درخت

به بالا برآمد، سران شان، ز بخت

سپس، جانوران و جنبندگان پدیدار می شوند که نه زبان گویا و نه خرد جویا دارند و از خار و خاشاک، به تن پروری مشغولند.

و زان پس، چو جنبنده، آمد پدید

همی رستنی، زیر خویش، آورید
نه گویا زبان و نه جو یا خرد
ز خار و ز خاشاک، تن پرورد
سرانجام، بشر پدید می آید که با هوش و خرد خود، بر حیوانات وحشی و بر دام های اهلی فرمان می راند. دقت کنید، در این جا سخنی از آدم و حوا و مار و شیطان و بهشت در کار نیست:

چو زین بگذری، مردم آمد پدید
شد این بندها راه سراسر کلید
پذیرنده ی هوش و رای و خرد
مر او راه، دد و دام، فرمان برد

کیومرث، نخستین آدم

هر چند در شاهنامه اثری از آدم و حوا نیست، اما در این منظومه از شخصیتی اسطوره ای به نام کیومرث نام برده شده است که نخستین پادشاه جهان است. کیومرث نه تنها شاه ایران بلکه شاه سراسر جهان است و از او به عنوان "جهاندار" یا شاه جهان نام برده می شود.

چنین گفت کآیین تخت و کلاه
کیومرث آورد و او بود شاه
کیومرث شد بر "جهان" کدخدای
نخستین به کوه اندرون، ساخت جای
به گیتی درون، سال سی، شاه بود
به خوبی، چو خورشید، پرگاه بود
(شاهنامه، جلد اول، صفحه ی ۱۵)

این کیومرث در متون زرتشتی، نه به عنوان نخستین شاه، بلکه به عنوان نخستین آدم معرفی شده است. بنابراین، برای پیدا کردن رد پای داستان آفرینش آدم در فرهنگ ایران، باید به سراغ این گونه متون برویم.

در کتاب بندهشن (Bonde Heshn) آمده است که هرمزد، "کیومرث" را از سوی چپ و "گاو" را از سوی راست، در روی زمین آفرید.

آششم، کیومرث را آفرید، روشن چون خورشید. او (=هرمزد) کیومرث را با گاو از زمین آفرید. کیومرث بر سوی چپ و گاو بر سوی راست آفریده شدند. او از روشنی آسمان، نطفه ی مردمان را فراز آورد. او از روشنی آسمان، نطفه ی گاو را فراز آورد. زیرا این دو نطفه را که "آتش- تخمه" اند، نه "اب-تخمه" در تن گاو و کیومرث بداد تا افزایش یافتن مردمان و گوسفندان از آن باشد. [بندهشن، ۴۱]

در این جا، برخلاف اسطوره های سامی و برخلاف افسانه های اعراب، نخستین آدم، نه در بهشت و در آن دنیا، بلکه در روی زمین و در این دنیا آفریده می شود و داستان نه در آسمان بلکه در زمین اتفاق می افتد. در داستان کیومرث، از درخت سیب و برگ انجیر و دانه گندم و طوبی و مار و جوی شیر و شراب کوثر و حوری و غلمان و جن اثری نیست. از

"من ملک بودم و فردوس برین جایم بود" که بعدها در ادبیات ایران بر اثر نفوذ فرهنگ عرب رایج شده است نیز ردپایی نیست. از "پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت" و "مرغ باغ ملکوتم و نیم از عالم خاک" و "آدم آورد در این دیر خراب آبادم" نیز نشانی نیست.

در داستان کیومرث، از آفریده شدن حوا از دنده ی چپ آدم نیز خبری نیست. به جای آن که حوا از دنده ی چپ آدم آفریده شود، گاو سوی راست (دنده ی راست هرمزد؟) آفریده می شود. این گاو، بعدها، به دست اهریمن کشته می شود و از تخمه ی او جانوران و گیاهان به وجود می آیند. کیومرث هم به همین سرنوشت دچار می شود و به دست اهرمن کشته می شود و از تخمه ی او دو بوته ی ریواس سبز می شود. در هر دوی این مورد، گاوی مقدس و یا آدمی مقدس شهید می شود و تخمه و یا خون او به زمین ریخته می شود تا باعث باروری و رویش گیاهان و زایش جانوران شود. رمز این آیین مقدس چیست؟

گاو کشی

برای پیدا کردن رمز این آیین مقدس باید از عصر علم به عصر مذهب و از عصر مذهب به عصر جادو برویم. در عصر جادو در ایران، گاو سمبول و فرامود و مظهر باروری و برکت بوده است و بومیان ایرانی معتقد بودند که روح باروری و برکت در کالبد گاو زندگی می کند. در آن دوره، ایرانیان هر ساله، گاوی مقدس را قربانی می کردند و خون او را به زمین می ریختند تا باعث باروری زمین و کشت و زرع گردد. آن ها معتقد بودند که خون گاو بر اثر همنشینی با آن روح مقدس دارای خاصیت باروری و برکت شده است. آیین گاوکشی نوعی جادوی سرایتی بود که رد پای آن در آیین مهرپرستی بجا مانده است. در بسیاری از سنگ کنده های میتراپی، حضرت میترا را می بینیم که گاوی را قربانی می کند و از دم گاو، سنبله های گندم روئیده است. در اساطیر ایرانی، از کشته شدن گاو به دست میترا سخن گفته شده است و از این که جاری شدن خون گاو بر روی زمین باعث سرسبزی خاک و رویدن گیاهان گوناگون شده است.

درخت پرستی

در متون ایرانی و هندی، میترا علاوه بر گاو، یکی از ایزدان گیاهی به نام "هوم" (Haoma) را نیز می کشد. سهم میترا از شهید کردن "هوم"، شیره ی اوست که به زمین می پاشد و جانوران و گیاهان گوناگون از این شیره پدید می آیند. در اینجا نیز، به روشنی، نشان داده می شود که روح باروری و برکت، علاوه بر گاو، در درون گیاهان نیز زندگی می کرده است و با شهید کردن گیاه مقدس، شیره ی او، از طریق جادوی سرایتی، باعث باروری زمین و رویش گیاهان و زایش حیوانات می شده است.

از این دیدگاه، مراسم نوشیدن شیره ی سکر آور "هوم" در دین زردشت، نوعی جادوی سرایتی برای انتقال خاصیت باروری و برکت از ایزد گیاهی به انسان است. رسمی که هنوز در مسیحیت در مراسم نوشیدن شراب مقدس (= خون مسیح، = خون خدا) به چشم می خورد. شراب در آیین های عرفانی ایرانی نیز همین نقش جادویی را دارد. حافظ در آن جا که می گوید "ما در پیاله، عکس رخ یار دیده ایم / ای بیخبر از لذت شرب مدام ما" به ارتباط شراب و خدا (= روح باروری و برکت) اشاره کرده است. شراب را "خون رزان" و یا خون درخت انگور نیز می خوانند. می دانیم که درخت انگور نیز یکی از درختانی است که روح باروری و برکت در آن لانه می کند. بنابراین، خون انگور یعنی خون روح مقدس باروری و برکت، همان روحی که بعدها در عصر مذهب از زمین به آسمان رفت.

"پیر کنار" و درختان مقدس

تقدس درختان، و این که روح باروری و برکت در درون درختان لانه کرده است، هنوز در ایران به چشم می خورد. در بسیاری از روستاهای ایران درختان مقدسی وجود دارد که مردم به آن ها دخیل می بندند و از آن ها کمک می خواهند. درخت سدر یا درخت کنار (با ضم کاف) در جنوب ایران، از بوشهر تا جاسک، همین نقش مقدس را دارد. مردم جنوب لقب مخصوصی برای درخت "کنار" دارند و آن را به نام "پیر کنار" می خوانند. "پیر" در اصطلاح محلی یعنی یک شخصیت مقدس. بنابراین، "پیر کنار" یعنی درخت مقدس کنار. "کنار" همان درختی است که از برگ آن سرشوی گیاهی سدر بدست می آید و می توان با برگ های خشکیده ی آن، مانند صابون، دست خود را شست. درخت "کنار" میوه ای مانند زال زالک دارد که افراد محلی آن را می خورند. در بوشهر در محله ی خواجه ها، یک "پیر کنار" به نام "خواجه ی خضر" و در محله ی رونی، "پیر کناری" به نام "کرت" وجود دارد (کتاب از بوشهر تا جاسک، ص ۱۷) که هنوز هم به همان شیوه ی عصر جادو پرستیده می شوند و مردم، مخصوصا زن ها، شب های جمعه به زیارت این درختان جادویی می روند و از آن ها کمک می طلبند. بیشتر مراسم مذهبی عصر مذهب، همان آیین های جادویی عصر جادو می باشند که لباس خود را عوض کرده اند و با نام تازه همان کارکرد جادویی خود را حفظ نموده اند. در این مراسم مذهبی، قشر ظاهری آن ها مدرن است، اما محتوای باطنی شان، سنتی است.

باز هم از مطلب خود دور افتادیم. بهتر است به مبحث اصلی خود و داستان آدم و حوای ایرانی بازگردیم و ببینیم چرا کیومرث مانند گاو، شهید شد؟ چرا از تخمه ی کیومرث، مانند تخمه ی گاو، گیاه روید؟ چه شباهتی بین شهادت گاو و شهادت کیومرث وجود دارد؟ آیا کشته شدن کیومرث و یا "شاه کشی"، ربطی به کشته شدن گاو و یا گاو کشی دارد؟ چه ارتباطی بین گاو کشی و شاه کشی و خداکشی وجود دارد؟

شاه کشی

برای پاسخ به این پرسش ها باید از عصر علم به عصر مذهب و از عصر مذهب به عصر جادو برویم. در عصر جادو، رییس قبیله یا شاه، مانند گاو و درخت، نقشی مقدس به عهده داشت. بومیان ایران معتقد بودند که روح باروری و برکت در کالبد رییس قبیله یا شاه نیز زندگی می کند. در کتاب "بندیشن" آمده است که هرمزد "روشنی آسمان" را در کالبد گاو و کیومرث گذاشت تا باعث باروری و زایش شود. در این جا می بینیم که شاه نیز مانند گاو، و یا گاو نیز مانند شاه، دارای "روشنایی آسمانی" و یا همان روح باروری و برکت و یا همان "فره ی ایزدی" می باشد.

این "روشنی آسمانی" همان آتش مقدسی است که از هزاران سال پیش تاکنون در آتشکده های ایرانی شعله می کشد و سمبول و فرامود و مظهر و نشانه ی نیروی باروری و برکت است. در تورات نیز خداوند به صورت خرمی از آتش در صحرا ظاهر می شود. در فرهنگ عرب نیز یکی از القاب خداوند "نور السماوات" و یا روشنای آسمان است. در همه ی زیارتگاه و قدمگاه های ایرانی نیز همین آتش مقدس به صورت شمع و چلچراغ و آینه کاری حضور دارد.

صلیب ایرانی و چلیپای میتراپی

نسخه ی فلکی این آتش مقدس و یا روح باروری و برکت، خورشید ست که در فرهنگ ایران، به صورت یک نقطه در مرکز چهار شعاع نورانی نشان داده می شود. یعنی به شکل یک صلیب و یا چلیپای چهار گوش. در سفالینه هایی که از شوش بدست آمده است، این صلیب ایرانی به صورت یک موتیف اصلی، بارها و بارها، تکرار شده است.

این همان صلیبی است که عیسی بن مریم به روی آن به دار کشیده شده است و از آن جا یعنی از روی صلیبی که نشانه ی خورشید است به آسمان چهارم که منزلگاه خورشید است رفته است.

این همان صلیبی است که در ساختمان آتشکده های ایرانی نیز به صورت چهار رواق در چهار سوی آتشدان مرکزی دیده می شود. در ایران، مساجد یک ایوانی اعراب نیز به تقلید از این صلیب ایرانی به صورت چهار رواقی ساخته می شوند. نگاه کنید به طرح اصلی معماری مسجد شاه در اصفهان و یا به بسیاری دیگر از مسجدهای شهرهای مختلف ایران. همه ی آن ها، برخلاف مساجد یک ایوانی کشورهای عربی، بر مبنای صلیب مقدس میتراپی و از روی الگوی فلکی خورشید ساخته شده اند و از این نظر فرق چندانی با آتشکده های زرتشتی ندارند.

در نقشه ی قالی های ایرانی نیز این صلیب مقدس و این چلیپای خورشیدی، مانند یک علامت باضافه ی بزرگ، سطح قالی را به چهار قسمت قرینه تقسیم کرده است. ترنج وسط قالی در حکم نقطه ی وسط صلیب و در حکم قرص خورشید و یا آتشدان مرکز آتشکده های زرتشتی است.

گرچه اعراب، آتشکده های ایرانیان را ویران کردند، اما روح و جوهره ی اصلی آتشکده ها به صورت صلیب مقدس ایرانی و چلیپای میتراپی، مساجد آن ها را فتح کرده است. در کلیساهای سراسر جهان نیز این صلیب ایرانی است که در بالای تالار جای دارد و پسر مریم را بر روی خود به چهار میخ کشیده است.

در کاشی کاری های زیارتکده های ایرانی، نقش مخصوصی به نام "مدالیون چهار پر" وجود دارد که به شکل صلیب است. دو نوع مدالیون وجود دارد: یکی "مدالیون چهار پر مربع" که هر چهار بازوی آن با هم برابر است. و دیگری "مدالیون چهار پر مستطیل" که طولش از عرضش بیشتر است. هر دوی این مدالیون ها، نشانه ی چلیپای میتراپی و سمبول خورشید چهار پر است.

فرهنگ سازان گمنام ایرانی با این مدالیون های میتراپی، نقش آیین مهر و مذهب ایرانی را بر دیوار مسجدهای ایران زده اند.

باز هم از مطلب خود به دور افتادیم و بهتر است به داستان آفرینش کیومرث و آیین شاه کشی برگردیم. از آن جا که شاه، نسخه ی زمینی این گاو مقدس به شمار می رفت، مراسم شاه کشی نیز همان کارکرد مراسم گاوکشی را داشت. شاه را می کشتند تا خون مقدس او به زمین بریزد و زمین را بارور کند. انعکاس این رسم جادویی در متون زرتشتی به صورت شهادت کیومرث به دست اهریمن آمده است.

شهادت کیومرث

بنا به روایت بندهشن، اهرمن به انتقام خون پسرش با کیومرث می جنگد و او را شکست می دهد. اهرمن کیومرث را از سر می خورد و همین که به کمر او می رسد، دو قطره منی از کمر کیومرث به زمین می چکد و از این دو قطره منی، دو بوته ی گیاه ریواس سبز می شود.

ابتدا داستان شهادت حضرت کیومرث را به روایت ابوریحان بیرونی می آوریم و سپس تفسیر کوتاهی از آن بدست می دهیم.

اهرمن را پسری بود به نام "خزوره" (با فتح خ) و این پسر به فکر کشتن کیومرث شد و کیومرث او را بکشت. ... نخست، اهریمن کیومرث را به زمین زد... و بر روی او افتاد.

سپس از کیومرث پرسید: "از کجای تو آغاز کنم؟"

کیومرث گفت: "از پای من آغاز کن، تا آن که، مدتی کم، به حسن و خوبی دنیا نظر نمایم."

چه می دانست که اهرمن گفتار او را به طور واژگون به کار خواهد بست.

و این بود که اهرمن شروع کرد و کیومرث را، از سر، مشغول خوردن شد. تا آن که به جایگاه تخمدان و ظروف منی در پشت او رسید. هنگامی که به این جا رسید، دو قطره منی از پشت کیومرث به زمین ریخت و ریواس از آن روید و مشی و مشیانه، که بمنزله ی آدم و حوا هستند، از میان این دو بوته ی ریواس متولد شدند. (کتاب آثار الباقیه، ترجمه ی فارسی، صفحه های ۱۴۱-۱۴۲)

کیومرث، مانند گاو در آیین گاو کشی، شهید می شود و قطره های منی او، مانند قطره های خون گاو که سمبول باروری و برکت است، به زهدان خاک می ریزد و باعث رویش گیاهان می شود.

این نخستین نمونه ی آیین شاه کشی در اساطیر ایرانی است. این آیین جادویی در داستان کشته شدن زردشت نیز تکرار شده است. در روایات زرتشتی آمده است که پیش از شهادت زردشت، چند قطره از آب منی او در کف دریاچه ای ریخته می شود. در دوره ی آخر زمان، هر گاه دختر باکره ای در آن دریاچه آب تنی کند، آبستن خواهد شد و از این آبستنی، "سوشیانت" یا "نجات دهنده ی موعود" زاده می شود که با ظهور خود جهان از پر از عدل و داد خواهد کرد. در داستان شهادت زردشت نیز، مانند داستان شهادت کیومرث و به تقلید از آیین گاو کشی، مرد مقدسی کشته می شود، اما، نطفه ی او، مانند نطفه ی کیومرث و یا مانند خون گاو و یا مانند شیره ی درخت "هوم"، بر زمین یا در آب می ریزد و به باعث باروری می گردد. زردشت نیز مانند کیومرث شهید می شود و با شهادت خود، زندگی دوباره می یابد. هنوز هم وقتی می گویند که "شهیدان زنده اند" و یا "شهیدان با خون خود درخت آزادی را آبیاری کرده اند"، اشاره به همین آیین جادویی، مخصوصاً آیین جادوی سرایتی دارند. در عرفان ایرانی نیز عارف باید بمیرد تا با پیوستن به آن روح ازلی و ابدی عمر جاودان یابد. درست مانند دانه ی گندم که تا بر زیر خاک نرود، دوباره سبز نخواهد شد.

تابوی زنا با محارم و افسانه ی آدم و حوای ایرانی

همان طور که گفتیم، پیش از شهادت حضرت کیومرث، دو قطره از نطفه ی او بر زمین می چکد و از این دو قطره آب منی، دو بوته ی ریواس می روید. از این دو بوته ی ریواس، یک مرد و یک زن، به نام مشی و مشیانه به وجود می آیند. مشی و مشیانه، پسر و دختر کیومرث به شمار می روند و با همدیگر خواهر و برادرند.

مشی و مشیانه با آدم و حوای فرهنگ اعراب قابل مقایسه هستند، اما برخلاف آن ها نه در بهشت، بلکه در روی زمین زندگی می کنند. مشیانه نیز نه از دنده ی چپ آدم، بلکه از قطره ی منی کیومرث به وجود آمده است. مشی و مشیانه که خواهر و برادرند با یکدیگر نزدیکی می کنند و از این همآغوشی برادر با خواهر، مردمان روی زمین به وجود می آیند. می دانیم که ازدواج با خواهر و زنا با محارم در ایران در دوره ی مادرسالاری رایج بوده است و تنها پس از ظهور نظام پدرسالاری است که به صورت تابو در آمده است. شواهد زیادی در دست است که نشان می دهد حتی در دوره ی پدرسالاری نیز ازدواج با محارم، حداقل در دربار شاهان ایرانی، رواج داشته است. به این چند نمونه توجه کنید:

در کتاب "یادگار زیران" (بند ۶۷) آمده است که گشتاسپ، پادشاه کیانی، با خواهرش، هوتس (با ضم ت) ازدواج می کند. گشتاسپ نخستین شاهی است که به دین زرتشتی می گردد و از او در اوستا با احترام یاد شده است.

در کتاب "اردویراف نامه" (فصل ۲، بند ۱) "ویراف" با هفت خواهر خود ازدواج می کند.

در کتاب "شایست و ناشایس" (فصل ۸، بند ۱) آمده است که ازدواج با محارم، صواب دارد و باعث می شود تا بار

گناهان آدم سبک شود.

در کتاب "گزیده های زاد سپرم" (فصل ۲۶، بند ۳) آمده است که ازدواج با محارم کار پسندیده ای ست و برای ادامه ی نسل پاک، بهترین کار است.

در کتاب "مینوی خرد (فصل ۳۶، بند ۷) آمده است کسی که مراسم ازدواج با محارم را بهم بزند، مرتکب گناه کبیره می شود.

کمبوجیه با دو تن از خواهرانش به نام های، "مروئه" (با کسر میم و کسر همزه) و آتوسا، ازدواج می کند.

اردشیر دوم هخامنشی با کوچکترین دختر خود، آتوسا، ازدواج می کند.

قباد اول ساسانی با دخترش "سمبیکه (با فتح سین) ازدواج می کند.

در منظومه ی ویس و رامین، سروده ی فخرالدین اسعد گرگانی، ویس با برادرش "ویرو" ازدواج می کند.

در فرهنگ ایران از این نمونه ها فراوان است. رمز سنت ازدواج با محارم در دربار شاهان ایرانی چیست و از چه موضوعی سرچشمه گرفته است. در پاسخ به این پرسش می توان ادعا کرد که سنت ازدواج با محارم در دربار پادشاهان ایرانی از آیین شاه کشی سرچشمه گرفته است. در دوره ی مادشاهی هر ساله، جوانی غریبه پس از گذشتن از آزمون های دشوار، شاه پیر را می کشت و با زن و یا دختر شاه شهید ازدواج می کرد و از این راه به تخت پادشاهی تکیه می زد. گاهی به جای جوان غریبه، پسر شاه، پدر خود را شهید می کرد و با مادر و یا خواهر خود ازدواج می کرد و از این راه به شاهی می رسید. در این گونه مواقع، دختر شاه شهید، خواهر شاه جدید و زن شاه مقتول مادر شهیار جوان بوده است. رفته رفته این رسم به صورت سنت در آمد و به صورت جزئی از آیین های شهریاری و پادشاهی، مورد قبول قرار گرفت.

برخلاف محیط درباری، در بین توده ی مردم، با برافتادن نظام مدارسلاری و برآمدن نظام جبارانه ی پدرسالاری، زنای با محارم مانند بسیاری از آیین های دوره ی مدارسلاری به صورت تابو درآمد. در این جاست که در داستان مشی و مشیانه، عنصر "گناه کبیره" وارد می شود و داستان فریب مشی و مشیانه از اهریمن پیش می آید.

البته در نسخه ی بهداشتی شده ی اوستا، گناه مشی نه همبستری با خواهر خود مشیانه، بلکه قبول اهریمن به عنوان خداست. اما از آن جا که از نظر روانشناسی قومی، اهریمن سمبول ضمیر ناخود آگاه و غرایز جنسی است می توان گفت که پیروی از اهریمن به منزله ی پیروی از غرایز بدوی منجمله میل به همآغوشی با مشیانه است که خواهر مشی به شمار می رود.

در افسانه آفرینش در ایران، با دو نوع اهریمن طرفیم: یکی اهریمنی که کیومرث و گاو را می کشد و دیگری اهریمنی، که مشی و مشیانه را فریب می دهد. آن اهریمن اولی مربوط به دوره ی مدارسلاری است و جزئی از چرخه ی شهادت و رستاخیز روح باروری و برکت است. اما این اهریمن دومی مربوط به دوره ی پدرسالاری است و تجسد غرایز سرکوفته ی آدمی است. این اهریمن دومی در اثر یک مکانیسم روانی دفاعی به نام پدیده ی فرافکنی و زیر فشار تابوهای نظام پدرسالاری پدید آمده است. به نظر می رسد که ابلیس در فرهنگ اعراب از جنس این اهریمن دومی باشد.

نکته ای که فرضیه ی ما را تقویت می کند مقایسه ی گناه مشی و مشیانه با گناه آدم و حوای هندی است. در اساطیر هندی، نخستین آدم "یما" (با فتح یای) است که با خواهرش "یمی" (با فتح یای) زندگی می کند. "یما" به وسوسه و اغوای خواهرش مرتکب زنای با محارم می شود و با خواهر خود همبستر می گردد و از این همبستری آدمیان به وجود می آیند. گناه "یما" و "یمی" همبستری با خواهر و زنای با محارم است.

با مقایسه ی داستان مشی و مشیانه با داستان آدم و حوای سامی، به نظر می رسد که آن میوه ی ممنوعه ای که در روایت تازیان از آن نام برده شده است، همین تابوی زنا با محارم بوده است. میوه ای که در عصر مادرسالاری، آزاد بوده است اما با پیدایش نظام ظالمانه ی پدرسالاری، به صورت میوه ی ممنوعه و تابو و گناه ازلی و ابدی درآمد است. گناهی که به جرم آن، زانی و زانیه، یعنی آدم و حوا از بهشت اخراج می شوند.

نتیجه گیری

در این مقاله سه چیز را نشان دادیم:

نخست آن که داستان آفرینش آدم در فرهنگ ایرانی، براساس جادوی سرایتی و بخصوص آیین گاو کشی درست شده است.

دوم آن که ازدواج آدم و حوای ایرانی از رسم زنا با محارم، که در دوره ی مادرسالاری، در ایران رواج داشته است، پیروی می کند.

سوم و در حاشیه ی این دو موضوع اساسی، فرضیه ی صلیب ایرانی یا چلیپای میترا را نیز مطرح کردیم و نشان دادیم که در ایران، یک صلیب مخفی و یک چلیپای پنهانی در طرح اصلی آتشکده ها، مسجد ها، قالی ها، و کاشی کاری های ایرانی وجود دارد. این صلیب مقدس، نشانه ی خورشید و خورشید نیز، نشانه ی ایزد میترا است. ایزد میترا همان روح باروری و برکت است که در پایان عصر جادو و در آغاز عصر مذهب، از زمین و از درون درخت و رودخانه و گاو، به آسمان رفته است.

منابع:

- (۱) شاهنامه ی فردوسی. سروده ی حکیم ابوالقاسم فردوسی جلد اول. از روی چاپ معروف ژول مول. ۱۳۴۵.
- سازمان کتاب های جیبی. تهران
- (۲) سیما کوبان. مقاله ی موقوفه ی فاضل عراقی. منتشر شده در کتاب تهران. جلد سوم. ۱۳۷۲. انتشارات روشنگران. تهران. صفحه های ۶۷ تا ۷۰.
- (۳) هزاره های گمشده. جلد اول. نوشته ی دکتر پرویز رجبی. ۱۳۸۰. نشر طوس. تهران. صفحه های ۴۵۵ تا ۴۸۸.
- (۴) کتاب جنوب از بوشهر تا جاسک. نصرالله کسرائیان و زیبا عرشی و لیلا توکلی. ۱۳۷۶. مرکز پخش کتاب صبا. تهران.
- (۵) بندهشن، فرن بغ دادگی. ۱۳۶۹. انتشارات طوس. تهران.

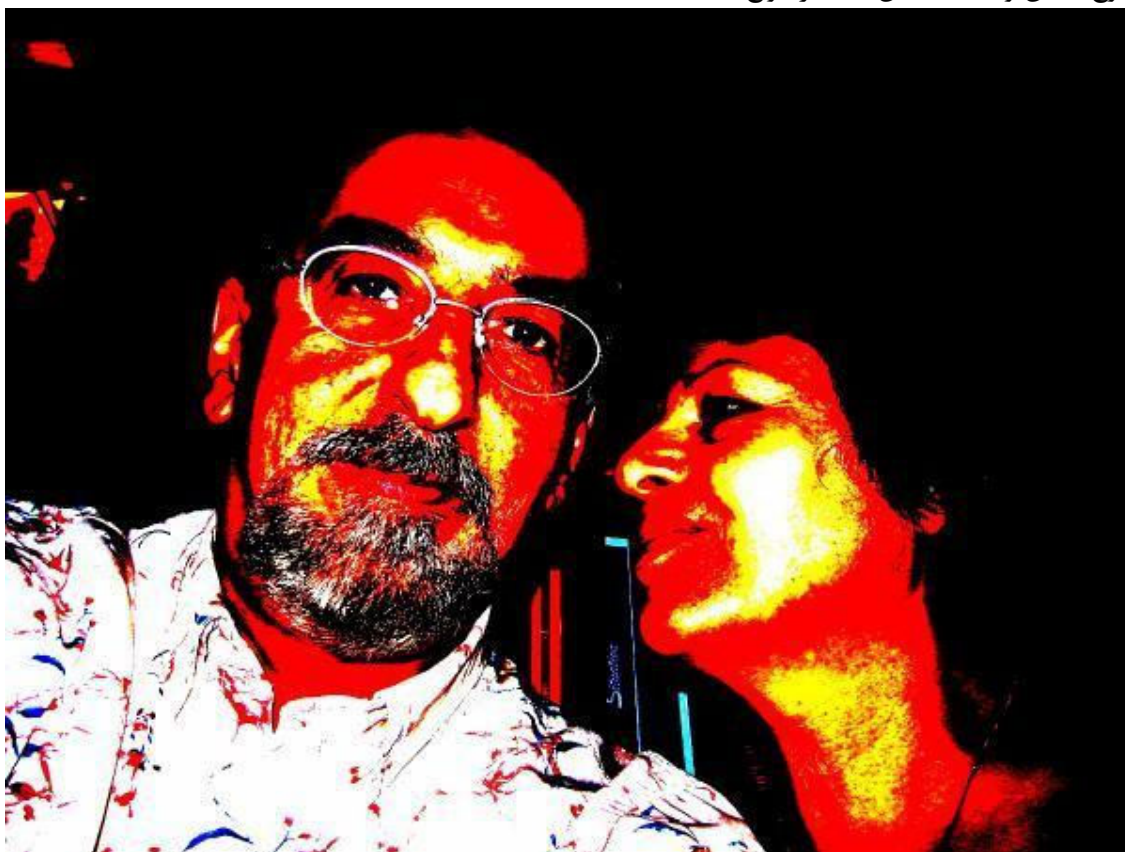
Abbas.ahmadi@mailcity.com

http://AbbasAhmadi.tropod.com

آزادی جنسی، آزادی فردی

دکتر حسین فرهمند؛ سکسولوگ، پاریس

آنچه در این جستار کوتاه برخواهم رسید، تاثیر ۲۵ سال انقلاب و حکومت اسلامی بر فرهنگ و رفتار و زندگی جنسی ما ایرانیان نیست. بدگویی یا خوب گویی از این حکومت هم نیست. کار من در افق دیگری ست. کار من درمان اختلال در انتقال پیام میان آدم هاست. درمان گرفتاری هایی ست که آدم ها در روابط عاطفی و جنسی شان پیدا می کنند، در زندگی مشترک دو تن، در برخوردها میان پدران و مادران و فرزندان و سرانجام کار من مطالعه در رفتار جنسی نوع انسان و مقایسه اش با سایر انواع ست.



هدف من در این جستار آشنا کردن شما با چند داده ی اساسی زیست شناختی (biologique)، برخورد حکومت ها با کلیت فعالیت جنسی شهروندان و سرانجام رویکرد هر یک از ما به مقوله ی سکسیت است.

حکومت و سکسیت

جمهوری اسلامی ایران مثل هر نظام حکومتی دیگر می کوشد حکومت آرمانی خود را استوار کند و به ناچار حکومت شوندهگان را برای جای گیری در این چارچوب آرمانی تراش می دهد. تا کجا؟ خواهیم دید. در هر نظام حکومتی. بنا شده بر پایگان (hiérarchie) و تقسیم قدرت، حاکمان با سامان دادن، با کنترل رفتار در سه حوزه ی اساسی اعتبار می یابند و «شهر» (cité) را اداره می کنند:

- حوزه ی سیاسی: پایگان و تقسیم قدرت؛

- حوزه ی آموزشی: تنبیه و پاداش: این جهانی - واقعی، آن جهانی - نا پیدا؛
- آزادی: مهار رفتار جنسی؛

در این جستار توجه من به بخش جنسی این کنترل است.

توجه جمهوری اسلامی به رفتار جنسی شهروندان با رویکرد نظام شاهی پیشین تفاوت بسیار دارد، به گمان من تنها در مرکزیت دادن به سازمان دهی این رفتار. بخشی از این برخورد از نگاه اسلام به جنسیت برمی خیزد که نگاهی موشکاف و حتی وسواسی (obsessionnel) ست. این توجه وسواسی به جنسیت مخصوص اسلام نیست، همه ی ساختارهای فرا واقعی و میتولوژیک چنین توجهی به جنسیت دارند. آنچه رویکرد اسلامی به جنسیت را امروز و اینجا پر جلوه می کند نقش کنونی این مذهب و جهان بینی ست. آن نقش دفاعی - تهاجمی که امروز و اینجا پذیرفته، به اجبار یا به انتخاب. امروز این آیین نیرومندترین نماینده ی مخالفان با مدرنیت و پیامد های آن شده.

نگاه من ارزش گذار و دفاع و رد این رویکرد نیست. قصدم نمایش فرآیندی ست که از ما، از تیره ی بیولوژیکی ما در میان پستانداران بر می خیزد و بعد شکل های بیرونی فرهنگی - گفتمانی (discursive) می یابد. اگر امکان و آرزوی دگرگونی هست، در این بخش است که می توان کاری کرد.

جایگاه زیست شناسی

رفتار جنسی ما برخاسته از ساختار بیولوژیک و جایگاه ما در میان پستانداران و نخستی ها (primates) ست. انسان به این رفتار قدیمی و درونی شکل آیینی داده.

با توانمند شدن جهشی دستگاه عصبی، «خودآگاهی» و «هوشمند» ... ممکن شد؛ که به تکامل (évolution) فرهنگی رسید. بسیاری از رفتارهای جنسی ما (نوع انسان) شباهت چشمگیر به میمون های بزرگ دارد. به پسرعموهای نوعی خودمان که ۹۸٪ کد ژنتیکی ما با آن ها مشترک است.

میمون ها سه الگوی زندگی مشترک دارند:

- تک همسری کامل: ژیبون ها،

- حرمسرای: گوریل،

- مخلوط: چند نر و ماده ای: شمپانزه، بونوبو (bonobo)،

الگوی زندگی جنسی انسان در این گروه آخر جا می گیرد. گروه، جامعه، مخلوطی از زن و مرد، نر و ماده است که با هم می زیند و در بخش های گوناگون تبادل اطلاعات می کنند. در هر لحظه این احتمال (و فقط احتمال) هست که این نر و آن ماده باهم همبستر شوند. حالا گروه هایی از انسان ها، بر پایه ی نیازهای زیست - محیطی یا فرهنگی (در وجه آیینی - مذهبی) این شکل طبیعی نوع خود را نپسندیدند و مثلاً نظام چند زنی - حرمسرای نوع گوریل یا تک همسری نوع ژیبون را مناسب تر دیدند و بعد در فرآیندی، که نه چندان روشن ست و نه جای توضیحش اینجاست، آن را اجباری کردند.

سنت گرایی یا نوآوری

انتخاب ما درون الگویی ست که گروه ما آن را از نسل ها پیش پذیرفته که شاید مناسب ترین انتخاب برای آن گروه در آن شرایط بود. ممکن است این انتخاب حالا دیگر آنقدر ضروری نباشد، آنقدر کاربردش مهم و حیاتی نباشد. یک گروه آدمیزاد در جایی نظام چند همسری، یعنی همان الگوی گوریلی را برگزید. برای فرزندان امروزی آن گروه انسان مثلاً بادیه نشین که حالا شهرنشین شده اند، این نظام می تواند کمتر کارآ باشد، می تواند حتی کارشکن یا ناکارآ باشد. یعنی تعادل

میان گروه را دچار اختلال کند، می تواند تنش های درون گروه را چنان حاد کند که توجه گروه به خطرات خارجی کم شود و بخش بزرگی از انرژی گروه خرج کاهش تنش های داخلی بشود. انرژی زیستی که می بایست خرج فعالیت های اساسی تر (دفاع، سرآمدی بر دشمنان، دستیابی به منابع جدید و ...) میشد. اما گروه به دلایل متنوع خطر نمی کند و همان شیوه ی ناکارآ را ادامه می دهد. دلایلی چون:

- حفظ سنت جمعی برآمده از دستورهای برگزیدگان در ارتباط با فرا واقعیت؛

- آمادگی جمعی برای پذیرش راه حل ساده تر؛

- وحشت از نوآوری در حوزه های تعادل روانی - عاطفی.

آن آیین و مذهب چنان اهمیتی در تعادل عاطفی - روانی گروه دارد که دگرگون ساختنش اضطراب می آفریند. گروه چنان خوف زده ست که در برابر دگرگونی های از خود بر نخاسته به تمثال های «بازگشت به خویشتن خویش» و در افتادن با «از خود بیگانگی» پناه می برد. چنین واکنش هایی در میمون های بزرگ نیز دیده می شود. گروه هایی از بونوبوها و شمپانزه ها خوف از نوآوری ندارند و نوجویان در آن ها سرآمد می شوند. گروه های دیگری نوآوران و نوجویان را به حاشیه می رانند و طردشان می کنند. دو نوع برخورد با پیرامون است. حالا در انسان این برخورد بیولوژیک شکل متافیزیکی و پوشش شعوری (عقلایی) می گیرد.

در نظام جنسی مخلوط، نران و مادگان با هم هستند و در هر لحظه این امکان هست که این نر با آن ماده درآمیزد، آنچه در بونوبو می بینیم. راه تنش زدایی در بونوبو، نزدیکترین میمون بزرگ به انسان، تماس و نوازش جنسی ست. رابطه ی جنسی و نه جفتگیری و کامگیری کامل. آن ها در برابر هر بحران، هر حادثه ی تنش زا (این میوه مال کیست، کی اول آب بنوشد، این بچه را که به دوش بکشد و ...) بی درنگ به انواع نوازش جنسی می پردازند. این نوازش ها هم با همجنس ست، هم با دیگر جنس و هم با خود. اگر ما نظام بونوبویی را برگزیده بودیم، در یک تصادف کوچک اتومبیل به جای پرخاش و فریاد به لیسیدن و بوس و کنار می پرداختیم و خشم مان کاهش می یافت.

چنین می نماید که از دوران نوسنگی (néolithique) انسان، همراه با شروع پدرسالاری، نظام طبیعی چند زنی و چند مردی را تغییر داد. شکل های چند همسری و تک همسری جایگزین آن شد، تنها به ظاهر و در چارچوب کلی تقسیم قدرت چنین شد. در پنهان، آن ساختار نوعی ما (چند زنی و چند مردی) همچنان رفتار جنسی پایه ای باقی ماند. به یاد بیاوریم که تا قرن ده میلادی کلیسای مسیحی چند همسری، همسر فرا دست و فرو دست را نزد امیران و پادشاهان فرانسوی و ژرمانیک تحمل می کرد.

آرزوها و رفتار جنسی ما

در چنین متن تاریخی (تاریخ زیست شناختی) درخواست ها و آرزوهای ما برای دگرگونی رویکرد این یا آن حکومت به سکسیت شکل می گیرد. این درخواست و میل تا کجا جدی و واقعی ست؟ آگاهی ما، درخواستمان برای آزادی تا کجا جدی و واقعی ست؟ تا کجا با ناخودآگاهمان هماهنگ است؟

ما در وجه آگاهمان چه برخوردی با زندگی جنسی مان داریم؟ ما تجربه های جنسی خودمان را چطور ارزیابی می کنیم؟ اگر جسارت چنین ارزیابی را داشته باشیم، به نخستین و چندمین خود ارضایی ها، به نخستین دید زدن ها، نخستین حرام کاری هامان چطور می نگریم؟ نگاهمان مهربان و با حسن نیت است یا عبوس و سختگیر، یا رندانه و با ریشخند، یا گریزان و نفی کننده؟ واکنش ما به رفتار جنسی نزدیکانمان چیست؟ به زندگی جنسی پدر و مادر، برادر و خواهر، دختر و پسرمان فکر می کنیم یا نه؟ هرگاه چنین افکار «ناپسندی» به ذهن مان رسید، آن ها را پس می زنیم و

حضور هر چند موقتشان را انکار میکنیم یا برخورد آسوده ای داریم و پیدایش چنین صحنه هایی برایمان با مزه و طبیعی است؟ در پرورش فرزندانمان رویکرد یکسانی به دختر و پسرمان داریم، نقش جنسی آن ها بر ما و در چگونگی آموزش شان جایی دارد یا نه؟ به بیان دیگر در پرورش فرزندان آن ها موجوداتی با هویت و خواست های جنسی هستند یا موجوداتی «غیرجنسی» (asexué) که باید حکومت ما را بپذیرند، درس بخوانند و با معیار های ما در زندگی موفق شوند.

وقتی شروع حرکت ما از چنین جاهایی باشد، و اگر با پاکدلی و شفافیت بخواهیم به این پرسش ها پاسخ دهیم، آنگاه برخورد حکومت اسلامی به سکسیت برایمان فهمیدنی تر خواهد شد.

به چند نظر درباره ی زندگی و شعر یکی از مهمترین شاعران ایران، خانم فروغ فرخزاد توجه کنیم:

- در «تولد دیگر» فروغ از دوره ی سبکسری به راه راست هدایت شد؛

- در «تولد دیگر» شعرهای فروغ دیگر شعرهای رختخوابی نیست؛

- آن شعرها نوعی لوندی و جلافت فرنگی مآبانه دارد که از آن بوی فرنگی و غرب زدگی می آید؛

- آزادی فروغ پس از گسست از خانواده چیزی ست که بی بند و باری بهتر به آن می برازد.

حدس می زنید این عبارت ها از چه کسانی باشد؟ از آقای سروش، از آقای بنی صدر، از روشنفکران بچه مسلمان؟

نه، اینها از روشنفکران غیر مذهبی (لاییک) ماست: آقایان آل احمد، رضا براهنی، محمود تهرانی (م. آزاد) و محمد حقوقی.

یک نقل قول دیگر:

«باید جوانان را از عادت زشت استمناء برحذر داشت. غذای ساده، عادت به دوش گرفتن، تمرین بدنی در این مورد

بسیار موثر و مفید است. میل جنسی همچون رودی آتشین است که باید آن را با صدها سد و بند در بسترش به مهار

کشید تا در لجام گسیختگی نه او را بسوزاند نه اجتماع را». این نصیحتها به نسل جوان از محققى اسلامى نیست، آقای

مرتضی راوندی، از فعالان چپ ایران در جلد هفتم اثر پژوهشی خود «تاریخ اجتماعی ایران» چنین رهنمود داده اند.

بگذریم که این نصایح در «تاریخ اجتماعی ایران» چه می کنند.

مرزهای آزادی و رفتار جنسی

ما در زمینی شکل می گیریم و شکل می دهیم که این رویکردها را می پروراند. آنچه داریم برخاسته از خواستههای

خودآگاه و ناخودآگاه فردی و جمعی خود ماست. نگاه صمیمانه به این خواست ها سرآغاز هر نوع دگرگونی ست که در

روپایش هستیم.

این نگاه بیش از هر حوزه ی دیگر در سکسیت است که می تواند درجه ی جدیت و راستی خود را بنمایاند. رویکرد

ما به سکسیت محکی ست به میزان آزادی خواهی و دگرگونی طلبی ما. این حوزه آنقدر قدیمی، درونی و آیینی ست که

تقلب در آن دشوار می نماید.

به گمان من این آزمون درونی برای هر تحول و تکامل، برای پیدایش هر راه حل پایدار ضروری ست. در رفتار

جنسی مان مرزهایی که فرا رفتن از آن را ممنوع می شماریم، مرزهای آزادی فردی ما را هم تعریف می کنند. من طرفدار

جامعه ی بی مرز نیستم، حرفم شناخت این مرز هاست.

<http://sexohogos.over-blog.com/article-۱۴۱۶۶۳۹.html>

Email: hosfar۲۳@hotmail.com

آلودگی محیط زیست و همجنس خواه شدن پرندگان



اکراس سفید

افزایش فلزات سمی در محیط زیست، ترشح هورمون‌های جنسی در بدن مهره‌دارانی مانند پرندگان را مختل می‌کند. به عنوان مثال افزایش مقدار جیوه در چرخه غذایی، موجب همجنس‌خواهی نوعی از لک‌لک‌سان‌ها می‌شوند. فلزات سمی و سنگینی که وارد محیط زیست می‌شوند، پس از داخل شدن به چرخه غذایی جانداران کوچک در بافت‌های بدن آن‌ها انباشته و سپس با غلظت بیشتر و یکباره وارد بدن جانداران تکامل‌یافته‌تر می‌شوند. یکی از این فلزات سمی، جیوه است. این فلز وارد دستگاه تناسلی جانوران مهره‌دار می‌شود و ترشح هورمون‌های جنسی آن‌ها را مختل می‌کند.

یک مثال مشخص در این مورد "اکراس سفید"، پرنده‌ای از خانواده لک‌لک‌سانان است. گروهی از پژوهشگران آمریکایی و سریلانکایی دریافتند که این پرندگان اگر بیشتر از حد مشخصی جیوه بلعیده باشند، همجنس‌خواه می‌شوند. یکی از پیامدهای مهم همجنس‌خواهی، کاهش آمار تولد در جمعیت این پرندگان است که به صورت گروهی زندگی می‌کنند.

بی‌میلی پرندگان ماده



Großansicht des Bildes mit der Bildunterschrift: Bildunterschrift
کاهش آمار تولد می‌شود

این پژوهشگران شماری از اکراس‌های سفید را به مدت سه سال نگهداری کردند. این پرندگان به چهار گروه تقسیم شدند و به خوراک سه گروه از آن‌ها جیوه افزوده شد.

درصد جیوه اضافه شده به غذای اکراس‌های سفید متناسب با میزان جیوه‌ای بود که در محل طبیعی زندگی این پرندگان یافت می‌شود. گروه چهارم از اکراس‌های سفید که گروه کنترل بودند خوراک عاری از جیوه دریافت کردند. پژوهشگران متوجه شدند که رفتار پرندگان نر مدتی پس از بلعیدن غذای حاوی جیوه تغییر کرده است. با این تغییر رفتار، پرندگان نر دیگر برای پرندگان ماده جذاب نبود. در نتیجه تلاش پرندگان نر برای جلب توجه ماده‌ها و برقراری رابطه جنسی هم اغلب بی‌نتیجه بود.

افزایش آمار جوجه‌های نر

پس از سه سال، آمار پرندگان همجنس‌خواه در میان پرندگان سه گروهی که جیوه دریافت کرده بودند افزایش قابل توجهی پیدا کرد. در این سه گروه، جمعیت پرندگان تا ۵۵ درصد از جفت‌های نر و نر تشکیل شد. این جفت‌های نر و نر، علاقه‌ای به ساخت لانه نداشتند و از تشکیل خانواده چشم‌پوشی کردند. نکته جالب دیگر اینجاست که آمار تولد جوجه‌های نر در سه گروهی که جیوه دریافت کرده بودند بیشتر از گروهی بود که جیوه اضافی در برنامه غذایی آن‌ها منظور نشده بود.

باید اضافه کرد که پرندگان نر در گروه‌های وحشی راکس سفید به ندرت همجنس‌خواه هستند. به نظر می‌رسد که جیوه موجود در چرخه غذایی این پرندگان کمتر از حدی است که پژوهشگران تصور می‌کردند. این پژوهشگران می‌گویند اگر میزان این فلز سمی در طبیعت بیشتر شود باید این خطر را جدی گرفت که ممکن است برخی از گونه‌های پرندگان منقرض شوند.

<http://www.dw-world.de/dw/article/۰,۶۲۸۵۵۵۸,۰۰.html?maca=per-rss-per-all-۱۴۹۱-rdf>

بیانیه روشنفکران، نویسندگان، روزنامه نگاران، فعالین فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران

در حمایت از حقوق همجنسگرایان کشور

در حمایت از حقوق همجنسگرایان و برای مقابله با هموفوبیا و پدوفیلی

از آنجا که

- سازمان بهداشت جهانی نیز در همخوانی با دستاوردهای علوم پزشکی و روانشناسی امروز اعلام کرده است، همجنسگرایی انحراف جنسی و یا روانی نیست بلکه نوعی گرایش جنسی طبیعی و عادی است که در نزد برخی از انسان ها دیده می شود؛

- همجنسگرایی صرفاً در گرایش جنسی دو انسان نسبت به یکدیگر خلاصه نمی شود، بلکه نیازهای روحی، عشقی و عاطفی را نیز در بر می گیرد؛

- همجنسگرایی ربطی به رنگ، نژاد، مذهب، ملیت، و موقعیت اجتماعی ندارد و زنان و مردان همجنسگرا در همه جوامع انسانی و در تمام اقشار جامعه وجود دارند؛

- همجنسگرایی از مقوله بچه بازی (پدوفیلی) نیست و این دو ربطی به هم ندارند. همجنسگرایی گرایش عاطفی و جنسی یک فرد بالغ به فرد بالغ دیگری است که براساس خواسته و علاقه دو طرفه و بدون زور و اجبار به برقراری رابطه با هم می پردازند. پدوفیلی رابطه جنسی با کودکان است که می تواند از نوع هم جنس یا جنس مخالف باشد و باید عمل مجرمانه تلقی گردد؛

- سرکوب همجنسگرایان و نادیده گرفتن حقوق آن ها در جوامع بسته و محروم از آزادی و دموکراسی ابعاد گسترده و بسیار غیرانسانی به خود می گیرد؛

- در جوامع باز و دموکراتیک، بدلیل وجود امکان روشنگری و تشکل برای همجنسگرایان و حامیان آن ها در سطح جامعه و همچنین وجود پشتوانه ی قانونی و حقوقی، امکان نقض حقوق همجنسگرایان و نفی حضور اجتماعی آنان به حداقل می رسد؛

- حقوق همجنسگرایان بخشی از حقوق بشر است و مدافعان حقوق بشر در جهان در فعالیت های خود برای موضوع بی حقوقی همجنسگرایان و ستمی که بر آن ها می رود جایگاه خاصی قائلند؛

- پذیرش حقوق همجنسگرایان در مسیر طرد آن بخش از سنت ها که با حقوق بشر ناسازگارند، و در راستای تضعیف ارزش های پدرسالار، امری بسیار مهم قلمداد می شود؛

- حضور علنی همجنسگرایان در کشورهای آزاد در کلیه ی عرصه ها از هنر و ادبیات گرفته تا اندیشه و سیاست دال بر آن است که همجنسگرایان می توانند سهم بسزایی در راه بهبود جامعه ی بشری در کلیه ی عرصه های حیات بشری بر عهده گیرند؛

- هموفوبیا به معنی ترس، نفرت و گریز از همجنسگرایی و همجنسگرایان، و اجتناب از گشودن باب گفتگو درباره همجنسگرایی، تنها به افراد همجنسگرا آسیب نمی رساند بلکه به ماندگاری ارزش ها و سنت های غلط و غیرانسانی یاری می رساند.

ما امضاء کنندگان زیر:

- از برابری حقوقی همجنسگرایان دفاع کرده و خواستار لغو قانون مجازات همجنسگرایان در قوانین کشور هستیم.
- خواهان مبارزه قاطع با پدیده بچه‌بازی (پدوفیلی) از هر نوع آن (سوء استفاده جنسی از پسران و دختران نابالغ) هستیم و به خصوص سوءاستفاده جنسی از دختران نوجوان تحت عنوان ازدواج‌های سنتی، شرعی یا قانونی را محکوم می‌کنیم.

- از همه هموطنان بخصوص فعالان حقوق بشر، گروه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و شخصیت‌ها می‌خواهیم که به ما بپیوندند و با موضع‌گیری صریح و علنی در این باره مسئولیت و شهامت فرهنگی و مدنی نشان داده و به روشن شدن افکار عمومی یاری رسانند.

- روز ۱۷ ماه مه (۲۷ اردیبهشت) روز جهانی مقابله با هموفوبیا است. ما از صاحبان وسایل ارتباط جمعی ایرانی در داخل و خارج کشور درخواست می‌کنیم که در این روز به طرح وسیع موضوع همجنسگرایی و مسائل همجنسگرایان ایران پرداخته، راه را برای طرح جدی‌تر مسئله هموار سازند.

امضا کنندگان (لیست نهایی):

آریا (از ایران)، دانیال آذری (فعال سیاسی و فرهنگی)، علی اکبر آزاد (محقق و استاد دانشگاه)، ویکتوریا آزاد (فعال سیاسی)، سهیل آصفی (روزنامه نگار)، دکتر مژگان آموزگار (رادیولوژیست)، مینا احدی (فعال سیاسی)، امیر احمدی، داریوش احمدی (فعال سیاسی)، سودابه اردوان (نویسنده، نقاش و مجسمه ساز)، شهرزاد ارشدی (عکاس و فیلمساز)، بابک اسدی (دانشجو)، جواد اسدیان (شاعر)، محمد رضا اسکندری (فعال سیاسی و حقوق بشری)، امیرحسین افراسیابی (شاعر و معمار)، لطیفه افشاری، نادره افشاری (نویسنده)، دکتر گودرز اقتداری (فعال حقوق بشری)، نسرین الماسی (روزنامه نگار)، آیدا امیر فلاح (دانشجو)، امیر (از ایران)، امیر مجید (از هلند)، شادی امین (فعال زنان و روزنامه نگار)، گلناز امین (فعال زنان)، بهمن امینی (ناشر و روزنامه نگار)، الناز انصاری (خبرنگار و فعال زنان)، شعله ایرانی (روزنامه نگار)، عماد ایرانی (دانشجو و فعال حقوق همجنسگرایان)، اصغر ایزدی (فعال سیاسی)، اکبر ایل بیگی، مزدک بامدادان (پژوهشگر)، مهران براتی (پژوهشگر و فعال سیاسی)، منیره برادران (نویسنده و فعال حقوق بشری)، نسیم برید، خسرو باقرپور (شاعر و نویسنده)، دکتر حسین باقرزاده (فعال سیاسی و حقوق بشری)، بهروز به نژاد (اهل تئاتر)، بنیامین (از اهواز)، سعید بیات (دانشجوی رشته کامپیوتر)، دکتر اردوان بیانی (پزشک و حقوق دان)، نیلوفر بیضایی (نمایشنامه نویس و کارگردان تئاتر)، روشنگر بیگناه (شاعر)، امیر پ (از تهران)، آرشام پارسا (سخنگوی سازمان همجنسگرایان ایرانی)، دکتر تورج پارسا (نویسنده و استاد سابق دانشگاه)، دکتر ناصر پاکدامن (محقق و استاد دانشگاه)، مرتضی پاکی (فعال حقوق بشری)، طاهره خرمی (فعال سیاسی و حقوق بشری)، علی پور خلیلی، سهیلا پور، مارسل پوریان، پویا (از ایران)، پویان (مدرس دانشگاه- ایران)، فرزانه تاییدی (اهل تئاتر)، دکتر محمود تهرانی مرادخانی (پزشک و فعال سیاسی)، کیانوش توکلی (فعال سیاسی و روزنامه نگار)، رویا تیموری (فعال حقوق بشری)، جهانشاه جاوید (روزنامه نگار)، میلاد جلالی (مهندس نفت)، نسرین جلالی (نویسنده و فعال سیاسی)، بهرام چوبینه (نویسنده و پژوهشگر)، حامد (از تهران)، پروانه حمیدی (بازیگر تئاتر)، نسیم خاکسار (نویسنده)، دکتر اسماعیل خویی (شاعر)، لادن داور (فعال زنان)، آرتا داوری (نقاش)، جو داوی (ایران)، دلارام (سردبیر مجله ماها)، ساسان دهقان، صبا راوی (سازمان همجنسگرایان ایرانی، هلند)، رضا از تهران (فوق لیسانس ساختمان)، میهن روستا (فعال زنان)، فرید دهکردی (مشاور خانوادگی)، فریده رضوی (گرافیست)، شاهرخ رئیسی (سازمان همجنسگرایان ایرانی)، محمود رفیع (فعال حقوق بشری)، رهام رفیعی (وبلاگ نویس همجنسگرا)، میترا زاهدی (بازیگر و کارگردان تئاتر)،

فتحیه زرکش یزدی (فعال سیاسی و حقوق بشری)، دکتر بهمن سرایی (آرشیستک و گالریست)، پارمیس سعدی (محقق و مترجم)، فرود سیاوش پور (فعال سیاسی)، دکتر محمد سید راضی (دکتر مهندسی شیمی)، رضا شب بین (وبلاگ نویس و همجنسگرا)، دکتر امیر شبیری (پزشک، متخصص مغز و اعصاب و روانپزشکی)، اکبر سردوزامی (نویسنده)، هاله سلحشور (وبلاگ نویس)، نوشین شاهرخی (نویسنده)، ساندرای شایسته (نویسنده و محقق)، شروین (از ایران)، علی شریف (دانشجوی مهندسی)، شهلا شفیق (نویسنده و پژوهشگر)، فرهاد شکری، داریوش شکوف (فیلمساز)، پرهام شهرجردی (شاعر و منتقد)، بهروز شیدا (نویسنده و منتقد)، پیام شیرازی (نویسنده و فعال حقوق همجنسگرایان)، جهانگیر شیرازی (فعال اجتماعی)، منصور صابری (فعال همجنسگرا)، سعید صالح، دکتر سعید صالحی نیا (فعال سیاسی)، علی صدیقی (نویسنده و روزنامه نگار)، دکتر فرزین طایفه (پزشک)، امیر طهماسین (دانشجو)، سهیل عالی پور (فعال حقوق همجنسگرایان)، علی عبدالرضایی (شاعر)، هادی عبد الناسی، دکتر اصغر عبدی (پژوهشگر و فعال حقوق بشر)، دکتر سیاوش عبقری (فعال سیاسی و استاد دانشگاه)، دکتر شهلا عبقری (فعال سیاسی و استاد دانشگاه)، دکتر زری عرفانی (مسئول رادیو پارس و فعال سیاسی)، علیرضا عزیزی (فعال حقوق بشر)، میرزا آقا عسگری (مانی) (شاعر)، حسین علوی (روزنامه نگار و تحلیلگر سیاسی)، علیرضا (مهندس هوافضا-ایران)، مسعود علیزاده، اسد علیمحمدی (وبلاگ نویس)، شاهین فاطمی (پروفسور اقتصاد)، شایان فتحعلی، رضا فرمند (شاعر)، دکتر بهروز فروتن (پزشک)، مهدی فروزندی (نقاش و کارشناس هنرهای تجسمی)، آیدین فرهادی (دانشجو)، ترانه فروهر (سازمان همجنسگرایان ایرانی)، اختر قاسمی (عکاس)، علی قائدی، نرگس قالیچی، سهیلا قدس طینت (نویسنده)، علی قدم کبیر، ساسان قهرمان (نویسنده، بازیگر و کارگردان تئاتر)، ساقی قهرمان (شاعر)، رنجان کارون ارانته، شبمن کاوسیان (دانشجو)، زیبا کرباسی (شاعر)، ابراهیم کریمی، فرهنگ کسرای (نویسنده و بازیگر تئاتر)، صمصام کشفی (شاعر)، علی کشگر (صاحب امتیاز نشریه تلاش و فعال سیاسی)، شیما کلباسی (شاعر)، کورش گلنام (فعال سیاسی)، بردیا گوران، علی لهراسبی، لیلج (ایران)، علی محجوبی (عضو فراکسیون سبزه‌های پارلمان آلمان)، محمد (از تهران)، میریعقوب محمودی ملا احمدی (مهندس)، آیدین مختاری، فرخنده مدرس (روزنامه نگار و فعال سیاسی)، حامد مروارید فروش (کارمند سازمان ملل متحد)، ژیلای مساعد (شاعر)، شاهرخ مشکین قلم (رقصنده، بازیگر و کارگردان تئاتر)، وریا مظهر (نویسنده و شاعر)، پژمان مقصودی، خسرو منصف شکری (دانشجوی رشته ریاضی)، اسفندیار منفردزاده (آهنگساز)، فرهاد منوشان (مهندس تاسیسات)، مهتاب (مهماندار هواپیما- ایران)، پیروز مهرآیین (سازمان همجنسگرایان ایرانی)، مهران مهرداد (دانشجوی ریاضیات)، شکوه میرزادگی (نویسنده)، رامین مولائی (فیلم پرداز)، آلان نارنجی (دانشجو)، بهار نارنجی (دانشجو)، حجت نارنجی (فعال سیاسی)، آرمان نجم (فیلمساز)، دکتر مسعود نقره کار (پزشک، نویسنده و پژوهشگر)، شهین نوایی (فعال زنان)، فروغ نیری (فعال فرهنگی)، نیما (دانشجوی مهندسی از ایران)، ورنه وارطانیان (نویسنده، نقاش و شاعر)، آریان ورجاوندی (سازمان همجنسگرایان ایرانی)، جواد ولدان (مهندس و روزنامه نگار)، هانی هویدا (دانشجو)، هادی یوسفی (فعال سیاسی)

و

کمیتة بین المللی علیه سنگسار، نشریه بیدار، سازمان همجنسگرایان ایرانی (pglo)، نشریه ماها، نشریه چراغ،

رادیو رها

خدا و بکارت نسیم روشنایی

مفهوم بکارت از آغاز دوره ی پدرشاهی و شیوه ی تولید دامپروری و کشاورزی، همراه با شکل گیری دین یهود و تک خدایی به وجود آمد. در شیوه ی تولید دامپروری بنا به ضرورت این شیوه ی تولید و مالکیت بر احشام، اقوام دامپرور می بایست هرچه بیشتر تولید مثل می کردند؛ همچنین برای حفظ مالکیت احشام در قوم به قانون توارث پدر به فرزندان نیاز بود که این مشکل را با ازدواج تک همسری حل کردند. بنابراین زنان در قالب ازدواج به تملک مردان قوم درآمدند؛ ازدواج پدرشاهی شکل گرفت و فرامین الهی نیز برای رام و برده ساختن آنان از زبان یهوه صادر شد. بکارت یکی از کلیدی ترین فرامین الهی خطاب به زنان بود که در حقیقت حربه ای اقتصادی- سیاسی بود تا امیال آزاد جنسی زنان را خفه کند و برای از دست ندادن وحدت قومی و جلوگیری از نفوذ بیگانه، زنان را در قوم خودشان محصور کرده و بنابراین آن ها را به بردگی بکشاند تا مالکیت و ثروت قوم به نام جعلی "وحدت قومی" حفظ شود. ایجاد بکارت و فرودست ساختن زنان و ایجاد قانون ازدواج پدرشاهی ضرورتی بود برای حفظ و بازتولید جامعه ی طبقاتی دامپروری و کشاورزی. در ضمن بکارت مبادله ای نمادین بین پدر و شوهر بود. جامعه ی پدرسالار برای مبادله، زنان را موضوع این مبادله قرار داد و بکارت زن، نماد درستی این مبادله بود. اقوام دامپرور با وجود چنین تابوهایی می کوشیدند ثروت قوم یعنی احشام را زیاد کرده، و همچنین جمعیت قوم را افزایش داده تا بتوانند بر اقوام بیگانه برتری یابند. پس ضرورت ایجاد ازدواج تک همسری و درون قومی به این دلیل بود که قوم مالکیت احشام را از دست ندهند و به فرزندان خود منتقل کنند تا ثروت از قوم خارج نشود و قوم از هم نپاشد. ترفند این جوامع، استفاده از فرامین الهی برای کنترل روانی و جسمانی و اجتماعی مردم بود. این جوامع با دستورات الهی قوم خود را از ازدواج و رابطه با اقوام بیگانه بازمی داشتند تا مبادا ثروت قوم به اقوام دیگر منتقل شود. فرامینی الهی مانند لزوم بکارت، ازدواج و اصرار بر ارزش های عفت و پاکدامنی و وفاداری برای زنان، تمهیدی بسیار هوشمندانه برای کنترل و سلطه بر امیال و غرایز و روان و کنش زنان بود. این جوامع بنا به ضرورت این شیوه ی تولید، با ساختن مفهوم خدا و بنده، ارباب و برده، شاه و توده ی مردم، مرد و زن، این ایده ی طبقاتی را به تمامی بخش های زندگی اجتماعی و روانی کشانند تا بندگی و بردگی را تولید و بازتولید کنند و جامعه ی طبقاتی برقرار بماند. در حقیقت ساخته شدن خدا، ستم جنسی بر زنان را ایجاد کرد.

ادیان تک خدایی پدرشاهی یهودیت، مسیحیت و اسلام به دلایل اقتصادی - ارتجاعی خود، سازنده و بازسازنده ی ستم، سرکوب جنسی و کنترل امیال مردم برای مهار کردن آنان به نفع طبقات حاکم بودند و این نقش غیر انسانی خود را چنان خوب ایفا کرده اند که هنوز کدهای بازتولید کننده ی ستم، در ناخودآگاه سوژه ی انسانی رمز گذاری شده است. یهودیت شباهت بسیاری به اسلام دارد و در واقع اسلام رونوشت شیدانه ای از یهودیت است. چرا که شیوه ی تولید در قوم بنی اسرائیل و اعراب، شیوه ی تولید دامپروری است. الله نیز همان یهوه است. فرامین یهوه درباره ی زنان درست به فرامین الله شبیه است. زنان در اساطیر یهودیت و اسلام نقشی شیطانی دارند و این تصور هنوز وجود دارد. زن در یهودیت و اسلام یعنی میل ورزی و عاطفه و لذت، جادو و امور مادی و ماتریالیستی، یعنی شیطان، چیزی که دقیقاً بر خلاف ماهیت کاربردی یهوه و الله و قدرت مرکزی آن هاست. زن قادر است مرد را اغوا کند. زن ممکن است با بیگانه همبستر شود و وحدت قوم و مالکیت قوم را بر هم زند. بنابراین برای جلوگیری از اغتشاش مادی و روانی قوم، فرامین خدا باید اجرا شوند. کاهن - پیامبر، باید قوم خود و قدرت و ثروت قوم را گسترش دهد. از این رو زنان، امیال شیطانی و غریزی و آزادی

خواهانه، باید توسط فرامین الهی مهار شوند. وظیفه ی الهی زنان در یهودیت و اسلام تولید مثل و مادری و همسری است تا قوم بنی اسرائیل و اعراب پر جمعیت شوند و به قدرت بیشتری دست یابند. ازدواج، بکارت و امثال این منهیات، لازمه ی شیوه ی تولید دامپروری و شیوه ی تولید کشاورزی بودند.

همچنین در تمدن هایی که با شیوه ی کشاورزی ایجاد شد نیز بنا به ضرورت، کماکان مفهوم ارباب و بنده، خدا و بنده، شاه و مردم و فرادست و فرودست برقرار ماند و با وجود ادیان سامی تولید و بازتولید شد، چرا که جامعه ی طبقاتی وجود داشت. قدرت خدا در این مرحله به پادشاه منتقل شد و خدا به امری ذهنی تبدیل شد. یعنی خدا در آن دوره فرامین خود را از زبان پادشاه صادر می کرد و در واقع بنا به ضرورت شیوه ی تولید کشاورزی، به ناچار قدرت خود را به پادشاه منتقل می کرد. در این دوره نیز موضع ادیان سامی نسبت به زن کماکان مانند دوره ی دامپروری بود. زن در این دوره، مانند زمین، دارایی مرد محسوب می شد و از او به عنوان ابزار تولید مثل و ابزار تولید فرزند و نیروی کار بر روی زمین استفاده می شد. بکارت هنوز هم مبادله ای نمادین بین پدر و شوهر بود. بنابراین لزوم مفاهیم بکارت، ازدواج و سرکوب و ستم جنسی بر زنان هنوز موضوعیت داشت.

اما پس از پیروزی بورژوازی با شیوه ی تولید سرمایه داری بر فئودال ها و شیوه ی تولید کشاورزی و ظهور انقلاب صنعتی و عصر روشنگری در غرب، تغییراتی در رویکرد اقتصادی بر جنسیت ایجاد شد. بورژوازی براساس ماهیت مادی و سود محور شیوه ی تولید خود، لزوم استفاده از قوانین الهی و منع کننده ی ادیان تک خدایی را از دست داد. هم چنین سرمایه داری بنا به ضرورت شیوه ی تولید خود، دیگر برای افزایش جمعیت به تولید مثل نیازی نداشت؛ از این رو رابطه ی جنسی معنایی لذت جویانه و سود جویانه به خود گرفت و از آن پس رابطه ی جنسی اغلب بدون هدف تولید مثل انجام می شد. بنابراین مفهوم بکارت در غرب به تدریج رنگ باخت. اما مفهوم ازدواج پدرشاهی هنوز پابرجاست. زن در سرمایه داری خرید و فروش نمی شود، بلکه نیروی جنسی اش خرید و فروش می شود. زنان هم در ازدواج و هم در روابط روسپی گری، نیروی جنسی خود را می فروشند اما خود به مایملک مردان تبدیل نمی شوند و در واقع سرمایه داری همه چیز را قابل خرید و فروش کرده است. معضل بکارت در جوامع صنعتی از بین رفته اما سرمایه داری ستم های جدیدی برای زنان ایجاد کرده است. چرا که هنوز مفهوم ارباب و بنده، فرادست و فرودست، کارگر و سرمایه دار و در واقع تضاد طبقاتی و تبعیض های طبقاتی وجود دارند. اکنون رییس جمهور نقش خدا، کاهن، پادشاه، ارباب، پدر و شوهر را بازی می کند. در این دوره زنان به کارگران ارزان قیمت تبدیل شده اند و به دلایل اقتصادی وادار می شوند نیروی کار و نیروی جنسی خود را بسیار ارزان بفروشند، چه در قالب ازدواج چه در قالب روسپی گری. بنابراین تا آزادی جنسی و رهایی زنان راه درازی است و تا وقتی جامعه ی طبقاتی وجود دارد، ستم وجود دارد و ستم بر زنان نیز بازتولید خواهد شد. پس مبارزه ی زنان لزوماً با مبارزه ی طبقاتی گره خورده است.

اما امروزه علی رغم وجود بورژوازی و شیوه ی تولید مادی و سودمحور و لذت جوی سرمایه داری بیشتر کشورهای غرب، حکومت های کشورهای مسلمان، به علت عقب ماندگی در شیوه ی تولید و فرهنگ شان، هنوز برای اداره ی جامعه و حفظ ارتجاع طبقاتی خود، از قوانین الهی برای کنترل و مهار مردم استفاده می کنند؛ قوانینی با منشاء الهی که بر زور، ناعقلانیت، بی عدالتی و سرکوب استوار است. زن در اسلام از آغاز تا امروز ملک پدر محسوب می شده و از این رو باید قبل از ازدواج، رام شده، سرسپرده و باکره باشد تا برای پدر - شوهر - خدا - رهبر، مطیع، سلطه پذیر، فرودست، مقبول و بی خطر باشد. در غیر این صورت از تأیید و حمایت جامعه با روش هایی وحشیانه طرد می شود. در دنیایی که انسان باید به ضرورت، برای رفاه و لذت و آگاهی بیشتر تمام افراد جامعه به سوی عقلانی شدن گام بردارد، وجود چنین قوانین و عرف

غیر عقلانی و بیمارگونه ای بسیار مضحک و در عین حال ترسناک هستند. بدین ترتیب به زنان کشورهای اسلامی ستمی مضاعف تحمیل می شود، بنابراین اکنون زنان به مبارزه و اتحادی دو چندان نیاز دارند. یعنی مبارزه با مذهب، همراستا با مبارزه علیه جامعه ی طبقاتی.

به مناسبت روز جهانی حقوق بشر
زندانی وجدان: از مخالف سیاسی تا همجنسگرا
گفتگو با ان هریسون، کارشناس امور خاورمیانه عفو بین الملل
سهیلا وحدتی

• ان هریسون، کارشناس امور خاورمیانه است که از سال ۱۹۸۹ تاکنون به مدت سیزده سال در بخش خاورمیانه و شمال آفریقای عفو بین الملل کار کرده است. وی درباره مسائل حقوق بشر در چندین کشور منطقه پژوهش نموده و کارزار براه انداخته است.

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com

پنجشنبه ۱۸ آذر ۱۳۸۹ - ۹ دسامبر ۲۰۱۰

هنگامی که در دفاع از آزادی احساس و حق زندگی درباره «مردان دموکراسی خواه» و «زنان بدنام» مطلبی^۱ نوشتم هنوز نمی دانستم که تعریف جدیدی که عفو بین الملل از "زندانی وجدان" ارائه می دهد^۲ در حقیقت هر دو دسته مردان

۱. مردان «دموکراسی خواه» و زنان «بدنام» در دفاع از آزادی احساس و حق زندگی، سهیلا وحدتی

www.soheila.org

۲. زندانی وجدان

کسی که به خاطر باورهای سیاسی، مذهبی یا دیگر باورهای آگاهانه، خاستگاه قومی، جنس، رنگ پوست، زبان، خاستگاه اجتماعی یا ملیتی، وضعیت اقتصادی، تولد، تمایل جنسی یا دیگر شرایط موقعیت خویش، زندانی می گردد یا از نظر فیزیکی محدود می شود - بدون آن که مرتکب خشونت شده باشد یا خشونت یا نفرت را تبلیغ کرده باشد.

هیچکس بطور دقیق نمی داند که چند نفر زندانی وجدان در سلولهای زندان ها در جهان دربند هستند. آن ها توسط دولتها در کشورهایی با سیستم های اجتماعی و سیاسی گوناگون، و در برخی موارد توسط گروههای سیاسی مسلح، گرفتار آمده اند.

آنچه مسلم است اینست: در ازای هرنامی که در خبرها پخش می شود، بسیار دیگری هستند که ناشناخته هستند.

برخی از زندانیان وجدان افراد برجسته، فعال و سرشناس در میان مردم هستند. بسیاری هنرمند، وکیل، سیاستمدار یا فعال سندیکایی هستند - کسانی که دیدگاه رسمی را به چالش می کشند. اما بیشتر زندانیان وجدان را زنان، مردان و حتی کودکان معمولی ای تشکیل می دهند که از قشرهای اجتماعی گوناگون برخاسته اند و بیشتر به خاطر آنکه کی هستند زندانی می شوند تا فعالیت سیاسی شان.

برخی از زندانیان وجدان در مخالفت مستقیم با تمامی سیستم دولتی عمل کرده اند، در حالیکه برخی در چارچوب قانونی سیستم سیاسی یک کشور کار کرده اند ولی باز هم زندانی شده اند. مردم به خاطر دلایل گوناگون می توانند زندانی وجدان شوند، از جمله:

- انجام فعالیت های سیاسی بدون خشونت، مشارکت در کار توسعه محلی؛
- تعلق به یک گروه اقلیت که برای خودمختاری مبارزه می کند؛
- پافشاری روی انجام مراسم مذهبی ای که حکومت تایید نمی کند؛
- شرکت در فعالیت های سندیکایی مانند اعتصاب و تظاهرات؛
- نوشتن مقاله هایی که درباره موارد نقض حقوق بشر که در کشورهای خودشان اتفاق می افتد هشدار دهنده است؛
- خودداری از انجام وظیفه خدمت در ارتش به خاطر وجدان (اعتراض آگاهانه)؛

دمکراسی خواه و زنان زناکاری را که به زندان می افتند، در بر می گیرد و حقوق جنسی^۳ همانند حق آزادی عقیده و بیان خیلی جدی گرفته می شود. این تعریف جدید از زندانی وجدان در یکی از نامه نگاری هایی که اخیراً با دوستان عفو بین الملل در لندن داشتم به چشم خورد. از آنجایی که در فرهنگ ما هنوز "زندان وجدان" و "زندانی سیاسی" مترادف شناخته می شود، از آن هریسون خواهش کردم که برای ما بیشتر در باره سیاست عفو بین الملل در این باره توضیح دهد. ان هریسون (Ann Harrison)، کارشناس امور خاورمیانه است که از سال ۱۹۸۹ تاکنون به مدت سیزده سال در بخش خاورمیانه و شمال آفریقای عفو بین الملل کار کرده است. وی درباره مسائل حقوق بشر در چندین کشور منطقه پژوهش نموده و کارزار براه انداخته که این کشورها ابتدا شامل اسرائیل و مناطق اشغالی و اردن و سپس لبنان و سوریه و در طول هفت سال گذشته ایران بوده است.

برگردان فارسی گفتگو با ان هریسون در زیر از نظر شما می گذرد.

وحدتی: مردم معمولاً هنگامی که عبارت "زندانی وجدان" را می شنوند به زندانی سیاسی فکر می کنند ولی عفو بین الملل کسانی را هم که به خاطر رفتار یا رابطه جنسی شان در زندان هستند در این تعریف می گنجانند. لطفاً درباره مواردی که زندانیان وجدان به خاطر رفتارهای جنسی یا روابط جنسی زندانی هستند توضیح دهید و اینکه چرا آنان نیز زندانی وجدان بشمار می آیند؟

هریسون: این درست است که سیاست عفو بین الملل درباره زندانیان وجدان – عبارتی که توسط این سازمان در پی پیدایش آن در سال ۱۹۶۱ اختراع شد – در طول سالها توسعه یافته است.

تصمیم ما برای اینکه کسانی را که تنها بخاطر روابط جنسی رضایت آمیز – با جنس مخالف یا همجنس خویش – زندانی اند به عنوان زندانیان وجدان بپذیریم، از این باور عفو بین الملل برمی خیزد که زنان و مردان باید بتوانند از حقوق جنسی و باروری خود بهره مند شوند که شامل حق انتخاب آزادانه شریک خود با شیوه ای به دور از اجبار، تبعیض و خشونت است. عفو بین الملل از این رو با قوانینی که روابط جنسی رضایت آمیز بزرگسالان را که در حریم خصوصی انجام

- خودداری از استفاده از زبان رسمی؛

- به خاطر اینکه در یک دهکده مشخصی زندگی می کنند؛

- به خاطر اینکه یکی از اعضای خانواده ناراضی سیاسی است که صدای اعتراض خود را بلند کرده است؛

- زنانی که تنها به خاطر جنس خود دچار محدودیت فیزیکی هستند (مانند افغانستان تحت حکومت طالبان)؛

- به خاطر هویت جنسی واقعی یا شناخته شده خود و شرکت در رابطه جنسی رضایت آمیز یا فعالیت های میان بزرگسالان از جمله رابطه ها یا فعالیت های

همجنسگرایی.

عفو بین الملل اصرار دارد که همه زندانیان وجدان فوری و بدون شرط آزاد شوند. تحت قوانین بین المللی، حکومتها حق ندارند که این افراد را دربند نگه دارند. این افراد دربند هستند به خاطر باورهایشان و یا به خاطر هویت شان، نه به خاطر اینکه شاید جرمی مرتکب شده باشند.

عفو بین الملل تعریف مشخص و دقیقی از "زندانی وجدان" دارد. تصمیم گیری درباره اینکه آیا یک زندانی خاص در این دسته جای می گیرد معمولاً نیازمند بررسی دقیق حقایق است و بر مبنای اطلاعاتی که از منابع بسیاری جمع آوری شده انجام می گیرد. در موارد دشوار، ممکن است از یک گروه از اعضای داوطلب عفو بین الملل به نام «کمیته دائمی تعهد» نظرخواهی شود.

۳. برای آگاهی بیشتر درباره تعریف و اسناد بین المللی مربوط به حقوق جنسی مراجعه کنید به:

حقوق جنسی/ جدیدترین گفتمان در زمینه حقوق بشر، آنا النا آباندو / برگردان: سهیلا وحدتی

می گیرد جرم می شمارد مخالف است. ما مخالفت قوانینی هستیم که رفتار جنسی رضایت آمیز را بین افراد همجنس جرم می شمارد، مثل قانون لواط که در بسیاری از حوزه های قضائی مانند نیجریه، هندوستان و ایران وجود دارد، حق آزادی بیان را نقض می کند و معمولاً به خشونت علیه افراد متهم می انجامد و در برخی موارد به اعمال مجازات اعدام منجر می شود.

ما همچنین مخالف قوانینی مانند قانون زنا هستیم که رابطه جنسی رضایت آمیز زن و مرد را جرم می شمارد، فرقی نمی کند که این قانون کجا اعمال شود. "زنا" و رابطه جنسی غیرشرعی در استانداردهای بین المللی حقوق بشر به عنوان قانون شکنی بزهکارانه به شمار نمی روند. مجازات برای چنین "قانون شکنی هایی" نقض حقوق گوناگون است، از جمله حق حریم خصوصی، که در ماده ۱۷ میثاق بین المللی حقوق سیاسی و مدنی مورد حمایت قرار گرفته است. ما درک می کنیم که زنان و مردان بسیاری در سراسر جهان زنا را تایید نمی کنند، ولی این یک مساله خصوصی است، بین دو همسر، و حکومت هیچ محلی برای کندوکاش یا پیگرد قانونی چنین کارهایی ندارد و هیچکس نباید فقط بر مبنای چنین روابطی زندانی شود. افزون بر آن، جرم شمردن اینگونه "قانون شکنی ها" بر روی زنان بیشتر از مردان تاثیر می گذارد و به آزار زنان دامن می زند، از جمله مجازات زنان به خاطر اینکه تجاوز را گزارش داده اند یا نقض حق زندگی آنان در پی آنچه قتل "ناموسی" نامیده می شود و کمک می کند که مصونیت در قبال چنین بدرفتاری هایی ادامه یابد.

عفو بین الملل باور دارد که همه قوانین، مدنی یا مذهبی یا عرفی، باید با استانداردهای بین المللی حقوق بشر همخوانی داشته باشد. ما مخالف مجازات اعدام هستیم، همچنانکه مخالف مجازاتهای قضائی هستیم که به شکنجه بیانجامد، یا بیرحمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز باشد مثل شلاق زدن، صرف نظر از اینکه جرم متهم چه بوده یا اینکه ماهیت قانونی که مجوز چنین مجازات هایی را صادر کرده چیست. سنگسار – که مجازات تعیین شده برای "زنا" محصنه" در کشورهای مثل ایران، نیجریه، پاکستان، عربستان سعودی، سودان، یمن و امارات متحده عربی است بویژه یک شیوه شنیع اعدام است که با تحریم بین المللی مجازات و دیگر اشکال رفتار یا مجازات بیرحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز در تضاد است و هرگز نباید به عنوان یک شیوه مجازات به کار گرفته شود. این نگران کننده است که در ایالت آسه (Aceh) در اندونزی امکان اعدام به شیوه سنگسار در سال ۲۰۰۹ تعریف شد؛ و ما درخواست کرده ایم که این لغو شود.

وحدتی: آیا می توان گفت که تعریف وجدان از نظر عفو بین الملل تنها محدود به اندیشه ها و باورها نیست بلکه

احساسات و عواطف را نیز دربر می گیرد؟

هریسون: من ترجیح می دهم که از زاویه استفاده از حقوق به آن نگاه کنم. تعریف سنتی زندانی وجدان شامل کسانی می شد که به خاطر استفاده صلح آمیز از حق آزادی بیان یا آزادی عقیده خود زندانی می شدند. پس از آن مواردی اضافه شد که شامل کسانی می شد که تنها به خاطر اینکه چه کسی هستند زندانی می شدند: به بیان دیگر حق آن ها برای آزاد بودن از هرگونه تعیض نقض می شد. در پذیرفتن کسانی که تنها به خاطر رفتار جنسی رضایت آمیز بزرگسالان زندانی می شوند، ما تشخیص می دهیم که مردم حقوق جنسی و باروری دارند، و اینکه در چنین حالتی، این حقوق آن ها نقض می شود.

تعریف حقوق جنسی و باروری – دو حوزه متفاوت ولی بهم پیوسته از حقوق – در بیست سال گذشته گسترش یافته است. اولین کنفرانس بین المللی که تعریف سلامت باروری را برگزید و سلامت باروری و جنسی را به عنوان یک موضوع قابل توجه تشخیص داد، کنفرانس بین المللی سازمان ملل متحد درباره جمعیت و توسعه بود که در سال ۱۹۹۴

در قاهره برگزار شد؛ یک سال پس از آن، چهارمین کنفرانس جهانی زنان سازمان ملل در پکن برگزار شد. هر دو کنفرانس حمایت از سلامت جنسی و باروری را به عنوان یک موضوع مهم عدالت اجتماعی قرار دادند.

وحدتی: ممکن است درباره حقوق جنسی و باروری بیشتر توضیح دهید؟

هریسون: حقوق جنسی و باروری پایه در حقوق بشر دارد و در قراردادهای حقوق بشر بین المللی، منطقه ای و قوانین اساسی کشورها و دیگر استانداردهای مربوط به حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است. تحقق حقوق جنسی و باروری نیازمند احترام به حقوق مربوط به یکپارچگی جسمانی و روانی است، مانند حق زندگی، حق آزادی و امنیت فردی، حق آزادی از شکنجه و دیگر برخوردهای بیرحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز، و حق حریم خصوصی و احترام برای زندگی خانوادگی، و نیز حقوق مربوط به آزادی وجدان و بیان و رها بودن از تبعیض. این حقوق بطور مستقیم در پیوند با اصولی است که مبنای حقوق جنسی و باروری است - یکپارچگی جسمانی و روانی فرد، خودمختاری او، و اصل عدم تبعیض بر مبنای جنسیت، نژاد، خاستگاه ملیتی، تمایلات جنسی، نقص یا ناتوانی جسمانی (disability) یا وضعیت اجتماعی-اقتصادی.

برخوردار شدن از حقوق جنسی و باروری نیازمند احترام به حق فرد برای تصمیم گیری آزادانه در امور مربوط به تمایلات و رفتار جنسی و باروری خویش است. اینها شامل، ولی نه محدود به، این حقوق است: تصمیم گیری آزادانه برای داشتن یا نداشتن فعالیت جنسی مشارکت آزادانه در رابطه جنسی رضایت آمیز با جنس مخالف یا همجنس خود تلاش برای یافتن زندگی جنسی ارضا کننده، امن و لذتبخش انتخاب شریک زندگی ازدواج رضایت آمیز تصمیم آزادانه برای تعداد، زمان تولید و فاصله میان فرزندان رهایی از بارور شدن به زور، بارداری اجباری، پیشگیری یا عقیم شدن اجباری و سقط جنین اجباری رها بودن از هرگونه خشونت یا آزار بر مبنای جنس همانگونه که عفو بین الملل برای دیگر جنبه های حقوق جنسی و باروری کارزار کرده، مانند حق زندگی و یکپارچگی بدن زنان که می تواند با ازدواج در سن پایین یا با ازدواج اجباری نقض شود، همچنین این سازمان برای کسانی که حقوق شان با دخالت حکومت ها در روابط جنسی خصوصی رضایت آمیز آنان نقض می شود کارزار می کند.

وحدتی: بسیار سپاسگزارم.

سکوت را بشکنیم

درباره «تجاوز» چه می‌دانیم؟

سهیلا وحدتی

اگر دزدی به خانه شما حمله کند و اثاث خانه شما را بدزدد، یا اگر جیب بری در خیابان جیب شما را بزند، شما فوری به پلیس شکایت می‌کنید و خواستار پیگیری ماجرا می‌شوید. اینکه جرمی اتفاق افتاده برای همه روشن است. اما اگر زنی مورد تجاوز قرار بگیرد، نه تنها جسم او بلکه روح او دچار ضرباتی خواهد شد که شاید تا ابد قابل ترمیم نباشد ... ولی او آیا می‌تواند به سادگی به پلیس شکایت کند؟ چگونه می‌تواند ثابت کند که آنچه اتفاق افتاده برخلاف میل وی و با زور یا تهدید به زور انجام شده است؟ و با شرم و ننگ اجتماعی چه خواهد کرد؟

تجاوز تنها جرمی است که در اکثر موارد قربانی، علیرغم احساس شرم و گناه، نمی‌داند که جرمی و جنایتی اتفاق افتاده و خود وی «قربانی» یک جنایت است، و حتی اگر به این امر آگاه باشد و به دیگران بگوید، نه تنها مورد سرزنش قرار می‌گیرد بلکه باید بیگناهی خود را ثابت کند! باور عمومی، اگرچه نادرست، بر این مبناست که قربانی به نوعی محرک این جرم بوده و تجاوزگر را تحریک کرده است و به گونه‌ای همدست مجرم شناخته میشود و حتی اگر مسئولیت جرم به گردن تجاوزگر افتد، «شرم» آن بر گردن زن یا مردی است که مورد تجاوز قرار گرفته است.

پس قربانی تجاوز خاموش می‌ماند، و ما از آمار واقعی تجاوز بی‌خبر باقی می‌مانیم، و آنچه می‌بینیم آماری است از خودکشی، و خودسوزی‌ها، و بیماری‌های روانی، و اختلالات جنسی ...

۱۶ روز مبارزه با خشونت علیه زنان از ۲۵ نوامبر تا ۱۰ دسامبر ۲۰۰۵ به «بهداشت زنان» اختصاص داده شده است، و محور عمده آن مبارزه با ایدز است. یکی از مسائلی که تندرستی جسمی، جنسی و روانی زنان ما را تهدید می‌کند «تجاوز جنسی» است که در جامعه ما نیز مانند جوامع دیگر بشدت شیوع دارد و آلودگی به ویروس HIV و ابتلا به بیماری ایدز تنها یکی از پیامدهای احتمالی آن است.

بهداشت زنان و تاریخخانه فرهنگی

فرهنگ ما اصولاً پرده‌ای سیاه و تاریک بر مسائل جنسی کشیده و معنای رابطه جنسی سالم را روشن نمی‌کند، چنانچه معنای تجاوز را به روشنی توضیح نداده و در تاریکی باقی می‌گذارد و جرم بودن آن را رسماً نمی‌پذیرد و بدبختی اینجاست که اصلاً ما واژه‌ای برای تعریف استفاده از زور و خشونت در رابطه جنسی نداریم! و باید با ترکیب واژه‌ها مفهوم را برسازیم، مثل «تجاوز جنسی» یا «تعرض جنسی».

این از آنجایی ناشی می‌شود که در فرهنگ ما خشونت جنسی هیچگاه تقبیح نشده، تا آنجایی که شاعری چون ایرج‌میرزا در اشعار خویش از تجربه‌های خویش در تجاوز به زن و مرد تعریف می‌کند و آن‌ها را شیرینکاری قلمداد می‌کند. هنوز در روستاها و در میان عشایر گاه دزدیدن دختر و تجاوز به او جایگزین خواستگاری و عقد ازدواج می‌شود. هنوز در جامعه ما صحبتی از تجاوز به دخترچه‌ها و پسرچه‌ها انجام نمی‌گیرد، درحالی‌که این عمل به صورت گسترده در همه روستاها و شهرهای بزرگ و کوچک کشورمان صورت می‌گیرد. هنوز همه ما از حاکمیت گرفته تا اپوزیسیون و از هنرمندان گرفته تا روشنفکران و مدافعین حقوق بشر در این مورد هم‌آوا هستیم که خشونت‌های جنسی را باید انکار کرد تا «عفت عمومی» جریحه دار نشود. اما در دورانی که بدنال «حقوق بشر» و «جامعه مدنی» هستیم، چگونه می‌توانیم مفهوم واقعی خشونت علیه زنان را مسکوت بگذاریم؟ و حتی واژه‌های مناسب برای توصیف اشکال گوناگون آن نداشته

باشیم؟ اصولاً چگونه می‌توانیم دم از حقوق بشر و دمکراسی بزنیم اما واژه‌های مناسب برای توصیف مفهوم واقعی حقوق جنسی، سلامت جسمی و جنسی، حقوق باروری، بهداشت جنسی و بهداشت باروری نداشته باشیم؟

اصولاً واژه‌هایی که در فرهنگ فارسی برای توصیف رابطه جنسی بکار می‌رود، بقدری "زشت" و کثیف و ناهنجار است که استفاده از آن واژه‌ها در گفتمان اجتماعی جز شرم برای گوینده و شنونده حاصلی نخواهد داشت، و از آنجایی که واژه‌های "تمیز" و "بهداشتی" و قابل استفاده برای رساندن مفهوم‌های لازم نداریم، گفتمانی درباره مسائل جنسی در میان ما مطرح نمی‌شود. حتی ما روشنفکرانی که به تارنماهای اینترنتی دسترسی داریم، و در میان خود حادثه‌ترین مسائل سیاسی روز و عمیق‌ترین مسائل عقلانی را به بحث می‌گذاریم، هنوز واژه‌هایی برای توصیف طبیعت جنسی انسان و بحث درباره روابط انسانی بر پایه‌ی غریزه جنسی را نداریم!

در نتیجه، مسائل جنسی پنهان باقی می‌ماند، آگاهی‌های لازم به کودکان و نوجوانان برای محافظت از خویش در مقابل آزارهای جنسی داده نمی‌شود، آموزش راه‌های پیشگیری از بیماری‌های آمیزشی به میزان لازم به جوانان ارائه نمی‌شود، مفهوم سلامت و بهداشت جنسی و بویژه «آزار جنسی» برای کودکان، نوجوانان و بزرگسالان پنهان باقی می‌ماند. در نتیجه، نه تنها تندرستی و سلامت جنسی به عنوان پایه‌ای‌ترین حقوق بشر به اعضای جامعه آموزش داده نمی‌شود، بلکه قربانیان آزارهای جنسی در اکثر مواقع حتی نمی‌دانند که «آزاری» صورت گرفته و زبانی برای گفتگو درباره آن نمی‌یابند و طبیعی است که مراکز درمان و مشاوره در این زمینه در جامعه یافت نمی‌شود و مسائل در پشت پرده‌ای از ابهام و خاموشی باقی می‌ماند.

اما اکنون زمان آن رسیده است که در تاریخخانه فرهنگی این جامعه نور بیفکنیم. مکث و تعمق روی واژه‌هایی که ما در زمینه مسائل جنسی داریم، روشنگر فرهنگ ما در این زمینه است. مفهوم واژه‌هایی که بکار می‌بریم، و مفهوم‌هایی که در فرهنگ ما غایب است و برای آن‌ها واژه‌ای نداریم، بیانگر نگاهی است که ما به مسائل جنسی داریم، و نگاهی به واژه‌های مربوط به رابطه جنسی در فرهنگ ما نشان دهنده میزان «زن‌ستیزی» بودن این فرهنگ است. جستجو برای یافتن واژه‌ای معادل rape در لغت‌نامه‌های عمید و دهخدا بیفایده است، حتی از ترکیب «تجاوز جنسی» خبری نیست. در زبان انگلیسی هم واژه ای برای تقبیح خشونت از دیرباز وجود نداشته، اما ساخته شده است. واژه rape اگرچه در اصل به معنی به زور تصرف کردن است، اما امروزه معنای مشخصی در زبان انگلیسی دارد، و آن «تجاوز جنسی» است. شاید بتوان گفت که در فرهنگ فارسی واژه "گائیدن" نزدیک به مفهوم تجاوز جنسی است. نکته غریب این است که این واژه که در فرهنگ کوچه و بازار به معنای تجاوز و بی‌ناموس کردن در دشنام‌های رنگارنگ بکار می‌رود، در فرهنگ دهخدا به معنای "آرمیدن" و "جماع کردن" آمده و بدنبال آن واژه‌هایی با معنای مشابه در توصیف "دختر نارسیده را گائیدن"، و "زن خود را گائیدن" و ... آمده است. اگر "گائیدن" به معنای "جماع کردن" است، جماع کردن با دختر نارسیده چه معنایی دارد، بجز «تجاوز»؟

به بیان ساده، ما در فرهنگ فارسی از واژه‌هایی برای رابطه جنسی استفاده می‌کنیم که فقط و فقط تمتع و لذت و بهره‌وری مرد را می‌رساند، و توجهی به میزان لذت‌بردن یا شکنجه شدن زن ندارد! "گائیدن" هم به معنای "تجاوز به زور" و "بی‌ناموس کردن" است، که در دشنام‌های روزمره بکار می‌رود، و هم به معنای "جماع کردن" و حتی برای توصیف رابطه جنسی زناشویی نیز بکار می‌رود. بیخود نیست که تجاوز شوهر به زن در فرهنگ ما هنوز جرم شناخته نمی‌شود!

فرهنگی که تنها بر حق مرد در لذت جنسی تاکید نموده و برای زن فقط مسئولیت فراهم کردن این لذت را (تمکین) برشمارد، یعنی که استفاده جنسی از زن را - به هر شکلی و با هر شیوه خشونت باری - حق مرد بداند، طبیعی

است که واژه‌هایی برای متمایز کردن مفهوم "آمیزش جنسی با موافقت طرفین" و "تجاوز جنسی به زور" ندارد و از واژه "گائیدن" برای هر دو این مفاهیم استفاده می‌کند.

سانسور حکومتی

مساله قانون و مقررات حاکم بر جامعه نیز مزید بر علت شده و بار مشکلات را انبوه‌تر می‌سازد. حاکمیت جمهوری اسلامی تلاش فراوانی در جهت انکار مسائل جنسی در جامعه و سانسور شدید آن‌ها می‌نماید و حتی تا آنجا پیش رفته که از بکارگیری واژه «تجاوز» در جامعه جلوگیری می‌کند! هم اکنون در کشور ما ارگان‌های رسمی حکومت و مطبوعات به جای استفاده از واژه «تجاوز»، اصطلاح «آزار و اذیت» را بکار می‌برند!

گفتگوی باز درباره خشونت و آزار جنسی از دستاوردهای مبارزات زنان است که این پدیده‌ها را به عنوان «معضل اجتماعی» مطرح نموده و برای حل آن‌ها «گفتمان اجتماعی» می‌طلبد. باور عمومی نادرست که هر آنچه مربوط به مسائل جنسی است، «امری خصوصی» است و نباید در سطح جامعه مطرح شود، مدت‌هاست که در نتیجه مبارزات زنان کهنه شده و دیگر کاربردی ندارد.

سازمان بهداشت جهانی در برنامه‌های خود بصراحت اعلام داشته است که «سلامت جنسی» بخشی جدایی‌ناپذیر از سلامت است که با سالم بودن جسمانی، احساسی، روانی و اجتماعی در رابطه با گرایش، تمایلات و رفتار جنسی (sexuality) تعریف می‌شود، و برای تضمین سلامت جنسی، حقوق جنسی همه افراد باید مورد احترام و حمایت قرار گیرد. از جمله «حقوق جنسی» هر فرد، حق دسترسی به اطلاعات و دریافت آموزش درباره تمایلات و رفتار جنسی (sexuality)، احترام جسمانی، حق انتخاب یار جنسی، رابطه جنسی بر مبنای توافق طرفین، ازدواج بر مبنای توافق طرفین، و تلاش برای زندگی جنسی امن، ارضاء‌کننده و سرشار از لذت است.^۴

«تجاوز» چیست؟

در فرهنگ فارسی عمید می‌بینیم که «تجاوز» چنین تعریف شده: «از حد در گذشتن، از حد خود بیرون شدن، از اندازه خارج شدن» آیا از تعریف «تجاوز» به معنای rape در اینجا پرهیز شده؟ یا اینکه ما واژه‌ای برای تعریف rape در زبان فارسی نداریم؟ معمولاً برای رساندن مفهوم rape از اصطلاح «تجاوز به عنف» برای تعریف آن به مفهوم «جرم» استفاده می‌شود، اما مشکل بتوان پذیرفت که «تجاوز» می‌تواند بدون توسل به زور و یا با توافق قربانی انجام پذیرد. می‌توان حدس زد که از آنجاییکه در فرهنگ و قانون ما آنچه که پس از جاری شدن «صیغه شرعی» بین زن و مرد بگذرد، «حلال» است، رابطه جنسی بیرون از چارچوب شرع «تجاوز» نامیده می‌شود و ربطی به توافق طرف مورد تجاوز ندارد. یعنی روا بودن یا ناروا بودن رابطه جنسی با «شرعی» بودن آن سنجیده می‌شود، و نه با میزان خشونت‌تی که در رابطه اعمال می‌شود. بر این مبنا اعمال خشونت جنسی «شوهر» بصورت تجاوز به زن در چارچوب رابطه شرعی، حتی اگر به پارگی واژنی و آسیب جسمی و روحی زن بیانجامد، جرم نیست و مورد حمایت کامل قانون است. اما رابطه جنسی خارج از چارچوب شرع، حتی اگر با توافق و لذت طرفین انجام گردد، غیرقانونی و قابل مجازات است.

در غرب زنان سالهاست که برای گسترده‌تر کردن تعریف تجاوز تلاش می‌کنند. به طور نمونه در سال ۱۹۷۶ در آمریکا تجاوز شوهر به زن در زمره تعریف رسمی «تجاوز» وارد شد و به عنوان جرم شناخته شد. در دهه هشتاد، زنان امریکایی تلاش خود را برای جرم شناختن تجاوز توسط دوست‌پسر در هنگام قرار ملاقات یا وقتی که دختر با میل خود به

۴. تارنمای سازمان بهداشت جهانی

http://www.who.int/reproductive-health/gender/sexual_health.html

خانه پسر می‌رود، آغاز کردند. امروزه در اکثر ایالت‌های آمریکا تجاوز جنسی، در هر محلی و توسط هر کسی جرم شناخته می‌شود. یکی از دستاوردهای زنان در این جریان این است که اولاً اعمال زور برای اثبات تجاوز ضروری نیست، و عدم توافق زن و «ناخواسته» بودن عمل از سوی زن برای جرم بودن عمل جنسی کافیست. دوم اینکه تنها آمیزش جنسی ناخواسته نیست که جرم شناخته می‌شود، بلکه هر گونه تماس جنسی ناخواسته از نظر قانونی منع شده و مورد پیگرد قرار می‌گیرد. از این رو، امروزه دسته‌ای از جرایم خشونت بار جنسی به عنوان «تعرض جنسی» شناخته شده است، و تعرض جنسی تعریف بسیار گسترده‌ای پیدا کرده است و در گروه بزرگتری از اعمال خشونت بار جنسی به عنوان «جرم» دسته‌بندی شده‌اند.^۵

«تجاوز» یا rape به معنای آمیزش جنسی واژنی یا مقعدی یا دهانی است که با تهدید یا اعمال زور فیزیکی یا روانی انجام پذیرد. امروزه در جهان غرب «تجاوز» گونه‌ای از جرم «تعرض جنسی» یا sexual assault محسوب می‌شود. «تعرض جنسی» هر گونه تماس یا توجه جنسی «ناخواسته» است که به وسیله تهدید یا اعمال زور فیزیکی یا روانی توسط فرد غریبه، آشنا، دوست پسر، شوهر یا عضو خانواده انجام می‌گیرد، و نکته مهم اینجاست که قید «ناخواسته» یعنی اینکه موافقت صریح برای انجام عمل بیان نشده باشد. بدین ترتیب افرادی که هنوز بلوغ نیافته‌اند و افراد تحت تأثیر مصرف الکل یا مواد روان‌گردان، در خواب و بیهوشی، یا افراد دچار عقب‌ماندگی ذهنی، بر اساس این تعریف، قادر به ابراز صریح موافقت خود نیستند و تماس جنسی با آن‌ها می‌تواند به عنوان «تجاوز» یا «تعرض جنسی» تحت پیگرد قرار گیرد.

«تجاوز» جنایتی خشونت‌بار است که برای ارضای شهوت نیست، بلکه بیشتر به منظور اعمال قدرت و خوار کردن و آزار دادن قربانی انجام می‌شود. آمار نشان می‌دهد که بسیاری از افرادی که مرتکب تجاوز می‌شوند، در رابطه زناشویی یا مشابه آن قرار داشته و از نظر ارضای جنسی خود دچار کمبود و مشکلی نبوده‌اند.

تجاوز اگر چه همواره در تاریخ وجود داشته، ولی امروزه وجدان آگاه جامعه بشری آن را به عنوان جنایتی خشن محکوم می‌کند و قوانین بین‌المللی و ملی در جهت تعریف آن به عنوان «جرم» حرکت می‌کند. در گذشته در شرایط بحران و جنگ، تجاوز از پیامدهای قابل انتظار برای زنان به شمار می‌رفت. زنان به عنوان غنایم جنگی در هنگام جنگ «تصرف» می‌شدند و این کار برای تشدید انتقام‌گیری و ایجاد ترور و وحشت مرسوم بود تا اینکه در دهه گذشته تجاوز به زنان در مناقشات نظامی رسماً به عنوان «جنایت جنگی» شناخته شد. تجاوز جنسی به زن و مرد برای شکنجه و تحقیر و در هم شکستن شخصیت فرد و گرفتن اعتراف بکار می‌رفته است. اشکال گوناگون تعرض جنسی امروزه در محیط‌های اجتماعی از محل کار گرفته تا تاکسی و خیابان بشدت رواج دارد ولی به عنوان «جرم» شناخته نمی‌شود. انگار این حق طبیعی جنس مذکر است که نقش «شکارگر» را ایفا کند، و این وظیفه جنس مونث است که از خود به عنوان طعمه جنسی دفاع کند. تجاوز گاه نیز به عنوان شیوه ابراز عشق صورت می‌گرفته، مثلاً در دزدیدن دختر برای ازدواج با او، و گاه در برخی روابط مانند رابطه زناشویی کاملاً پذیرفته شده بوده است. اما مبارزات مدافعین حقوق بشر و بویژه مبارزات زنان در جهت حذف هر گونه مجوز صریح و یا ضمنی قانونی و فرهنگی برای تجاوز و تعرض جنسی پیش می‌رود.

۵. گذشته از «تماس جنسی ناخواسته» که جرم شناخته می‌شود، دسته‌د دیگری از رفتارهای جنسی آزاردهنده که حتی عاری از هرگونه «تماس» است، نیز در قوانین آمریکا جرم شناخته می‌شود و قابل پیگرد قانونی و مجازات بوده و شاک می‌تواند ادعای غرامت نماید. این دسته از رفتارهای جنسی ناخوشایند که «آزار جنسی» sexual harassment نامیده می‌شود، شامل رفتارهایی است که براساس «جنس» انجام می‌شود و در دسته‌بندی جرائم «تبعیض جنسی» قرار می‌گیرد. بطور نمونه، رفتار یا کلمات ناشایست مردی که در مقابل زنی انجام شده و محیط کار یا تحصیل را برای آن زن ناخوشایند می‌سازد، یا پیشنهاد جنسی رئیس اداره به زنی شاغل در محیط کار که با وعده ارتقای موقعیت کاری آن زن همراه است، جزو «آزارهای جنسی» محسوب می‌گردد.

معضل اجتماعی، و نه «حادثه»

در جامعه ما تجاوز هنوز به عنوان «حادثه» تلقی می‌شود، حادثه‌ای پراکنده که اتفاق می‌افتد و زن‌هایی به خاطر تجاوز به معنی واقعی کلمه «بدبخت» می‌شوند، خودکشی می‌کنند، به قتل می‌رسند، یا تا آخر عمر بار شرم و ترس و انزجار از رابطه جنسی را بدوش می‌کشند.

ما هنوز «خشونت جنسی» را به مفهوم واقعی آن در فرهنگ و قوانین خود تعریف نکرده‌ایم، هنوز تعریف رسمی برای تعرض جنسی نداریم، و هنوز کارنامه هیچ‌یک از سازمان‌های حقوق بشر ایرانی اشاره‌ای به این خشونت فجیع ندارد. این در حالی است که سازمان‌های دفاع از حقوق بشر جهانی همچون سازمان ملل متحد و عفو بین‌الملل بارها «تجاوز» را در همه اشکال آن محکوم کرده و مبارزه با آن را در دستور کار خود قرار داده‌اند. هنوز حقوق بشر زن، حق امنیت جنسی و احترام جسمانی زن، حقوق جنسی زن، حق سلامت و تندرستی جسمی و روحی زن، به کل نادیده گرفته می‌شود! آنچه اهمیت دارد، «ناموس» مردی است که در تجاوز به زنی جریحه‌دار می‌شود.

بر همه مبارزان و فعالان حقوق بشر است که مساله «تجاوز» را به عنوان یک معضل اجتماعی در جامعه مطرح کرده و برای تعریف مفهوم گسترده «تعرض جنسی» به عنوان «جرم» بکوشند. گرچه مفهوم «تجاوز» و «تعرض جنسی» در افکار عمومی در غرب جا افتاده و نیز توسط مجامع حقوق بشر و سازمان‌های زنان در سطح جهان پذیرفته شده است، ولی در کشور ما هنوز باور عمومی نمی‌پذیرد که تجاوز با زور و یا تهدید به زور و بدون تمایل قربانی می‌تواند صورت پذیرد، هنوز باور عمومی نمی‌پذیرد که تجاوز حتی اگر توسط دوست پسر صورت پذیرد، در واقع «تجاوز» است و نه رابطه جنسی، و باور عمومی در مورد حق شوهر برای تجاوز به زن در قانون هم با عنوان «تمکین» - یعنی «مسئولیتی برای قربانی در هموار کردن راه تجاوز» - ثبت شده است.

ما هیچگونه آمار دقیقی از میزان تجاوز در دست نداریم. دلیل این امر نه تنها خودسانسوری قربانیان و خانواده‌های آنان است که جریان را گزارش نمی‌دهند، بلکه سانسور شدید حکومتی نیز در این زمینه مانع از شکل‌گیری گفتمان اجتماعی، آگاه‌سازی عمومی، و رسیدگی به اینگونه جرایم است، ضمن اینکه عدم دفاع و حمایت دولت از قربانیان آزارهای جنسی به خودسانسوری این قربانیان بیشتر دامن می‌زند.

تعداد تجاوزهایی که در کشورهای توسعه یافته گزارش می‌شود، رقم بالایی را تشکیل می‌دهد. از این رو این باور نادرست رواج یافته که "بی‌بندوباری جنسی" در کشورهای توسعه یافته باعث افزایش میزان تجاوز گشته است. اما باید این واقعیت را در نظر داشت که در این کشورها میزان تجاوزهایی که گزارش می‌شود، نزدیکتر به رقم واقعی است، ولی در کشورهای توسعه نیافته که فرهنگ سنتی حاکم است، تفاوت زیادی بین رقم واقعی تجاوزهایی که صورت می‌گیرد و تعداد تجاوزهایی که گزارش می‌شود، وجود دارد. ما هیچ آمار دقیقی از میزان تجاوز به زنان و کودکان و پسران نوجوان در کشورمان نداریم! فرض کنید موانع سنتی و فرهنگی و قانونی و اجتماعی از سر راه قربانی بکنار رفته و قربانیان تجاوز بتوانند براحتی درباره آن صحبت کرده و موارد تجاوز را گزارش دهند. آیا واقعا فکر می‌کنید که درصد تجاوز در کشور ما کمتر از میزان آن در کشورهای توسعه یافته باشد؟ بدون در دست داشتن آمار دقیق نمی‌توان قضاوت کرد که آیا این بی‌بندوباری جنسی است که آمار گزارش‌های مربوط به تجاوز جنسی را بالا می‌برد، یا اینکه در نتیجه مبارزات زنان است که پرده از این جنایت خشن برداشته شده و به عنوان یک معضل اجتماعی مطرح می‌گردد.

آمار جهانی نشان می‌دهد که از هر سه زن، یک نفر در طول عمر خود به زور و یا با کتک وادار به رابطه جنسی شده است. همچنین نگاهی به آمار تجاوز در کشورهای که در این زمینه پژوهش انجام داده‌اند، آشکار می‌سازد که «تجاوز» یکی

از رایج‌ترین جنایت‌های خشونت‌بار اجتماعی است. آماري که از ۲۴ دانشگاه در امریکا گرفته شده نشان می‌دهد یک چهارم زنان دانشجو مورد تجاوز قرار گرفته یا با تلاش برای تجاوز روبرو شده‌اند. در همین کشور، کمتر از ۴۰ درصد همه موارد تجاوز جنسی به پلیس گزارش داده می‌شود، و تنها ۲ درصد از تجاوزگران محکوم و زندانی می‌شوند.

این وضعیت کشوری است که از شاخص توسعه انسانی و جنسی بالایی برخوردار است، و حقوق زنان در رابطه جنسی در قانون محترم شناخته می‌شود، و مراکز درمان و مشاوره رایگان برای قربانیان تجاوز جنسی وجود دارد، و تبلیغات زیادی برای آگاه‌سازی عمومی در زمینه تعریف جرم «تجاوز» و «تعرض جنسی» و آگاهی زنان نسبت به حقوق‌شان صورت می‌گیرد، در قوانین این کشور قربانی دارای حقوقی غیرقابل انکار است، حق دریافت غرامت از تجاوزگر را دارد، و از امکانات پزشکی و مشاوره روانی رایگان نیز برخوردار خواهد شد. بنابراین می‌توان حدس زد که در ایران تا چه اندازه این جنایت پنهان باقی می‌ماند، یا به عبارت دیگر، به چه میزان گسترده‌ای شیوع دارد بدون آنکه کسی به فکر مبارزه با آن باشد، قربانیان با درد خود تنها می‌مانند، و تجاوزگران به کار خود ادامه می‌دهند.

«تجاوز خانگی»

«خانه» امن‌ترین و راحت‌ترین محل زندگی انسان است، و یا بهتر است بگوییم که قرار است چنین باشد. زیرا برای بسیاری از زنان و کودکان خانه نه تنها محل امنی نیست، بلکه شکنجه‌گاهی است که آنان با ترس و لرز و اضطراب و کتک و آزار و شکنجه دائم در آن بسر می‌برند، آزار و شکنجه‌ای که «خشونت خانگی» نامیده می‌شود. یکی از فجیع‌ترین اشکال خشونت خانگی در جامعه ما «تجاوز خانگی» است. تجاوز خانگی بصورت قانونی و با حمایت ارگان‌های قضایی در جامعه توسط شوهر، و بصورت پنهان و با حمایت غیرمستقیم ارگان‌های قضایی توسط پدر و یا عضوی دیگر از خانواده صورت می‌گیرد.

پایین بودن سن ازدواج در کشور ما مجوز قانونی برای تجاوز به کودکان است!

در دهات دورافتاده و مناطق توسعه نیافته ازدواج‌های صیغه‌ای و غیررسمی با کودکانی حتی در سنین پایین‌تر از سن رسمی ازدواج صورت می‌گیرد. ازدواج با کودک یعنی استخدام کودک به عنوان برده جنسی! کودک با ازدواج به خدمت جنسی غریبه‌ای در می‌آید که در ازای آن معاش او تامین می‌شود، و می‌آموزد که محل خدمت جنسی به این غریبه را پس از ازدواج «خانه» خود بنامد. قانون «تمکین» و دیگر قوانین مربوط به خانواده، درواقع دست غریبه‌ای را که به کودک تجاوز می‌کند چنان باز می‌گذارد که او به نام «شوهر» می‌تواند هرگونه رفتار خشونت‌بار جنسی را به نام «جماع» با این کودک انجام دهد!

فرهنگ کهنه سنتی که بشدت توسط قوانین حقوقی و مقررات اجتماعی تقویت و حمایت می‌شود، شرایطی را بوجود آورده که این فقط کودکان نیستند که مورد تجاوز خانگی قرار می‌گیرند. بسیاری از زنان بزرگسال نیز در شرایط مشابهی قرار دارند بدون آنکه حتی بدانند که مورد تجاوز قرار می‌گیرند، و بدون آنکه هرگز لذت جنسی را تجربه کرده باشند.

معمای پرده بکارت

فرض کنید دزدی به اتومبیل فردی حمله کند و شیشه‌های آن را بشکند و اشیاء درون ماشین را بدزدد. آن فرد به پلیس مراجعه کرده و با کمک پلیس، دزد را پیدا می‌کند. این فرد سپس دزد را به دادگاه کشانده و در دادگاه دزد را مجبور می‌کند که اتومبیل وی را به عنوان مایملک شخصی خود پذیرفته و تا آخر عمر از آن استفاده کند! آیا چنین فردی به نظر شما دیوانه نیست؟

در کشور ما تجاوز در واقع هنگامی «تجاوز» محسوب می‌گردد و ممکن است گزارش شود که به پاره شدن پرده بکارت بیانجامد. از آنجایی که همه شخصیت و ارزش اجتماعی زن پیش از ازدواج در پرده بکارت او خلاصه می‌شود، پاره کردن پرده بکارت «جرم» محسوب می‌شود. اگر تجاوزگری که پرده بکارت دختری را پاره کرده، با آن دختر ازدواج کند، همه چیز حل شده است و جرمی اتفاق نیافتاده است!

این بیانگر این نگرش است که: دختر به عنوان یک «شیء جنسی» منظور می‌شود که فرد متجاوز دزدانه از آن استفاده کرده است و چون این استفاده اولیه باعث می‌شود که فرد دیگری مایل به استفاده از این «شیء جنسی» نباشد، پس این «شیء جنسی» به خود آن دزد داده می‌شود که تا آخر عمر از آن استفاده کند! به بیان ساده‌تر، تجاوزگر نه تنها مجازات نمی‌شود، بلکه پاداش داده می‌شود! و قربانی تجاوز است که مجازات می‌شود و مجبور است که حکم «حبس ابد» زندگی با متجاوز را تحمل کند!

روی دیگر قضیه این است که اگر در تعرض جنسی پرده بکارت آسیب نبیند، و یا زن پرده بکارت نداشته باشد، چگونه می‌توان وقوع جرم را تعریف کرد؟ و تازه چه نفعی از اثبات جرم به قربانی می‌رسد؟

«تجاوز» توسط دوست پسر

در فرهنگ بسته سنتی، دختر و پسری که رابطه دوستی برقرار می‌کنند، پا را از حد «شرع» بیرون گذاشته و مرتکب گناه شده‌اند! و البته این «گناه» معمولاً متوجه دختر است، و برای پسر هر نوع رابطه پیش از ازدواج نوعی «فتح» و افتخار به حساب می‌آید. معیارهای دوگانه اجتماعی چنان با قدرت عمل می‌کند که در قضاوت رابطه پیش از ازدواج، دختر است که به نوعی «گناهکار» یا «ناسالم» و «خراب» شمرده می‌شود، و فرقی نمی‌کند که فقط دست پسر را لمس کرده، یا او را بوسیده، یا با او آمیزش جنسی داشته است. گاه حتی خود پسر نیز به دوست دختر خویش با نگاه تحقیرآمیز و سرشار از توهین نگاه می‌کند و او را که تن به این رابطه دوستی داده، شایسته ازدواج نمی‌داند.

اما نکته دردناک اینجاست که در فرهنگی که مرزهای شرع با خط کشی‌های پرننگ تعریف شده است، هر تخطی کوچک از مرز شرع، مانند یک بوسه ساده، به معنی توافق دختر برای برقراری رابطه جنسی کامل است و از همین رو بسیاری پسران به خود اجازه می‌دهند که به دوست دختر خود تجاوز کنند. خشونت چنان در فرهنگ جنسی درآمیخته که انجام تجاوز به دختر، نه یک ننگ و یا جرم، بلکه یک «پیروزی» برای پسر بشمار می‌رود که در میان هم‌ردیفان خود می‌تواند به آن ببالد. گذشته از آن، دختری که تن به رابطه جنسی با یک پسر داد، «فاحشه» ای شمرده می‌شود که هر پسری می‌تواند با او رابطه جنسی برقرار کند، و به بیان روشن‌تر، به او تجاوز کند.

در تعریف «تجاوز» در قوانین کشور آمریکا که دستاورد مبارزات زنان است، قید «ناخواسته» نقش مهمی ایفا می‌کند. اگر زن در آغاز توافق خود را اعلام کرده باشد، اما در هر لحظه‌ای توافق خود را پس بگیرد، ادامه عمل «تجاوز» شمرده می‌شود. اما در فرهنگی که زن را آلت دست مرد و وسیله لذت می‌داند، توافق اولیه زن، در آغاز ازدواج یا در آغاز رابطه دوستی با پسر، مجوز ادامه رابطه و اعمال خشونت در آینده و در طول رابطه است. گویا زن حتماً باید رسماً و آشکاراً به رابطه با شوهر یا دوست پسر خود پایان دهد تا «ناخواسته» بودن خشونت را اعلام نماید.

ترویج خشونت و تجاوز بجای سکس

از آنجاییکه رابطه جنسی تنها در متن فرهنگ خشونت‌آمیز دشنام‌ها و لطیفه‌های زن‌ستیز بصورت هرزه و ناسالم مطرح می‌شود، اعمال خشونت در رابطه جنسی عادی تلقی می‌گردد. در جامعه ما هنوز گفتمانی درباره رابطه سالم جنسی شکل نگرفته زیرا که مدافعین حقوق بشر و فعالین حقوق زنان هنوز باب گفتگو درباره حقوق جنسی را نگشوده‌اند.

رواج خشونت در روابط جنسی به حدی است که در بسیاری موارد شوهر به زن خود تجاوز می‌کند، و یا پسر به دوست دختر خود تجاوز می‌کند، بدون آنکه این نوع رابطه در چارچوب خشونت و تجاوز مورد ارزیابی قرار گیرد. زیرا زن باید به شوهر خود تمکین کند. و ظاهراً این گناه خود دختر است که دوست پسر می‌گیرد، و پسری که به او تجاوز می‌کند مقصر شناخته نمی‌شود. گویا استفاده از شرایط برای تمتع جنسی همواره حق «پسر» است، و دختر است که باید مواظب باشد که قربانی نشود. یعنی مسئولیت پیشگیری از وقوع جرم به عهده قربانی است!

قضیه عادی سازی خشونت در روابط جنسی خیلی وحشتناک‌تر از آن است که بتوان تصور کرد: پسری با قصد تجاوز دوست دختر خود را اغفال می‌کند، و در حین تجاوز از او فیلم می‌گیرد. سپس این فیلم را تکثیر کرده و به عنوان فیلم «سکسی» بر سر چهارراه‌ها به فروش می‌رساند! بدینگونه تماشای تصویر جنایتی خشونت‌بار جای لذت و تفریح را می‌گیرد! و خشونت جایگزین تفریح جنسی می‌شود. این فرهنگی است که بدون مبارزه با آن امر مبارزه با حقوق بشر هرگز بطور جدی پیش نخواهد رفت.

حقایق درباره تجاوزگر و قربانیان تجاوز

در جامعه ما علت‌های فراوانی برای پنهان ماندن میزان واقعی تجاوز وجود دارد، از جمله وجود تاریکخانه فرهنگی و نبود گفت‌وگو اجتماعی و فضای گفتگو، خودسانسوری حاصل از شرم قربانی، سانسور حکومتی و تلاش سیستماتیک برای پنهان نگاه داشتن مسائل جنسی و مشکلات اجتماعی. اما با توجه به آمار که در جوامع دیگر وجود دارد، می‌توان حدس زد که این پدیده در چه اشکالی و به چه میزانی در جامعه ما وجود دارد.

پدیده «تجاوز» و «تعرض جنسی» در آمریکا در دهه‌های اخیر مورد بحث و بررسی و موضوع پژوهش‌های فراوانی بوده است. نگاهی به آمار جامعه آمریکا می‌تواند به ما کمک کند تا تصویری از ابعاد فاجعه بدست آوریم. از این رو در ادامه این نوشتار از نتایج پژوهش‌ها و آمارهای مربوط به این پدیده در جامعه آمریکا استفاده شده است.^۶

براساس این پژوهش‌ها، بسیاری از قضاوتها و باورهای عمومی درباره افراد تجاوزگر و قربانیان تجاوز به کلی نادرست و بی‌پایه است. از جمله، این تصور رایج که تجاوز حادثه ای است که کم اتفاق می‌افتد، یا یک رفتار ناگهانی و بدون نقشه قبلی است، و یا اینکه تجاوزگر یک فرد «غریبه» یا «دیوانه» است که برای ارضای جنسی خود ناگهان به حمله جنسی اقدام می‌کند، نادرست است. تجاوزگر ممکن است یک آشنای صمیمی باشد، یا ممکن است همکار، دوست یا عضو خانواده باشد.

آمار نشان می‌دهد که:

- یک چهارم زنان دانشجو در آمریکا مورد تعرض جنسی یا تجاوز قرار گرفته‌اند.
- کمتر از ۴۰ درصد از موارد تجاوز به زنان، و کمتر از ۱۰ درصد موارد تجاوز به مردان گزارش می‌شود.

۶. در تهیه این مقاله از آمار و ارقام موجود بر روی اینترنت درباره این پدیده در جامعه آمریکا و از جمله منابع زیر استفاده شده است.

<http://www.ibiblio.org/rcip/vb.html>
<http://sexualviolence.uchicago.edu/mythsandfacts.shtml>
<http://www2.ucsc.edu/rape-prevention/statistics.html>
<http://www.rainn.org/statistics/index.html>
<http://helpandhealing.org/MythsFacts.htm>
<http://www.feminist.com/antiviolence/facts.html>
<http://www.answers.com/topic/rape>
<http://www.rapevictimadvocates.org/trauma.html>

• بیشتر زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، در هنگام تجاوز در محلی بوده‌اند که تصور می‌کردند امن است و توسط افرادی مورد تجاوز قرار گرفته‌اند که مورد اعتماد بوده‌اند.

• ۹۰ درصد از بچه‌های مورد تجاوز قرار گرفته متجاوزین خود را می‌شناسند. تقریباً نصف آن‌ها از اعضای خانواده هستند.

• ۸۰ درصد تجاوزها بین آشنایان اتفاق می‌افتد.

• حدود ۸۰ درصد قربانیان حملات جنسی که بیشتر از ۱۲ سال سن دارند، مهاجمین را می‌شناسند.

• ۷۵ درصد همه تجاوزها از پیش برنامه ریزی شده است.

• هنگامی که تعداد تجاوزگرها سه نفر یا بیشتر است، در ۹۰ درصد موارد، و در صورتی که تعداد تجاوزگرها دو نفر باشد، در ۸۳ درصد موارد از پیش برنامه ریزی شده است.

• ۹۰ درصد افراد تجاوزگر پس از آزمایش‌های روانشناسی سالم تشخیص داده شدند.

تصور رایج دیگری که نادرست است، این است که اگر قربانی تجاوز نگوید "نه" و یا با متجاوز "درگیر نشود"، تجاوزی رخ نداده است. پژوهش‌های گوناگون نشان داده است که:

• قربانیان حمله جنسی ممکن است به دلایل گوناگون، از جمله ترس و پریشانی و شرم، فریاد نزنند یا "نه" نگویند و مقاومت نکنند. قربانیان تجاوز معمولاً حالت خود را در هنگام تجاوز چنین بیان می‌کنند که از شدت ترس "خشکم زد!" و از این رو قادر به مقابله نیستند. برخی قربانیان دیگر ممکن است که به شکل فعال مقاومت نکنند زیرا می‌ترسند که عصبانی کردن متجاوز ممکن است باعث شود که او با زور بیشتری حمله کند و بیشتر آسیب بزند. فشار اجتماعی جاری برای احترام به بزرگتر و فامیل، که در این حالت فرد تجاوزگر است، باعث می‌گردد که گاه بچه‌ها یا حتی بزرگسالان از درگیر شدن با تجاوزگر یا مقاومت فعالانه بپرهیزند.

• فرد تجاوزگر قربانی خود را با تهدید به خشونت یا اعمال خشونت فیزیکی یا روانی مغلوب می‌سازد. بویژه در مواردی که تجاوز به آشنایان و محارم صورت می‌گیرد، تجاوزگر از اعتماد قربانی به خویش استفاده کرده و او را وادار به سکوت می‌سازد.

یکی از عمده‌ترین و درعین‌حال دردآورترین باورهای نادرست درباره تجاوز این است که قربانی تجاوز به نوعی در برانگیختن جرم «مقصر» است. در سنگ نبشته حمورابی می‌خوانیم که زنی که مورد تجاوز قرار می‌گیرد، به همراه مرد تجاوزگر مورد مجازات قرار می‌گیرد: هر دو آن‌ها دست و پا بسته به رودخانه انداخته می‌شوند و شوهر زن در صورت تمایل می‌تواند زن خود را از غرق شدن نجات دهد! متأسفانه این تفکر نادرست که "تنها زندهای زیبا مورد تجاوز قرار می‌گیرند" یا این باور رایج که "کسانی که رفتار یا لباس «سکسی» دارند، خود بدنبال در دسر و تجاوز می‌گردند" یا این گفته که "هیچ کس نمی‌تواند بر خلاف میل خود مورد تجاوز قرار گیرد" از هزاران سال پیش تاکنون دوام یافته و «قتل‌های ناموسی» و کشتن دختری که مورد تجاوز قرار گرفته هنوز در کشور ما ادامه دارد!

اما حقیقت این است که:

• قربانیان تجاوز در طیف سنی گسترده‌ای از نوزاد تا پیرزن قرار می‌گیرند، و ظاهر آن‌ها به ندرت در نظر گرفته می‌شود. تجاوزگر معمولاً کسانی را به عنوان قربانی انتخاب می‌کند که بیشترین آسیب‌پذیری را دارند: افراد پیر، بچه‌ها، عقب‌مانده‌های ذهنی یا جسمی، معتادها، و افراد خیابانی. مردها نیز مورد حمله قرار می‌گیرند.

• بسیاری از افراد تجاوزگر اصلاً بخاطر نمی آورند که قربانی تجاوز آن ها چه قیافه ای داشته یا چه لباسی پوشیده است. هیچ چیزی در مورد یک فرد یا رفتار او نمی تواند باعث جنایت خشونت باری مثل تعرض جنسی شود. به گفته مرکز بحران تجاوز در شیکاگو: "شما می توانید ساعت ۳ پس از نیمه شب در خیابان مست باشید و چیزی جز کفش پاشنه بلند به تن نداشته باشید، و روی پای یک مرد بیافتید. ولی آن مرد اگر تجاوزگر نباشد، به شما تعرض نخواهد کرد. او کت خود را روی شما خواهد انداخت و راهی جهت یافتن کمک برای شما پیدا خواهد کرد."

یک نکته مهم درباره فرد تجاوزگر این است که افراد متجاوز حتی اگر بخواهند نمی توانند رفتار خشونت بار جنسی خود را متوقف سازند. زیرا:

• خواست تغییر معمولاً کافی نیست که فرد بتواند شیوه رفتاری را که به تعرض جنسی می انجامد تغییر دهد. برای ایجاد انگیزه‌ی تغییر، برخی متجاوزین نیاز به درمان های گوناگون و دخالت های اصلاحی دارند، و برای برخی دیگر آموختن اینکه چگونه می توانند چرخه رفتار آزارسانی خودشان را تغییر دهند موثرتر است.

قربانیان تجاوز: زنان، مردان و کودکان

تنها زنان نیستند که قربانی تجاوز و تعرض جنسی می گردند. کودکان بی دفاع ترین قربانیان تجاوز و تعرض جنسی هستند، و مردان حدود ۱۰ درصد قربانیان تعرض جنسی را تشکیل می دهند.

این باور رایج که "اگر کسی به بزرگسالان تعرض جنسی نماید، به بچه ها کاری ندارد، و اگر کسی بچه ای را مورد تعرض جنسی قرار دهد، بزرگسالان را هدف تجاوز قرار نمی دهد" نادرست است. پژوهش علمی و شواهد دیگر نشان می دهد که:

• گرچه برخی متعرضین جنسی معمولاً یک نوع قربانی را انتخاب می کنند (بطور نمونه، دختران نابالغ، پسران تازه بالغ، زنان، ...)، دیگران دنبال شکارهای گوناگون برای تعرض جنسی می گردند. بنابراین، هیچ فرضی را مبنی بر اینکه یک متجاوز یک نوع قربانی را می پسندد، نباید پذیرفت و همیشه باید درباره هر کسی که سابقه تعرض جنسی دارد، مراقب بود.

این شایعه که "فقط زنان هستند که مورد تجاوز قرار می گیرند" و نیز این باور که "همه تجاوزگران مرد هستند" نادرست است. فاجعه مرگ نوجوانی هفده ساله بر اثر تجاوز پنج زندانی در زندان عادل آباد فارس در آبان ماه ۱۳۸۴ شهادی بر این است که هر دو جنس زن و مرد قربانیان این جنایت خشونت بار می شوند. حقیقت این است که:

• تعرض جنسی نسبت به مردان نیز می تواند اتفاق افتد و اتفاق می افتد، و این تعرض تنها بوسیله مردان همجنس گرا نیست. تجاوز مربوط به گرایش جنسی نیست. بلکه امر اعمال قدرت و تحت سلطه در آوردن است که در آن قربانی مورد آزار وحشیانه و توهین خفت بار قرار می گیرد. یک بررسی از کسانی که مرتکب تجاوز شده اند نشان می دهد که حداقل نیمی از آنان هیچ توجهی به جنس شخص مورد تجاوز نداشته اند: آن ها هر دو گروه زنان و مردان را مورد تجاوز قرار داده اند.

• گرچه اکثر متجاوزین جنسی مرد هستند، گاهی برخی تعرض های جنسی توسط زنان انجام می گیرد.

بچه هایی که مورد تجاوز قرار می گیرند، و اصولاً قربانیان تجاوز، رفتار یکسانی ندارند و از روی ظاهر آنان بسادگی نمی توان قضاوت کرد که آیا از بحران درونی رنج می برند یا نه. نیز اگر دختر بچه یا پسر بچه چیزی به کسی نگوید، دلیل بر این نیست که او با این عمل موافق بوده است، زیرا:

- کسانی که از تجاوز جان بدر می‌برند، واکنش‌های احساسی متفاوتی در مقابل حمله نشان می‌دهند: آرامش، تشنج، خنده، عصبانیت، بی‌تفاوتی، شوک. هر کسی به نوعی با ضربه روحی حاصل از تجاوز برخورد می‌کند.
- بچه‌ها معمولاً بخاطر دلایل گوناگون چیزی بروز نمی‌دهند از جمله اینکه متجاوز بچه را تهدید می‌کند که کسانی را که بچه آن‌ها را دوست دارد، می‌کشد، و نیز بدلیل شرم، خجالت، و حفظ آبروی متجاوز، احساسات خویشاوندی که با متجاوز دارند، بیم از آنکه مسؤلیت بگردن آن‌ها افتد یا مجازات شوند، بیم آنکه کسی باورش‌شان نکند، و نیز ترس از اینکه متجاوز را که ممکن است نقش مهمی در زندگی وی و خانواده‌اش داشته باشد، از دست بدهند.
- در مورد هر دو دسته قربانیان خردسال و بزرگسال تجاوز جنسی، معمول است که پیش از آنکه چیزی به کسی در این باره بگویند، مدتی صبر می‌کنند و بعد جریان را با کسی در میان می‌گذارند. وقتی که قربانی بچه است، ممکن است این مدت سال‌ها یا دهه‌ها طول بکشد. دلایل متعددی برای اینکار وجود دارد: قربانی ممکن است که این حقیقت را که کسی که مورد اعتماد وی بوده اینکار را با او کرده، انکار کند؛ ممکن است این باور عمومی نادرست را بپذیرد که خود او با رفتارش محرک این عمل بوده؛ یا ممکن است این نگرانی را داشته باشند که مردم دیگر نسبت به این حقیقت چگونه واکنش نشان دهند.

آسیب‌های حاصل از تجاوز

«تجاوز» جنایت خشونت‌باری است که گاه به مرگ قربانی می‌انجامد، گاه باعث خودکشی وی می‌گردد، و در صورت ادامه زندگی، مشکلات جنسی، جسمی و روانی فراوانی را برای وی به همراه دارد. برشمردن همه آسیب‌های حاصل از تجاوز بحثی طولانی و تخصصی را می‌طلبد که در این نوشتار نمی‌گنجد. از این رو، در اینجا اشاره‌ای کوتاه به برخی از این آسیب‌ها می‌شود.

• آسیب‌های جسمانی

تجاوز گاه با چنان خشونت‌آمیزی انجام می‌گیرد که نه تنها عضو جنسی، بلکه دیگر اعضای بدن قربانی نیز آسیب می‌بیند. کودکانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند، بر اثر پارگی در واژن یا مقعد دچار خونریزی می‌شوند. بیشترین شدت آسیب‌های جسمانی در تجاوز به کودکان و یا تجاوزهای گروهی به بزرگسالان مشاهده می‌شود.

• آسیب‌های روانی

آسیب‌های روحی و ضربه‌های روانی ناشی از تجاوز گاه به قدری شدید است که با شدیدترین ضربه‌های روحی برابری می‌کند. بیماری روحی قربانیان تجاوز به عنوان «سیندروم ضربه روحی پس از تجاوز» Rape Trauma Syndrome مشخص می‌شود. این بیماران گاه برای مدت‌های بسیار طولانی از عوارضی همچون افسردگی، بی‌اعتمادی، بدبینی، زودرنجی، احساس شرم و گناه، درونگرایی، ترس، اضطراب و ناامنی رنج می‌برند. آسیب‌های احساسی و روانی صدمه‌هایی وارد می‌سازد که روند التیام آن‌ها بس درازمدت‌تر از زخم‌های جسمی است.

• آسیب‌های جنسی

تجربه دردآور تعرض جنسی در بسیاری موارد باعث می‌گردد که قربانی لذتی در تجربه جنسی نیابد و آن را گونه‌ای از شکنجه بداند. بدین ترتیب، زندگی جنسی قربانی کاملاً مختل شده و گاه هرگز به حالت عادی باز نمی‌گردد.

• بیماری‌های آمیزشی

هنگامی که تعرض جنسی بدون استفاده از کاندوم صورت می‌گیرد، خطر آلودگی به بیماری‌های آمیزشی و از جمله ایدز وجود دارد. «شرم» ناشی از تجاوز مانع از انجام آزمایش و درمان می‌گردد.

• بارداری

زنی که قربانی تجاوز می‌شود، ممکن است که باردار شود. در اینصورت، زن صاحب جنینی در شکم خود می‌شود که نه تنها حاصل یک تجربه دردآور شکنجه جنسی است، بلکه هرگز امکان تشکیل خانواده‌ای مرکب از پدر و مادر برای آینده آن جنین متصور نیست. در عین حال، زن امکان دسترسی به امکانات پزشکی برای سقط جنین را ندارد. بیاد آوریم که سالانه صدهزار زن بر اثر سقط جنین غیربهداشتی^۷ در کشور ما جان می‌سپارند!

چه باید کرد؟

اولین وظیفه‌ای که پیش روی ماست، این است که باید با انکار و سانسور و تاریکخانه فرهنگی مبارزه کرد. سنت‌های غلط فرهنگی در «خصوصی» شمردن مسائل جنسی نه تنها بطور مستقیم مانع از پیشگیری و کاهش جرم و جنایت می‌گردد، بلکه عامل اصلی عقب‌ماندگی قوانین حقوقی و مقررات اجتماعی بوده و قربانیان تعرض جنسی را از هرگونه حمایت حقوقی محروم می‌دارد. بطور مشخص می‌توان دید که نتیجه چنین فرهنگی از جمله مشکلات و آسیب‌های زیر است:

- گفتگوی موثر در میان اعضای جامعه درباره مفهوم «آزار جنسی» و «تجاوز» وجود ندارد، و از این رو امکان پیشگیری از «آزار و تعرض و تجاوز جنسی» به شیوه آگاه‌سازی عمومی و بویژه آموزش نوجوانان وجود ندارد؛
- تابوهای اجتماعی از جمله «احترام به بزرگتر» و «احترام به فامیل» قوی‌تر از عامل «دفاع از خود در مقابل تجاوز جنسی» عمل می‌کند؛

- قربانیان از تعریف جرم و جنایت آگاه نیستند، و به سختی می‌توانند تشخیص دهند که قربانی جرم شده اند؛
- رابطه جنسی سالم تعریف نگشته و هرگونه رابطه خشونت‌آمیزی در چارچوب شرع روا شمرده می‌شود. خشونت در رابطه جنسی تقبیح نمی‌شود، و تلاشی در جهت جدا کردن خشونت و تحقیر و توهین از رابطه جنسی انجام نمی‌گیرد. از آنجایی که اکثر قربانیان فرهنگ خشونت جنسی زنان هستند، چنین فرهنگی در ترویج خشونت بشدت «زن ستیز» است؛
- افکار عمومی تعریف جرم و مجرم را ندانسته و غالباً قربانی را شریک جرم تصور می‌کند. قربانی تجاوز و تعرض جنسی غالباً تحت تاثیر فرهنگ اجتماعی خود را مقصر دانسته و دچار شرم و گناه می‌شود و آسیب‌های روحی وی افزایش می‌یابد؛

- حقوق قربانیان تعریف نشده و نیز قربانیان از همان اندک حقوق خویش درباره شکایت و درخواست غرامت از تجاوزگر ناآگاه هستند؛

- زنان قربانی تجاوز جنسی قادر به پیشگیری از بارداری ناخواسته نیستند^۸ و در صورت وقوع بارداری، امکان انجام سقط جنین را ندارند؛

- تابوی پاره شدن پرده بکارت در جامعه سنتی شانس زنان را برای ازدواج بشدت کاهش داده و زندگی زن از نظر اجتماعی و اقتصادی نیز بشدت لطمه می‌بیند؛

- قربانیان تجاوز جنسی قادر به حفاظت از خویش در مقابل بیماری‌های واگیردار نیستند؛

- قربانیان تجاوز از راهنمایی و مشاوره روانی، خدمات پزشکی، و حمایت قانونی محروم هستند.

۷. "مرگ صدهزار مادر ایرانی بخاطر ممنوعیت سقط جنین" کانون زنان ایرانی / حمید عسگری نژاد

<http://zanan.iran-emrooz.net/index.php?zanan/more/4222/>

۸. در صورت مراجعه به مراکز پزشکی ظرف ۷۲ ساعت پس از تجاوز، می‌توان از بارداری ناخواسته جلوگیری کرد و خطر آلودگی به ویروس ایدز را کاهش داد.

به دلیل شدت سانسور در فرهنگ ما، گفتمان های جنسی وقتی که در سطح اجتماعی بطور روشن مطرح نمی شود، زیرزمینی شده و در حوزه فرهنگ خشونت و توهین به زن رشد می کند. این امر به تبلیغ و رواج هرچه بیشتر خشونت جنسی علیه زنان و کودکان و دیگر افراد آسیب پذیر در جامعه می انجامد. یکی از وظایف حکومتگران و روشنفکران جامعه در مبارزه با خشونت علیه زنان، پاکسازی فرهنگ جنسی جامعه از خشونت بویژه در میان جوانان است. با تبدیل مسأله به یک گفتمان عمومی است که می توانیم آن را به عنوان یک معضل اجتماعی تعریف کنیم، و سپس راه چاره موثر اجتماعی برای آن بیاندیشیم.

فرهنگ لغات پنهان

احمد پرهیزی

گزارش روزنامه‌ی لوموند از نخستین فرهنگ پورنوگرافی در فرانسه

پورنوگرافی: پورنوگرافی (پورنو: فاحشه، گرافی: نگاشتن = فاحشه‌نگاری) طی سده‌های هجده و نوزده میلادی به پژوهش‌ها و نوشته‌هایی در باب فاحشه‌گری گفته می‌شد. اما به طور کلی به هر نوع نمایش اعمال جنسی به روش فنی و هنری گفته می‌شود، نشان دادنی که همواره متوجه یک جمع مخاطب خواهد بود و در بسیاری موارد هدف از آن برانگیختن شور جنسی است (این نقطه‌ی مشترک میان پورنوگرافی است و فاحشه‌گری^۹ که در لاتین به نمایش در مقابل جمعیت گفته می‌شده‌است). پورنوگرافی به معنای نمایش هنرمندانه‌ی کنش جنسی با داستان‌های مارکی دوساد در قرن هجده میلادی به اوج رسید و از آن پس بخصوص در نقاشی و ادبیات (در آثار بزرگانی نظیر گوستاو کوربه، ژرژ باتای، و کسان دیگری نظیر ویرژین دسپانت و ...) ادامه یافت. زندگی جنسی کاترین م. نوشته‌ی کاترین می‌یه از آخرین داستان‌های موفق پورنوگرافیک در دوران ماست که سال ۲۰۰۱ به چاپ رسید و بیش از ۷۰۰ هزار نسخه از آن در فرانسه به فروش رفت و به بیش از ۳۳ زبان ترجمه شد. در دهه‌ی پنجاه با ظهور نشریه‌ی پلی بوی، پورنوگرافی به صنعت بدل شد و به عنوان مثال در سال ۲۰۰۲ سود حاصل از آن بالغ بر ۵۰ میلیارد یورو بود.

آن چه در زیر می‌آید گزارش روزنامه‌ی فرانسوی لوموند است درباره‌ی نخستین فرهنگ لغت پورنوگرافی در این کشور. مقدمه‌ی این اثر را ژان کلود کاری‌یر، سینماگر و نویسنده، نگاشته‌است که در ایران سرشناس است، به دو دلیل: نخست ترجمه‌ی برخی آثارش و دیگری همسر ایرانی‌اش نهال تجدد که از او نیز متونی به فارسی موجود است. لازم به یادآوری است که در فرانسه پورنوگرافی در صورتی که در دسترس افراد زیر سن مجاز قرار گیرد جرم محسوب می‌شود و افراد خاطی دست‌کم به ۳ سال زندان و پرداخت ۷۵ هزار یورو محکوم خواهند شد. فروشندگان چنین آثاری موظفند که مجله یا فیلم‌ها را در پوششی قرار دهند.

آیا ده سال پیش ممکن بود پورنوگرافی به موضوع پژوهش بدل شود، طوری که کتاب **این فرهنگ در پی آن است که «نوعی نقشه‌نگاری مرجعی در مرکز نشر دانشگاهی فرانسه به آن اختصاص یابد؟»** از پورنوگرافی هنوز لازم را کسب نکرده‌بود. از پورنوگرافان مراکز تخصصی دور نشوند.

با این همه (به تقریب) هیچ **تا شیوه‌های زندگی و آداب و رسوم سرزمین‌های غیر بومی را کشف کند** در این فرهنگ لغت پورنوگرافی که شامل عده‌ای از نخبگان (ژولیا کریستوا، سیکسوس، موریس گودلی‌یه و...) تهیه اقدامات متأخر، تازه و منتشر نشده

۹. Prostitution

آن چه تکامل یافته‌است، نمایان شدن، رسمیت یافتن و معمولی (یا دموکراتیک) شدن اقداماتی از این دست است. گرچه به دست دادن تعریفی مشخص از پورنوگرافی و فهم پیچ و خم‌های این مفهوم هنوز دور از دسترس و مبهم می‌نماید، محتوای قابل بسط و درخشش این معنا، برای مشروعیت یافتن مطالعاتی که به آن اختصاص یافته است کافی به نظر می‌رسد. از این قرار دانش تجربی پورنوگرافی در راه است؛ دانشی که متخصصان مختلف و موضوعات ناهمگون را گرد هم می‌آورد. این فرهنگِ شگفت‌آور و بی‌همتا، با دقت و حدت تمام (که خواه ناخواه با کمی فانتری در آمیخته است)، موضوعات مذکور را گزارش کرده‌است.

فیلیپ دی‌فولکو (که اثر با نظارت او تدارک دیده شده) بر این باور است که این فرهنگ نه مشابه دانش‌نامه است و نه آینه‌ای ساده برای بزرگ‌نمایی موضوعات پراکنده. این فرهنگ در پی آن است که «نوعی نقشه‌نگاری از پورنوگرافی» به دست دهد. از سوی دیگر خواننده به چین و هند تا ژاپن و اسکاندیناوی سفر می‌کند تا شیوه‌های زندگی و آداب و رسوم سرزمین‌های غیر بومی را کشف کند.

اما نمی‌توان مسأله‌ی به دست دادن تبیینی از این واژه را به کناری نهاد. دو تن از فیلسوفان، روان اوژین و میشل مارزانو به تازگی با این پرسش دست به گریبان شده‌اند. نخستین فیلسوف ضمن خروج از قلمروی اخلاقیات می‌کوشد که تا حد امکان مفهوم پورنوگرافی را عینیت بخشد، و دومین فرد قاطعانه جانب اخلاق سوژه‌ی مشتاق را می‌گیرد. روشن است که فرهنگ مذکور چشم اندازی نزدیک به روان اوژین را - که یکی از صدها نویسنده‌ی فرهنگ بوده است و از جمله مدخل «اخلاق» را نگاشته است - فرا رو قرار می‌دهد. هم‌چنان که فیلیپ دی‌فولکو می‌گوید پورنوگرافی «موضوعی تأمل برانگیز» و «اقدامی فرهنگی و قابل واکاوی» به شمار می‌رود و در عین حال یکی از «دام‌هایی است که فرهنگ نویسان با آن رو به رو خواهند بود».

در مقدمه‌ی فرهنگ لغت [که ژان کلود کاری یر نگاشته است] جمله‌ای از استیون مارکوس نقل شده که متعلق به سی سال پیش است: «پورنوگرافی بیان‌گر یک دیدگاه است و نه یک چیز». در کنار این تعریف بسیار خوب (اما ناکافی)، جا به جا در فرهنگ لغت پورنوگرافی، معانی بسیار جذابی از این واژه به دست داده شده است که می‌تواند ذهن تشنه‌ی دانستنِ مخاطب را سیراب کند. تشنگی‌ای که ریشه شناسی یونانی واژه - که هم‌زمان یادآور فاحشگی و نوشتار است - نیز نمی‌تواند فرونشاند. برخی از این معانی را نقل می‌کنیم. «جفت‌گیری دو حیوان هر چقدر هم که با شیوه‌ای زنده به انجام رسد پورنوگرافی به شمار نمی‌رود.» (مدخل «انسان‌گرایی»، تحریر س.گودن). «آن نوع پورنوگرافی که نشان دهنده‌ی آزادی جنسی باشد، در انجام کاری مهم ناتوان می‌نماید.» (مدخل «ناپاک»، تحریر ماته‌ئی). «سرپیچی حساب شده‌ی پورنوگرافی را سرپیچی سنجیده‌ی جلفی پاسخ می‌دهد.» (مدخل «جلفی» تحریر ماینه). «پورنوشناسی آن نوع پورنوگرافی است که مبتنی بر اندیشه باشد، نه اندیشه‌ای که مبتنی بر پورنوگرافی باشد.» (مدخل «پورنوشناسی» تحریر م. بالحاج (?). قاسم). و در آخر: «پورنوگرافی با اشتیاق نشان دادن تمام چیزها مرتبط است و این اشتیاق با اشتیاق دیدن تمام چیزها تقارن دارد.» (مدخل «تمامیت» تحریر س.گودن)



تمامیتی که شکل دادن آن ناممکن است

تمامیتی که شکل دادن آن ناممکن است به طرز متناقض فرهنگ لغت پورنوگرافی را خصلتی یکه و وسوسه کننده اعطا می‌کند، و در عین حال محدودیت‌های آن را نیز نشان می‌دهد. جای شمار اندکی از مداخل خالی است (نظیر

عمل افسون‌گر اما قدیمی^{۱۰} triolisme (که جایگزین^{۱۱} échangisme شده است)، برخی زیاده‌گویی‌ها به چشم می‌خورد («خودارضایی» و «اونانیسم» (انزال بیرون مهملی)؛ «کلیتوریس» در دو روایت یکی مردانه و دیگری زنانه آمده است)، گاه دچار تناقض‌گویی شده است (مداخل «کتاب مقدس» و «جسم»)؛ تعدادی از متون به نحوی اغراق‌آمیز مبارزه طلبانه است (نظیر Tyrannie du coït و پساپورنوگرافی)؛ و در نهایت باید از برخی صفحات بگوییم که بسیار درخشان نوشته شده است (نظیر مدخل Exclamation تحریر ژان لوک نانسی) ... برخی روشنگری‌ها در باب مسائل حقوقی و قضایی را نیز باید خاطر نشان کنیم.

گیرایی اثر در آن است که موضوعات گوناگونی را در بر می‌گیرد و از این نظر محدودیتی روا نمی‌دارد، از این روی مداخل موجود در فرهنگ لغت پورنوگرافی طیفی را شامل می‌شود که از «حرم‌سرا» تا «پوست حشفه» و Gang^{۱۲} و bang را شامل می‌شود، گاه مداخل آموزشی در کتاب آمده است (مدخل «ویژگی‌های جنسیت بشر»، تحریر

م. گودلی‌یه، یا «شهر» تحریر ب. بروس و ای. ردوتی)، یا مدخل بسیار فشرده آمده است (نظیر «علم زن مردنما شناسی». به مؤلفان آزادی کامل داده شده است تا نظر خود را آن طور که می‌خواهند بیان کنند و البته برخی در این راه دچار افراط‌کاری شده‌اند.

فرهنگی و قابل واکاوی» به شمار می‌رود و در عین

حال یکی از «دام‌هایی است که فرهنگ نویسان با

آن رو به رو خواهند بود.»

درباره‌ی فیلم سالو یا صد و بیست روز سودوم که ملهم از اثر مارکی دوساد است، ونسان بورل خاطر نشان می‌کند که پازولینی کارگردان فیلم دچار «وارونگی افراطی» شده است، چون «اجازه نمی‌دهد تا بیننده با آن چه نشان داده شده است هم‌ذات‌پنداری کند.» از این قرار وی خواسته است «با انحراف کارکرد سکس، نقدی بر پورنوگرافی به دست دهد و بدین ترتیب به گفتار خود بعدی

سیاسی می‌بخشد.» اما آیا چنین «نقد»ی یکی از ابعاد محتمل پورنوگرافی در سویه‌های منفی و «ناپاک» آن نیست؟ امتیاز اساسی اثر آن است که به خواننده اجازه می‌دهد تا با چنین احتمالی نیز رویارو شود، تا به دوگانگی جاهلانه‌ی ضدیت یا هواداری از پورنوگرافی دچار نشود.

منبع: لوموند ۱۱ نوامبر ۲۰۰۵

http://www.mandegar.info/۱۳۸۴/Esfand۸۴/A_Parhizi۱۲_۸۴.html

۱۰. عمل جنسی میان سه شریک Triolisme.

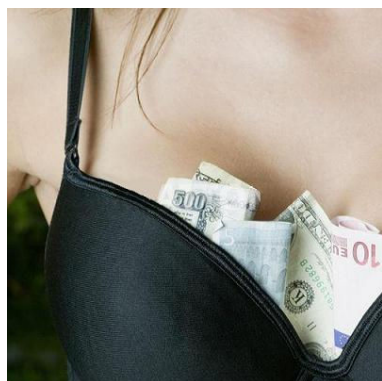
۱۱. Echangisme یا معاوضه‌ی جنسی: عمل جنسی میان جمعی از مردان و زنان که شرکای جنسی خود را با هم معاوضه می‌کنند و دارای قوانین خاصی

است.

۱۲. Gang bang نوعی عمل جنسی دسته جمعی میان یک شریک (عموما زن) و گروه متعددی از مردان.

نگاهی به مسئله روسپیگری در ایران

پینار ایشیقلی



هنوز شاه سقوط نکرده بود که خانه‌های «زال ممد» در خیابان جمشید تهران سقوط کرد. در همان اولین روزهای سقوط نظام شاهنشاهی، شهرنو را با حکم آیت‌الله خلخالی و با بلدوزر ویران کردند. مالک اولیه زمین بسیاری از آن ۱۰۰ تا ۱۵۰ خانه کوچک و پراتاقی که مثل لانه زنبور دیوار به دیوار هم ساخته شده بود زال محمد بود.

از قمار بازها و پاندازه‌های قدیمی و مشهور زمان پهلوی اول در تهران، او نخستین کسی بود که در این محله چند خانه برای زنان تن فروش ساخت تا هم در آن زندگی کنند و هم کسب و کار! بعد از کودتای ۲۸ مرداد این خانه‌ها زیاد شدند و دو خیابان هم در آن کشیده شد. در یک خیابان خانه‌های شخصی زنان تن فروش بود و در خیابان دیگر خانه‌های محل کسب و کارشان. اولی را نجیب‌خانه جمشید می‌گفتند و دومی را شهرنو. فرزندان خردسال زنانی که در خانه‌های جمشید «نجیب‌خانه» سکونت داشتند به خیابان دوم راه نداشتند، پلیس بچه‌های کم سن و سال را اگر در شهر نو می‌دید جمع می‌کرد. آن‌ها مثل کرم در خیابان دوم در هم می‌لولیدند. اغلب وقتی به سن ۱۴-۱۵ سالگی می‌رسیدند به جمع خیابان اول می‌پیوستند. دختران در اختیار مردان گذاشته می‌شدند و پسران خود نان آلوده به انواع بزهکاری را در می‌آوردند. خرج برخی از خانه‌های جمشید را اغلب یکی از اوباش پولدار می‌پرداخت و خانه‌های خیابان اول سرقفلی داشت زیرا محل کسب نان از راه برده داری جنسی بود.

در این مقاله ابتدا به تعریف روسپیگری پرداخته می‌شود، بعد از اشاره ای به تاریخ روسپیگری در جهان و ایران، اشاره ای به نظریه‌های جامعه‌شناسان خواهد شد و سپس به آمارها و تحقیق‌های صورت گرفته و در نهایت به آسیب شناسی این موضوع پرداخته می‌شود.

❖ روسپیگری چیست؟

روسپیگری در برگیرنده‌ی انواع آزار و اذیت جنسی، تجاوز جنسی، ضرب و شتم، ناسزا، فحش، نوعی تبعیض، تجاوز به حقوق بشر، سوءاستفاده‌های جنسی و در نهایت استیلا و چیرگی مرد بر زن با استفاده ابزاری است که امروزه به صورت صنعت و تجارتي در سراسر دنیا درآمده و انواع روسپیگری خانگی، کار در روسپی‌خانه‌ها، ارائه خدماتی چون مکالمات تلفنی جنسی، هرزه پردازی ویدئویی، اینترنتی، ماهواره ای و صنعت توریسم روسپیگری را در بر می‌گیرد به گونه ای که هر زنی که بیش از چند ماه در این حرفه بماند، به گردش مداوم بین انواع آن در بازارهای جنسی مجبور می‌شود. یک روسپی با فروش تن خود به معامله ای پایاپای برای کسب درآمد دست می‌زند. روسپی یک تن فروش است. او فردی است که از طریق ایجاد روابط جنسی نامشروع و بی بندوباری جنسی و اخلاقی، تأمین معاش می‌کند. رابطه‌ی بین روسپی و مشتری نوعی تحقیر متقابل است در این رابطه محبتی وجود ندارد و اگر رابطه‌ی عاطفی برقرار شود فحشا نامیده نمی‌شود و روسپیگری معمولاً با دیگر آسیب‌های اجتماعی مثل اعتیاد، جرم، جنایت و قاچاق همراه است.

۱۱] روسپیگری بیش از چهار هزار سال در تمامی صفحات تاریخ حضوری ملموس دارد،

علاوه بر روسپیگری زنان، روسپیگری مردان و کودکان نیز قابل مشاهده بوده است اما تا این لحظه از تاریخ تن فروشی زنان حضوری به مراتب ملموس تر و عیان تر داشته است. زایش و فرزندپروری و بنابراین تحرک کمتر زن در پهنه‌ی اجتماعی همواره او را به لحاظ اقتصادی وابسته و دست‌نشانده‌ی مرد کرده و زمینه را برای گسترش فرهنگ

مردسالار فراهم آورده است، در سایه ی گسترش فرهنگ مردسالارانه، ضایع شدن حقوق اجتماعی زنان از بدیهیات است. حاکمان و صاحب منصبان به صورت نهان و یا عیان بالاترین بهره ی اقتصادی و سیاسی را از روسپیگری زنان برده اند. امروزه نیز همانند گذشته بهره گیری روزافزون از جمع زنان و کودکان در قالب گسترش "سیاحت جنسی" راه کسب درآمد برای متنفذان و حاکمان است.

با عنایت به رابطه ی بین عرضه و تقاضا حضور عیان و چشمگیر پدیده ی روسپیگری زنان در طول تاریخ چند هزار ساله نشانگر وجود گسترده ی متقاضیان مرد است. اوج مظلومیت زن بدانجا رسید که حتی در زمان هایی که در برخی از جوامع روسپیگری لاقبل به ظاهر مذمت شده است تنها زن روسپی را به محاکمه کشانیده اند و از مرد همخوابه ی او، تنها به عنوان یک شاهد استفاده کرده اند.

[۲] سازمان ملل طی بیانیه ای که در سال ۱۹۵۱ تصویب کرد،

کسانی را که روسپیگری را سازماندهی می کنند یا از فعالیت های روسپیان نفع می برند محکوم می کند، اما خود روسپیگری را منع نمی کند. جمعا پنجاه و سه دولت عضو سازمان ملل، از جمله بریتانیا، به صورت رسمی این بیانیه را پذیرفته اند هر چند که قوانین آن ها درباره ی روسپیگری تفاوت های زیادی با هم دارند. سایر کشورها نیز همانند بریتانیا، فقط برخی از انواع روسپیگری مثل ولگردی در خیابان یا روسپیگری کودکان را ممنوع کرده اند. برخی از حکومت های محلی و یا ملی به عشرتکده ها یا افرادی که حائز شرایط قانونی باشند مجوز رسمی می دهند، مثل آلمان یا هلند. در اکتبر ۱۹۹۹ پارلمان آلمان، روسپیگری را به عنوان حرفه ی رسمی بیش از ۳۰۰۰۰ زن که در صنعت سکس کار می کردند به رسمیت شناخت.

همه ی اماکن و مجراهای عرضه ی خدمات جنسی اکنون تحت نظارت و مراقبت حکومت های محلی قرار دارند. کشورهای اندکی هستند که به روسپیان مرد نیز مجوز کار می دهند. قوانین ضد فحشا معمولاً مجازاتی برای مشتریان در نظر نمی گیرند، کسانی که خریدار خدمات جنسی هستند دستگیر یا تعقیب نمی شوند و در جریان رسیدگی قضایی نیز هویت آن ها مخفی می ماند. درباره ی مشتریان بسیار کمتر از روسپیان مطالعه شده است و کمتر کسی هست که معتقد باشد مشتریان روسپی ها دچار اختلال روانی هستند، چیزی که درباره ی روسپیان غالباً به صراحت یا به طور ضمنی گفته می شود. این عدم توازن و تناسب در تحقیق یقیناً بیانگر پذیرش غیر انتقادی باورهای کلیشه ای مرسوم درباره ی گرایش جنسی است که طبق آن مردان "طبیعی" است که فعالانه در پی انواع و اقسام ارضا های جنسی باشند اما کسانی که این نیازها را بر طرف می کنند محکوم می شوند.

[۳] روسپیگری در جهان باستان:

بسیاری از تاریخ نویسان روسپیگری را قدیمی ترین شغل جهان معرفی کرده اند. اما در مقابل عده ی دیگری معتقدند که تا قبل از اختراع پول، روسپیگری اساساً نمی توانسته وجود داشته باشد. این گروه از تاریخ نویسان، مشاغلی همچون کشاورزی و آموزش را اولین مشاغل جهان بشریت می دانند.

دسته ی اول استدلال می کنند که ارائه ی خدمات جنسی در ازای کالا و به خصوص مواد غذایی بوده است؛ شیوه ای که می تواند تا هزاران سال رایج بوده باشد به هر حال گذشته از این اختلاف نظرها، همگان متفق القول هستند که روسپیگری عمری به درازای آفرینش انسان و وجود جوامع بشری دارد. کارشناسان روسپیگری را با نوعی رفتار در گونه های خاصی از جانداران مثل پنگوئن ها مقایسه می کنند؛ پنگوئن ها در ازای به دست آوردن سنگ های مناسب برای

ساختن لانه ای امن حاضر به برقراری رابطه ی جنسی با پنگوئن نری هستند که این سنگ ها را در اختیار آن ها قرار دهد.

هرودت، از شیوه ی خاصی از روسپیگری که موسوم به "روسپیگری مذهبی" است نام می برد که هزاران دختر جوان در معابد آیینی به ارائه ی خدمات جنسی مشغول بوده اند. هرودت تمدن فنیقی را خاستگاه این نوع از روسپیگری می داند که در تمامی تمدن های دریای مدیترانه رایج بوده است. در اسرائیل باستان نیز، روسپیگری علی رغم منع صریح دین یهود از دیر باز رایج بوده است و عده ای از پیامبران این قوم نیز شدیداً علیه روسپیگری موضع منفی داشته و با آن مبارزه می کردند. در مصر باستان نیز دختران در ده سالگی آماده ی ازدواج می شدند و دختران و پسران پیش از ازدواج آزادانه با یکدیگر معاشرت می کردند. ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن از دختران رقاصی در مصر باستان می نویسد که در مجامع مردان رده بالای کشور به ارائه ی خدمات جنسی و رقصندگی می پرداخته اند؛ این دختران غالباً لباسی نیز بر تن نداشته و خود را تنها با دستبند و گوشواره و خلخال می آراسته اند. هرودت نیز می گوید که بر هر زن بابلی واجب بوده است که لااقل یک بار در عمر در معبد ونوس بنشیند و با مردی بیگانه ارتباط جنسی برقرار کند. اما مهم ترین مورد مذهبی روسپیگری به هند بر می گردد، در جنوب هند نیازهای جنسی مردان را موسسه ی خدایی برآورده می کرد که زنان این موسسه "چاکران خداوند" نامیده می شدند. هر معبد "تامیل" نیز یک گروه "زنان مقدس" داشت که علاوه بر این که در برابر بت ها می رقصیدند و آواز می خواندند، نیازهای جسمانی مردان را هم برآورده می کردند. در یونان باستان اما روسپیان زنان مستقلی بودند که لباس هایی متفاوت از سایر زنان بر تن می کردند و سالیانه به دولت مالیات می پرداختند. این زن ها معمولاً درآمدهای قابل توجهی نیز داشتند، یکی از معروف ترین روسپی های مصر باستان با درآمد خود معبدی را ساخت که به یکی از خدایان یونانی تقدیم کرد. در یونان باستان روسپی ها را "پورن" خطاب می کردند، لغت پورنوگرافی نیز از این ریشه ی یونانی آمده است. در روم باستان، دستگاه امپراتوری خود بزرگ ترین متولی روسپیگری بود؛ آن ها برده ها را از دوران طفولیت تحت آموزش قرار می دادند تا بعد از بلوغ به روسپیگری گمارده شوند. در ژاپن نیز گیشاها علاوه بر رقصندگی و آوازه خوانی به ارائه ی خدمات جنسی نیز می پرداختند، هر چند گروه دیگری نیز وجود داشتند که کار آن ها صرفاً روسپیگری بود. این دسته از زنان پاپیون کیمونو های خود را در جلوی لباس گر می زدند که نشان دهنده شغل آن ها بود.

قرون وسطی؛ محدودیت روسپیگری:

با شکل گیری هر چه بیشتر نظام شهر نشینی، روسپیگری نیز بیشتر در بافت شهری متمرکز شده و مشاهده می شد. در این دوران، با اینکه کلیسای کاتولیک هرگونه رابطه ی جنسی خارج از چارچوب ازدواج را گناه و مستحق مجازات معرفی می کرد، به وضوح با مساله ی روسپیگری مدارا می شد؛ چرا که کشیش های کلیسا معتقد بودند که وجود روسپی ها از گناهان بزرگتری چون تجاوز و زنا و وسوسه ی شیطان جلوگیری می کند. کلیسا روسپیگری را "شیطان واجب" می نامید و برای توصیف آن مثال می آورد که زیباترین قصرهای دنیا نیز نیاز به توالت دارند، پس یک جامعه ی شهری متمدن نیز نیاز به روسپی خانه ها و روسپیان دارد! در اواخر قرون وسطی بود که آرام آرام کشورهای همچون فرانسه دست به تأسیس خیابان های خاصی برای احداث روسپی خانه ها و سکونت روسپیان زدند.

در اواخر قرن پانزدهم، برخورد با روسپی خانه ها شدت گرفت و بعد از رفرم های کلیسای پروتستان در جنوب آلمان روسپی خانه ها یکی پس از دیگری بسته شدند. در این دوره سیاستی اتخاذ شده بود که روسپیان باید ظاهری متفاوت از سایر زنان داشته باشند تا در جامعه قابل شناسایی باشند؛ برای مثال عده ای از زنان روسپی موهای خود را یا از

ته می زدند یا بسیار کوتاه نگه می داشتند. حتی در برخی از جوامع از حضور این زنان در عرصه های عمومی ممانعت می شد.

قرن هجدهم، آغاز تحول روسپیگری:

شاید بتوان استفاده از کاندوم در روسپی خانه های شهر ونیز را نقطه ی عطفی در بررسی تاریخ روسپیگری دانست. در این قرن رفته رفته به مسأله ی بیماری های واگیرداری که روسپیان به آن مبتلا می شوند توجه صورت گرفت و اولین کاندوم ها که معمولاً از چرم نازک شده ی گاو ساخته شده بودند، مورد استفاده قرار گرفت. از اواخر این قرن، رفته رفته زنانی که به عنوان مدل نقاشی ها یا تصویرهای اروتیک ظاهر می شدند نیز به روسپیگری مشغول شدند در قرن نوزدهم بود که بحث قانونی شدن روسپیگری باب شد و فرانسه اولین کشوری بود که قانون معاینه ی بهداشتی روسپیان را تصویب و به اجرا درآورد. فرانسه و انگلستان که پیشگامان قانونی کردن روسپیگری هستند، این قانون را در کشورهای مستعمره ی خود نیز اعمال کردند. اما در دهه ی ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰، روسپیگری در ایالت های آمریکا ممنوع اعلام شد، مهم ترین دلیل این ممنوعیت فعالیت های گسترده ی "اتحادیه ی زنان مسیحی" بود که علیه روسپیگری و مصرف الکل حضوری بسیار فعال داشتند. هر چند که این ممنوعیت ها به تدریج کم رنگ تر شد.

از دهه ی ۱۹۸۰، بسیاری از کشورها و بویژه ایالت های آمریکا قانونی را تصویب کردند که هر روسپی که بازداشت می شود باید تست اچ آی وی بدهد و اگر جواب آزمایش مثبت بود، روسپی مرتبه ی بعدی که بازداشت شود با جریمه های سنگین روبرو می شود. بالاترین مجازاتی که برای این امر در نظر گرفته شد، ده تا پانزده سال حبس بود. امروزه، روسپیگری یکی از سودآورترین صنعت های جهان است که در کشورهای بسیاری رسمی یا نیمه رسمی محسوب می شود و روسپی ها همچون سایر شاغلین به دولت مالیات می پردازند. روسپیگری در گذر تاریخ، به تدریج از جنبه ی اساطیری، عاشقی و جنبه های مذهبی فاصله گرفته و هرچه بیشتر به عنوان یک آسیب اجتماعی مطرح شد.

روسپیگری در ایران، از آغاز تا امروز:

در ایران باستان نیز، روسپیگری ابتدا با آب و تاب های مذهبی درآمیخته بود دختران بسیاری در معابد آناهیتا در خدمت معبد بودند، گستره ی این خدمات از رقص و آواز تا برآورده کردن میل جنسی مردان را شامل می شد. به گواهی اسناد تاریخی، در دوره های تسلط قوم مغول در ایران نیز روسپیگری یکی از پر رونق ترین مشاغل بوده است و در مجالس بزم سران مغول همواره تعداد بسیاری از زنان جوان به رقص، پذیرایی و برآورده کردن نیازهای جنسی مردان حاضر مشغول بوده اند. یکی از معدود منابعی که به مسأله ی روسپیگری در جامعه ی ایرانی نسبتاً مفصل پرداخته است، سفرنامه ی شاردن جهانگرد غربی بوده است که در دوران صفویه راهی ایران شده بود. شاردن در سفرنامه ی خود می گوید: «دختران روسپی خانه ها بیشتر از ایرانی، گرجی و سخت خوش قد و قامت و زیبا بودند. محله ی روسپی های اصفهان از سه کوچه و هفت باب کاروانسرای بزرگ به نام کاروانسرای لختی ها تشکیل شده و دوازده هزار روسپی رسمی، یعنی پرداخت کننده مالیات وجود دارد، و این ها غیر از پنهانی ها و معاف شدگان از مالیات هستند.» تنها شهری که در دوران تسلط صفویه از روسپیگری به دور بود، شهر اردبیل بود که دلیل این امر وجود آرامگاه شیخ صفی الدین اردبیلی در این شهر بود. تاریخ می گوید شاه عباس صفوی در سال ۱۰۱۷ هجری همه ی روسپی ها را به دربار فرا خواند و به آن ها سه روز مهلت داد که از کار خود دست بکشند و توبه کنند. اما کسی نمی داند سرنوشت این زنان بعد توبه چه شد و یا آن دسته که توبه نکردند به چه سرنوشتی دچار شدند.

حمله ی محمود افغان به ایران، حاصلی جز قحطی، فقر، در به دری و بی خانمانی مردم نداشت. بعد از آن که نادر شاه افشار زمام کشور را به دست گرفت، در دشت مغان تاج گذاری کرد و در این مراسم به مهمانان دختران و زنان گرجی که به اسارت و بردگی گرفته شده بودند به عنوان هدیه پیشکش شد تعداد بسیاری از این زنان در خانه ی شوهرهای خود باردار شده بودند و در دشت مغان فرزندان خود را به دنیا آوردند.

در دوران قاجاریه، روسپیگری در حقیقت از خود دربار شروع می شده است. بعد از مرگ ناصرالدین شاه نیز ۱۸۸ تن از زنان او را فردی به نام "زال محمد خان" به روسپیگری کشانده و به محله ی "چاله آبی" می برده است؛ این محله همان جایی است که بعدها محله ی "شهر نو" آن جا بنا شد. در دوران پهلوی بود که قلعه ی شهر نو رسمیت یافت. حدود چهار هزار زن در این محله به روسپیگری مشغول بودند، این زنان تقریباً به گونه ای رسمی روسپیگری می کردند و کارت بهداشت نیز داشتند. در دوران پهلوی به طور کلی با سه گروه دیگر زنان روسپی نیز روبرو هستیم :

۱. روسپیان خیابانی؛

۲. روسپیان خانه های تلفنی؛

۳. روسپیان کافه ها و کاباره ها.

در سال پنجاه و هفت، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی حدود چهارصد خانه ی این محله به آتش کشیده شد. کمی بعدتر دو خیابان اصلی قلعه و کوچه پس کوچه ی آن تخریب شد و زن های این محله ناگزیر به خیابان های اطراف رفته و ساکن شدند. تا سال هزار و سیصد و شصت و هفت نیز این زنان در مناطق همجوار شهرنو زندگی کرده و به کار مشغول بودند، اما در سال ۱۳۶۷ کوچه ها و خیابان های اطراف منطقه ی جمشید تخریب و حدود چهار هزار زن که تعداد بسیاری از آن ها نیز روسپی نبودند دستگیر شدند.

[۴] داستان شهر نو و فاحشه خانه های دیروز و امروز:

هنوز شاه سقوط نکرده بود که خانه های "زال ممد" در خیابان جمشید تهران سقوط کرد. در همان اولین روزهای سقوط نظام شاهنشاهی، شهرنو را با حکم آیت الله خلخالی و با بلدوزر ویران کردند. مالک اولیه زمین بسیاری از آن ۱۰۰ تا ۱۵۰ خانه کوچک و پراتاقی که مثل لانه زنبور دیوار به دیوار هم ساخته شده بود "زال محمد" بود، از قماربازها و پاندازه های قدیمی و مشهور زمان پهلوی اول در تهران. او نخستین کسی بود که در این محله چند خانه برای زنان تن فروش ساخت تا هم در آن زندگی کنند و هم کسب و کار! بعد از کودتای ۲۸ مرداد این خانه ها زیاد شدند و دو خیابان هم در آن کشیده شد. در یک خیابان خانه های شخصی زنان تن فروش بود و در خیابان دیگر خانه های محل کسب و کارشان. اولی را نجیب خانه جمشید می گفتند و دومی را شهرنو. فرزندان خردسال زنانی که در خانه های جمشید «نجیب خانه» سکونت داشتند به خیابان دوم راه نداشتند، پلیس بچه های کم سن و سال را اگر در شهر نو می دید جمع می کرد. آن ها مثل کرم در خیابان دوم در هم می لولیدند. اغلب وقتی به سن ۱۴-۱۵ سالگی می رسیدند به جمع خیابان اول می پیوستند. دختران در اختیار مردان گذاشته می شدند و پسران خود نان آلوده به انواع بزهکاری را در می آوردند. خرج برخی از خانه های جمشید را اغلب یکی از اوباش پولدار می پرداخت و خانه های خیابان اول سرقفلی داشت زیرا محل کسب نان از راه برداری جنسی بود، بندرت پدر بچه هایی که در خیابان دوم ولو بودند معلوم بود. پسرها از همان ۱۰-۱۲ سالگی جیب بری و قاچاق مواد مخدر را شروع می کردند و یا نوچه یکی از چاقوکش ها و دزدها و اوباش می شدند و تن به رابطه جنسی می دادند. بیشتر زندانیان کم سن و سال دوران شاه در زندان های ایران را همین عده تشکیل می دادند. جمشید مرکز توزیع مواد مخدر بود. هر صبح زود، کنار یکی از خانه های در بسته نجیب خانه عده ای از این پسران جوان به زحمت

روی زمین نشسته و برای بیداری و بر سر پا ایستادن هروئین زیر بینی یکدیگر می‌گرفتند. شب‌هایی که تأمین کننده خرج زن و یا زنانی که بصورت همسایه در این نجیب‌خانه زندگی می‌کردند به خانه می‌آمدند تا یک شب را با یکی از این زنان بگذرانند، این پسر بچه‌ها را از خانه بیرون می‌کردند و آن‌ها در کوچه شب را صبح می‌کردند و این ملاقات‌های شبانه در طول تمام شب‌های هفته ادامه داشت. در همین خانه‌ها، دختران ۱۲ - ۱۴ ساله این زنان مورد اولین تجاوزهای جنسی قرار می‌گرفتند و سپس در سال‌های بعد خود به زنی سابقه دار و آشنا با این حرفه تبدیل می‌شدند.

بعضی از زنانی که در جریان کودتای ۲۸ مرداد به اوباش تهران کمک کرده بودند و همراه آن‌ها با شعار زنده باد شاه و مرگ بر توده‌ای، مرگ بر مصدق از جنوب تهران خود را به مرکز شهر و اطراف خانه مصدق در خیابان پاستور رساندند، بعدها صاحب چند صد متر زمین در همین محله شدند که همه آن‌ها نیز به خانه‌های محل کسب و کار و نجیب‌خانه اختصاص یافت! در جمع پری بلنده، مهین بچه‌باز، عصمت بابلی و... خوش بخت‌ترین آن‌ها که در کودتای ۲۸ مرداد پشت سر اوباشی مانند هفت کچلان، حسن انجیری، امیر موبور، مصطفی زاغی، شعبان بی‌مخ، رضا جگرکی و... در نقش توده مردم راه افتادند "ملکه اعتضادی" بود. زنی فوق‌العاده زیبا و معشوقه افسران اسم و رسم دار ارتش شاه، از جمله سروان خسروانی، که بعدها در ارتش شاه ژنرال شد و رئیس سازمان تربیت بدنی (ورزش) ایران! ملکه اعتضادی با برخی از اعضای دربار شاه هم رابطه داشت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد با استفاده از رابطه‌هایی که داشت و خدماتی که در کودتای ۲۸ مرداد کرده بود از سهام داران بانک ایران و ژاپن شد و پیش از انقلاب از ایران گریخت. گویا در اسرائیل مقیم شد و اخیراً مرد. او در سال‌های بعد از کودتا به یکی از نزدیکان اشرف پهلوی تبدیل شده و شایعات زیادی درباره نقش او در شبکه قاچاق مواد مخدر در زمان شاه وجود داشت و اینکه با اشرف پهلوی در این کار شریک بود. عکسی از او وجود دارد که روز کودتا روی یکی از تانک‌های کودتاچی‌ها ایستاده و به سود شاه شعار می‌دهد.

پروین غفاری را موطلایی شهر لقب داده بودند. یکی از پرخواننده‌ترین پاورقی‌های مطبوعات دهه ۴۰ و ۳۰ در ایران پاورقی بود با همین نام "موطلایی شهرما" که حسین قلی مستعان آن را برای تهران مصور می‌نوشت. نویسنده‌ای که با علی دشتی و حجازی بر سر شناخت روح و روان زنان رقابت داشت و هر سه می‌خواستند بالزاک ایران شوند. پروین غفاری بعد از کودتا یکی از مشهورترین زنان ایران شد. رفیق شخصی مصطفی طوسی از چوبدارها و قصاب‌های معروف تهران پیش از "هژبر یزدانی" بود. بعدها هژبر یزدانی جای او را در قصاب‌خانه تهران گرفت. پروین غفاری مدتی هم معشوقه اردشیر زاهدی وزیر خارجه شاه بود. این دوران کوتاه بود پس از مدتی موطلایی تهران تبدیل به دامی برای یافتن دختران زیبا برای اعضای دربار و شخص شاه شد. پیش از رسیدن به ۴۰ سالگی، در چند فیلم فارسی هم بازی کرد، که نقش دست سوم را داشت و بیشتر بدلیل زیبایی‌اش از او در چند فیلم استفاده کردند. او را «پری غفاری» صدا می‌کردند، که مخفف پروین است. بعد از آن که خانه‌های جمشید را در دو خیابان شهرنو و نجیب‌خانه تهران ویران کردند، زنانی که در آن‌ها زندگی می‌کردند را ابتدا بردند در خانه ثابت پاسال در انتهای خیابان جُردن. ثابت پاسال نیز از سرمایه داران بزرگ زمان شاه بود که دستی قوی در واردات داشت و بازاری‌ها و تجار سنتی ایران که نان شان در زمان شاه آجر شده بود تشنه به خونش بودند. همان‌ها که حالا یک ملت تشنه به خونشان است.

خانه ثابت پاسال قصری بود با دیوارهای سنگی، نرسیده به خیابان فرشته، در کوچه‌ای با شماره ۱۴ در انتهای خیابان جُردن و گاندی در این خانه بر سر این زنان آب تربت ریختند و چادر مشکی سرشان کردند. حجت‌الاسلام کم سن و سالی به نام هادی غفاری سرپرستی ارشاد مذهبی آن‌ها را بر عهده گرفت. بعد از چند ماه، از میان این زنان عده‌ای را که سن و سالشان زیادتر بود دست چین کردند و بعنوان زنان مدافع اسلام و مخالف مجاهدین و کمونیست‌ها فرستادند

مقابل دانشگاه تهران و هر متینگ و سخنرانی که در تهران برپا می‌شد. سرپرستی آن‌ها را زنی بنام "زهرا خانم" بر عهده داشت که چادر به کمر می‌بست و به دختران و زنانی که بحث سیاسی می‌کردند حمله می‌کرد و حتی بعدها اطرافیان و همکارانش با چاقو به دخترها حمله می‌کردند. فیلسوف فاحشه‌ها بود، چون می‌توانست چند کلمه‌ای درباره قرآن و بدی کمونیسم حرف بزند. از جمله این که در کمونیسم زنان اشتراکی‌اند! از میان همین زنان، عده‌ای که جوان‌تر بودند برای نگهداری زندان‌ها انتخاب شدند و تعلیم دیدند و از جمع آن‌ها، قوی‌ترینشان به شکنجه‌گران زندان زنان تبدیل شدند. به آن‌ها گفته شده بود اگر شلاق بزنید و کمونیست‌ها را شکنجه کنید، گناهانتان پاک شده و به بهشت خواهید رفت. آن‌ها که طرح جمع‌آوری کودکان خیابانی و انتقال آن‌ها به پادگان‌های ویژه مقاومت شهری را اجرا می‌کنند تا پس از اندکی آموزش مذهبی به گاردهای محافظ ولایت در خیابان‌ها تبدیل شوند، این تجربه را پشت سر دارند؛ گرچه مانند "احمدی نژاد" شهردار حزب الهی تهران نقش آفرین خانه ثابت پاسبان نبوده باشند. نقش آفرینان آن دوران امثال حجت الاسلام غفاری بودند که حالا صاحب کارخانه جوراب زنانه "استارلایت" است. نقش هژبر یزدانی‌ها را هم مولفه اسلامی بر عهده گرفته است و بجای اداره و سلطه بر قصاب خانه تهران، یک کشور را به قصاب خانه تبدیل کرده است. خیابان جمشید حالا شده سایت اینترنتی "صیغه" و در حاشیه همه خیابان‌های تهران، اتومبیل‌ها خیابان جمشید را جستجو می‌کنند. شاید "فاطمه قائم مقامی" هم برای دورانی نقش ملکه اعتضادی را در جمهوری اسلامی داشت. همان خانمی که معشوقه علی فلاحیان بود و به دستور او توسط یکی از ایادی فلاحیان بنام "سنجری" در اتومبیلش با اسلحه کمری مجهز به صدا خفه کن ترور شد تا رابطه‌ها کور شود. خیابان جمشید را خلخالی با ساده لوحی آلوده به قساوت بجای قضاوت ویران کرد تا فساد و فحشا در ایران ریشه کن شود، یا ندانسته پیشانی خاک را بوسید و یا سرانجام فهمید فساد و فحشا و اختلاس و هر سقوط اخلاقی دیگری در جامعه از دل حاکمیت و نابرابری در آن جامعه بیرون می‌آید. "ماهی از سر گنده گردد، نی زدم" فساد و تباهی اخلاقی امروز جامعه ایران بازتاب همین فساد در حاکمیت است جامعه آینه حاکمیت است. این فساد و فحشا و سقوط اخلاقی بارها و بارها فراتر از دوران پیش از انقلاب است.

۵] وضعیت روسپیگری بعد از انقلاب:

۱. اتصال روسپیگری در اوایل انقلاب به دوران گذشته ی قلعه ی شهرنو بر می‌گردد. شهرنو در دو مرحله در زمان انقلاب تخریب شد مرحله ی اول در سال ۵۸ بوده که ۱۴ هکتار و مرحله ی دوم در سال ۶۷ به وسعت ۴۰ هکتار که در این میان تعدادی به حبس‌های کوتاه مدت و میان مدت محکوم و ۸ نفر (۴ مرد و ۴ زن) که زن‌ها در شفق و مردها در شورآباد به دار آویخته شدند.
۲. وضعیت زنانی که بعد از انقلاب به روسپیگری مشغول شده‌اند. وجود و اشاعه ی روسپیگری در دوران گذشته پدیده ای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بود لیکن امروز علاوه بر علل قبلی فقر، بیکاری و تورم بر آن دامن زده و می‌توان گفت که روسپیگری در حال حاضر پدیده ای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است، به عبارت دیگر می‌توان گفت مشکلات اقتصادی مقدم بر سایر مسائل است، امروز تعدادی از روسپیان زنان شوهرداری هستند که به علت فقر، دامن خویش را آلوده کرده‌اند.
۳. زنان روسپی از سال ۵۷ به بعد به دو دسته ی سنی قابل تقسیم‌اند؛
 - ۳/۱. زنان روسپی زیر ۳۰ سال؛
 - ۳/۲. زنان روسپی بالای ۳۰ سال؛

زنان روسپی زیر ۳۰ سال در سال ۵۷، ۷ یا ۸ ساله بوده اند و قطعاً روسپی نبوده اند متأسفانه در وضع موجود روسپانی مشاهده شده اند که سن آن ها حدود ۱۵ سال می باشد.

اما روسپیان بالای ۳۰ سال، گروهی هستند که برخی از ایشان روسپیان دوران گذشته هستند و برخی نیز در دوران انقلاب روسپی شده اند.

۴. طبقه بندی زنان روسپی از نظر اجتماعی

زنان روسپی از نظر دسته بندی موقعیت اجتماعی و خانوادگی به گروه های زیر قابل تقسیم اند:

۴/۱. زنان روسپی بی خانمان؛

۴/۲. زنان روسپی مطلقه یا متارکه کرده؛

۴/۳. زنان روسپی دارای خانواده.

زنان روسپی بی خانمان، این دسته از زنان یا از روسپیان دوران گذشته اند و یا به عللی اقوام و خانواده ی خویش را از دست داده اند اغلب آن ها سنی بالای ۳۵ سال دارند و از مهمترین عللی که می توان پیرامون ایشان برشمرد عبارتند از اعتیاد زن، اعتیاد شوهر در گذشته و منحرف نمودن وی، از دست دادن والدین و شوهر، طرد از خانواده به علت مسائل اجتماعی.

زنان روسپی طلاق یا متارکه، این دسته از زنان که در بین آن ها زنان جوان هم به وفور مشاهده می شود اغلب مطلقه هستند و یا خانه و کاشانه را ترک کرده اند و در جامعه دچار مشکلی شده اند که قادر به بازگشت به خانواده نمی باشند و خانواده آن ها را نمی پذیرد بیکاری و سایر مشکلات اجتماعی و نیاز به رفع مشکلات فردی باعث انحراف و ادامه ی فعالیت روسپیگری شده اند.

زنان روسپی دارای خانواده، این دسته از زنان که متأسفانه تعدادشان کم نیست به علل زیر به جرگه ی روسپیان پیوسته اند، اعتیاد شوهر یا خودش، فقر و بیکاری شوهر، تورم بیش از حد که تأثیر بسیار عمیقی در اقتصاد خانواده گذاشته است.

۵. تقسیم بندی روسپیان از نظر درآمد

۵/۱. روسپیان با درآمد کم؛

۵/۲. روسپیان با درآمد متوسط؛

۵/۳. روسپیان با درآمد زیاد.

روस्पیان با درآمد کم: روسپیان هستند که ظاهری ناخوش آیند دارند، سن ایشان بالا است و مشتریان کمتری دارند، این افراد در حد بخور و نمیر پول به دست می آورند، درآمد ایشان بیشتر خرج اعتیاد می شود. اما نکته ی قابل ذکر این که این دسته از روسپیان بدون مشتری نیستند، اغلب ایشان بیمار و حتی در بین این افراد ایدز هم مشاهده شده است.

روस्पیان با درآمد متوسط: این دسته از روسپیان اغلب زنان خانه دار و شوهردار می باشند که گاهی بدون اطلاع شوهر دست به عمل فحشا می زنند تا پولی کسب کنند تا چرخ اقتصاد خانواده را بچرخانند و گاهی هم با اطلاع شوهر دست به اعمال منافی عفت می زنند و متأسفانه در برخی موارد شوهر وی را وادار به روسپیگری می نماید و فعالیت این گروه بیشتر ناشی از اعتیاد شوهران است.

روسپیان با درآمد بالا: این دسته از روسپیان جزء روسپیان خیابانی و تلفنی هستند، اغلب آن ها جوان و زیبا هستند و تشکیلات آن ها در حال شکل گیری است محلی برای این کار دارند، خانم رئیس دارند، بیا دارند، و حتی رفیق شخصی که رفته رفته می رود تا مفهوم باج خوار به خود بگیرد اطلاعات کسب شده نمایانگر آن است که این گونه زنان برای هر بار مراجعه بین ۵۰ الی ۳۰ هزار تومان دریافت می نمایند که قسمت اعظم آن را سردسته یا قواد برای خود نگه می دارد.

دو دسته ی اول به علت مراجعات کمتر به آن ها، درآمد کمتری دارند که آن هم برای امرار معاش خواهد بود لیکن دسته ی سوم درآمد بالایی دارند ولی علت وجود پاره فرهنگ روسپیگری که به آن اشاره شد این گونه زنان زندگی را از منظر (دمی را خوش باش) می بینند، و مال اندیشی را از دست می دهند بنابراین پول های به دست آمده را به راحتی از دست می دهند برای دوستان خود هدیه می خردند و بالاخره قادر نیستند از درآمد خویش پس انداز نمایند. آن ها به محض بیماری دچار مشکل مالی می شوند و این مساله در دوران گذشته نیز وجود داشت زنان روسپی در قلعه ی شهرنو در دوره ی عادت ماهیانه اغلب بی پول بودند و از سردسته یا نزول خورها پول قرض می گرفتند.

نظریه های جامعه شناسان:

[۶] برانیسلاو مالینوفسکی،

انسان شناس شهیر و بنیان گذار نظریه ی کارکردگرایی، فرهنگ را پاسخ سازمان یافته به نیازهای زیستی انسان می داند چرا که به نظر او انسان بیش از هر چیز یک موجودیت زیستی است و فرهنگ هم در پاسخ به این نیازهای زیستی مفهوم می یابد نه نیازهای اجتماعی و بر این اساس کارکرد هم در سطح رفتار انسانی معنی یافته و به طور ساده عبارت است از ارضای یک کشش ارگانیک و تحقق عملی آن کشش (۱). از جمله ی این نیازهای اساسی زیستی، نیاز جنسی است که انسان برای برآورده کردن این نیاز نهاد مرتبط با آن یعنی نهاد خانواده، خویشاوندی و ازدواج را به وجود آورده است و این نهاد در همه ی جوامع انسانی وجود دارد و وجود اشکال مختلف آن دلیل بر جهان شمول نبودن آن نیست.

از آن جا که دوام یک جامعه بدون برآورده کردن نیازهای اعضای آن جامعه امکان پذیر نیست (۳)، جامعه در تلاش دائمی است تا به هر نحوی به این نیازها پاسخ گوید. حال اگر برخی نهادهای جامعه در انجام وظیفه ی خود موفق نباشند یعنی کارکرد مناسبی از خود بروز ندهند، نهادهای دیگری با کارکرد مناسب پاسخ گویی به آن نیاز خاص به وجود می آیند. در جامعه ای که نهاد خانواده و خویشاوندی توانایی پاسخ گویی به نیاز جنسی همه ی اعضای خود را نداشته باشد، افراد آن جامعه از روش های دیگری برای ارضای آن نیازها استفاده می کنند. در این حالت ما با پدیده ی خودفروشی و فحشا به عنوان یک نهاد جایگزین و دارای کارکرد مثبت روبه رو می شویم که برای برخی از اعضای جامعه که به دلایل مختلف توانایی بر طرف کردن نیاز خود را از طریق نهاد رسمی و مورد قبول جامعه ندارد، مورد استفاده قرار می گیرد.

در تحلیل کارکردی (فونکسیون)، پدیدارهای اجتماعی در رابطه با نتایج آن ها در کل نظام اجتماعی تجزیه و تحلیل می شود (۳). در این جا با پدیده ی خودفروشی به عنوان یک پدیده ی واقع در جهان خارج و یک واقعیت اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته تا کارکردهای مثبت و منفی و همچنین آشکار و پنهان آن بررسی شود. از آن جا که خودفروشی نهادی به وجود آمده در پاسخ به نیازی زیستی است (به فرض صحت)، پس دارای ضرورت کارکردی است؛ چرا که اجزای متشکل یک نظام اجتماعی آن چنان به یک دیگر وابسته اند که آثار و نتایج حاصله از هر یک از آن ها به ضرورت باعث دوام و بقای کل جامعه می شود.

[۷] فمینیسم و روسپیگری:

اوایل قرن ۱۸ مری ولستون کرافت فمینیست انگلیسی فحشای خیابانی را محترمانه‌تر از ازدواج دانسته و ازدواج را «فحشای قانونی» می‌نامد.

حدود یک قرن بعد سوسیال فمینیست آمریکایی اما گلدمن در مورد مفهوم روسپیگری ابراز داشت: «سوال فقط در مورد درجه و سطحی است که یک زن، خود را به یک مرد یا به تعداد زیادی مرد می‌فروشد - چه در داخل یا خارج از ازدواج».

مبارزه فمینیسم با تحقیر روسپیان از قرن ۱۹ آغاز شد. گیل فترسون از طرفداران حق روسپیگری در مقاله خود تحت عنوان «تاریخ تکرار نمی‌شود» نظریه ژوزفین باتلر تندرو انگلیسی قرن ۱۹ را این گونه منعکس می‌کند: «... در سال ۱۸۹۷ باتلر به همکاران سیاسی خود هشدار می‌داد که ... مراقب کارگران عفیف باشید، چرا که آن‌ها پذیرا و موافق هر اندازه جبر، فشار و رفتار تحقیرآمیز برای هموعان خود هستند، زیرا با زور می‌توان بشر را وادار به اخلاقی بودن نمود».

فمینیسم وجودگرا

فمینیسم وجودگرا از مکتب فکری سیمون دوبار و با شعار «زن همیشه فاقد قدرت نیست و نیازی به وابستگی به رابطه‌ی زن - مرد ندارد» آغاز شد. او معتقد است: «فحشا راهی برای رهایی از وابستگی زنان به مردان است، به گونه‌ای که قربانی نمی‌شوند، بلکه دارای قدرت هم خواهند شد».

در این دیدگاه وضعیت مطلوب، برابری حقوق و آزادی دو جنس است، ولی روسپیگری تا زمان تحقق آن می‌تواند نوعی آزادی آنی، مثبت و مطلوب را برای زن همراه داشته باشد. دوبار معتقد است که زنان این توانایی و ظرفیت را دارند که قدرت درونی خود را به معنای یک روح زنانگی به جای قدرت رقابت زن با مرد (که توهمی بیش نیست) بشناسند. وی هم چنین ابزارهای اقتصادی را راه نجات زنانی می‌داند که در اثر نابرابری بین دو جنس تحت ظلم واقع شده‌اند.

کارول پیتمن از طرفداران این رویکرد در مورد نقش زن به عنوان یک فاحشه می‌نویسد: «ممکن است مرد تصور نماید که مالک زن است، ولی تعلقات جنسی او نوعی توهم است، زیرا این زن است که صاحب مرد است ... زن تصاحب نشده است، زیرا به او پول پرداخت شده است. این تعبیر بهتر از نظریه‌ی تلخ مارکسیسم است که این‌گونه اشتغال را نوعی بهره‌کشی ظالمانه می‌بیند. فاحشه یک قربانی مظلوم نیست، بلکه خمیر مایه‌ی زن آزاد شده است».

فمینیسم لیبرال

فمینیسم لیبرال فحشا را مانند انعقاد نوعی قرارداد در زمینه‌ی دادوستد و معامله شخصی می‌داند. زن برای ورود به چنین معامله‌ای آزاد است، برخلاف رادیکال‌ها که این رابطه را بیشتر از آن که علاقه به شخصیت وی باشد، بهره‌کشی شخصی از خدمات زن می‌دانند؛ لیبرال‌ها معتقدند هرگاه فردی نیاز به خدمات تخصصی همچون پزشکی، لوله‌کشی و مکانیکی داشته باشد، برای او مهم نیست که چه کسی آن کار تخصصی را انجام می‌دهد، بلکه صرفاً نیاز به خدمات او مهم است.

کارول پیتمن در کتاب خود با عنوان «قرارداد جنسی» می‌نویسد: «فاحشه یک کارگر مزدبگیر نیست، بلکه طرف قرارداد مستقل است که بنا به میل خود می‌تواند معامله را قطع کرده یا ادامه دهد و طرف قرارداد هم یک مشتری مرد است نه یک کارفرما».

فمینیست‌های لیبرال معتقدند که حقوق شخصی نسبت به مصالح اجتماعی ارجح می‌باشد. مبنای ایدئولوژیکی آنان نظرات سیاسی، جان استوارت میل است: «دولت باید خود را از امور شخصی شهروندان کنار بکشد».

بخشی از تئوری فمینیسم لیبرال به اگزستانسیالیسم شباهت دارد، به این معنا که لیبرال‌ها نقش‌های جنسیتی را تبعیض علیه زنان دانسته و آنان را به رهایی از این نقش‌های ظالمانه توصیه می‌کنند، اگزستانسیالیست‌ها در جستجوی آزادی و برابری حقوقی زن و مرد می‌باشند، البته با این تفاوت که لیبرال‌ها حق انتخاب روسپیگری‌ها را حقی سیاسی و درونی می‌دانند (البته درونی بودن به معنای اخلاقی بودن نیست) ولی فمینیست‌های وجودگرا انتخاب روسپی را اقتدار اقتصادی می‌دانند.

نظر لیبرال‌ها در مورد فحشا شامل چند سطح است: «لیبرال‌های سنتی» با شعار «بدن زن، حق زن است» طرفدار حق فحشا هستند و فحشا را «جنایت بدون قربانی» می‌دانند که عاملان آن همه بزرگسال، عاقل و بالغ هستند. به اعتقاد آن‌ها تلاش علیه روسپیگری به دلیل صدمه به حساسیت‌های اخلاقی فرد سوم (یعنی ناظر) است و بدین جهت نیز فعالیتی جنایت‌آمیز شمرده می‌شود. این گروه جامعه را به بردباری و تحمل روسپی‌ها توصیه می‌کنند.

دفاع فمینیست‌های لیبرال از فحشا به عنوان شاخه‌ای از حقوق بزرگسالان، همراه با آزادی و اختیار برای انجام هر نوع عمل جنسی، بر مبنای اصل «مالکیت خود» استوار است. از نظر این گروه، فحشا برعکس تجاوز است که در آن بدن زن بدون اجازه او به کار گرفته می‌شود. در فحشا، یک زن برای برقراری ارتباط جنسی کاملاً آزادانه عمل می‌کند و حتی در بعضی مواقع خود او آغازگر است. به اعتقاد لیبرال‌ها اگر جامعه به حق «نه» گفتن یک زن در برقراری ارتباط جنسی احترام می‌گذارد، همین جامعه باید به حق او برای گفتن «بله» هم احترام بگذارد. البته بین فحشا و ارتباط جنسی «با اختیار» تفاوت وجود دارد. فحشا صرفاً تبادل خواسته‌های جنسی نیست، بلکه معامله اقتصادی و مالی نیز هست.

فمینیست‌های لیبرال همچنین با دید فردگرایانه، از بازار آزاد دفاع می‌کنند و فحشا را مخلوطی از رابطه جنسی و بازار آزاد می‌دانند که هر دو برای جامعه‌ی سرمایه‌داری امتیاز به حساب می‌آید، لذا محکومیت هر یک به مفهوم طرد دیگری است. در چنین شرایط اجتماعی، فرد می‌تواند گزینه‌ی جنسی خود را کنترل کند، به این معنا که زنان روسپی تعیین‌کننده‌ی قیمت، زمان و محیط تبادل جنسی هستند. از نظر فمینیست‌های لیبرال در واقع یک فاحشه، قربانی مردان نیست، بلکه فاتح آنان است.

لیبرال‌ها مشکل اساسی روسپیگری را در استانداردهای دوگانه جامعه می‌دانند و معتقدند نگرش به زنان روسپی به عنوان شهروند دست دوم بیشتر انعکاسی از دیدگاهی استعمارگونه است، زیرا از یک طرف جامعه به زنان می‌گوید «ازدواج کنید» تا بتوانید همه چیز را از مردان بگیری و از طرف دیگر تبلیغات، رابطه‌ی جنسی را به عنوان یک تجارت و خرید و فروش و ابزار مبادله ترویج می‌کند، بنابراین قوانین علیه فحشا با این دیدگاه اجتماعی تعارض دارد.

در موضع‌گیری لیبرال‌ها هیچ نوع پناه امنیتی برای روسپی‌ها پیش‌بینی نشده است و چه بسا بسیاری از آن‌ها تحت عنوان اصل «آزادی‌خواهی» با مشکلات ناشی از روسپیگری روبرو شوند. به نظر می‌رسد لیبرال‌ها می‌خواهند از زیر بار مسؤلیت آنچه پدیده روسپیگری به زنان وارد می‌کند، شانه خالی کنند، با این ادعا که آن‌ها روسپیگری را تشویق و توصیه نمی‌کنند و صرف یک انتخاب و حق ذاتی می‌بینند.

فمینیسم مارکسیست

فمینیسم مارکسیسم، پیرو تئوری کارل مارکس، بیشتر به موضوعات اجتماعی توجه می‌نماید. مطابق این نظریه، فمینیست مارکسیست‌ها به هر عمل سیاسی یا اجتماعی که نوعی بهره‌وری، برده‌داری و ظلم به زنان است و به نفع نیروی کار مردان می‌باشد، معترض هستند و فحشا را عملی می‌دانند که به دلیل پرداخت دستمزد به شخص روسپی، نوعی

فساد و بهره‌کشی محسوب می‌شود. مارکس هم در این مورد اذعان می‌دارد: «روسی‌گری تنها تجلی خاصی از فحشای عمومی کارگران است»

به نظر فمینیست مارکسیست‌ها فحشا در ارتباط با سیاست‌های جهانی، کاری نادرست است، روسپی‌ها ممکن است تصور کنند که آزاد هستند، ولی در صحنه‌ی بزرگ تر و واقعی اقتصاد و فرهنگ، آن‌ها کارگران تحت ظلمی هستند که با برنامه‌ی نظام سرمایه‌داری یعنی بهره‌کشی از انسان به کار اجباری وادار شده‌اند، البته «پیتمن» در کتاب «قرارداد جنسی»، روسپی‌ها را کارگران مزدبگیر ندانسته است، بلکه دو طرف مستقل یک قرارداد می‌شناسد. از نظر وی، اعتراض برخی افراد به تحقیر و صدمه روسپی‌ها به وسیله تجارت و جابجایی به این دلیل است که کالای مورد معامله را نمی‌شناسند. «حقیقت این است که بدن یا وجود فاحشه در بازار عرضه نمی‌شود، بلکه وی برای عرضه‌ی خدماتی که مایل است، آزاد است قرارداد منعقد کند».

در این راستا رابرت نوزیک فیلسوف مارکسیست معتقد است: «این حق مردم است که نسبت به آنچه به آن‌ها ضرر می‌رساند آزادانه فکر کنند، به علاوه هرکس (مرد یا زن) حق دارد وجود خود را حتی برای برده‌داری تسلیم کند». البته اشتراکاتی در نظریه‌های، فمینیسم مارکسیست و فمینیسم رادیکال (تندرو) وجود دارد که سیمون ویل در نقد هر یک چنین می‌نویسد: انسان در نظام سرمایه‌داری تدریجاً از خصوصیات معنوی زندگی دور شده و جزئی از یک ماشین می‌شود، لذا نگاه به روسپیان به دلیل حذف خصوصیات روانی و مکانیکی مناسب نیست. وی در انتقاد به مکتب مارکسیسم می‌نویسد: «این دیدگاه نه تنها در تئوری، بلکه در عمل هم دچار نقصان است. این وضعیت در توصیف مکانیزم‌های رشد اقتصادی نیز صدق می‌کند. هدف اصلی مارکسیسم توزیع کار است که شباهت زیادی به نظام سرمایه‌داری دارد. فمینیست مارکسیست‌ها اساس معیارهای خوب و بد اخلاقی را بر پایه‌ی فساد در سیستم پرداخت دستمزد کارگر می‌دانند که خود تجلی تمایز طبقاتی است. آن‌ها معتقدند دریافت دستمزد شکلی از ظلم است که خیلی روشن و علنی کارگران را به دلیل محرومیت از دانش و مهارت به بردگی کشانده و به هیچ می‌رساند».

فمینیسم اجتماعی

فمینیسم اجتماعی ظاهراً همان خصوصیات و ویژگی‌های فمینیسم مارکسیسم را دارد، با این تفاوت که به جای پذیرش اقتصاد جبرگرایانه به عنوان منبع اولیه در ایجاد ظلم، شرایط اجتماعی - روانی را مبنای ظلم می‌داند نگرانی این گروه برای زنان فراتر از موضوع سیاست است و بیشتر به مردم توجه می‌کنند تا منافع اقتصادی. از نظر فمینیست سوسیالیست‌ها، یک فاحشه، قربانی فساد جامعه‌ای است که در آن تبعیض و فاصله‌ی طبقاتی وجود دارد. ظلم طبقاتی در جامعه‌ی مادی گرا به شکل تحقیر و قرار دادن انسان‌ها در یک طبقه خاص روی می‌دهد. آن‌ها مردم را جزئی از یک سیستم تصور می‌کنند که به آسانی می‌توان جایگاه آنان را تعویض نمود. هیچکدام از دو مکتب سوسیالیست و مارکسیست فحشا را توصیه نمی‌کنند، هر چند درمان و راه حل قانونی هم برای محو آن ارائه نمی‌دهند. آن‌ها معتقدند که علت فحشا در ساختار یک جامعه قرار دارد، لذا پاسخ آن نیز باید در بستر اجتماعی همان جامعه جستجو شود.

فمینیسم رادیکال

فمینیسم رادیکال این گروه معترض به روسپیگری بوده و آن را موجب تحقیر زنان و افزایش قدرت سیاسی جنس مذکر می‌داند. به طور مثال بیان می‌شود که «ظلم به زنان اصولی‌ترین و اساسی‌ترین نوع ظلم می‌باشد و الگویی برای سایر انواع مظالم است».

در این نگرش، فرد روسپی قدرت انتخاب ندارد، بلکه قربانی جبری مستقیم و زیرکانه است، زیرا ظلم به گونه‌ای در تفکر انسان‌ها جای گرفته است که با تغییر ساختار جامعه، به تنهایی نمی‌توان آن را از بین برد، بلکه باید دیدگاه مردان تغییر یابد تا برابری در «قدرت» بین زن و مرد ایجاد شود. این گروه همانند فمینیست سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها معتقدند در صورت احراز برابری زن و مرد و اصلاح ساختار جامعه، روسپیگری دیگر جایگاهی در جامعه نخواهد داشت. «اصول نگرش رادیکال‌ها و لیبرال‌ها در بخش‌های خاصی از مبانی، کاملاً مغایر یکدیگر است. بدین معنا که تفکر فمینیست لیبرال‌ها به دلیل تأکید بر دو محور عاطفی و سیاسی منطقی‌تر به نظر می‌آید، در حالی که روش فمینیست رادیکال‌ها دارای فلسفه و عملکرد متصل و جدایی‌ناپذیر است. البته این مسئله قابل درک است، زیرا آن‌ها به جای چالش عالمانه و تخصصی، بر بیداری فرهنگی گسترده‌ای تأکید دارند»

این گروه بین تجاوز و روسپیگری تفاوتی قائل نیستند و فحشا را معامله‌ای خصوصی و بدون ضرر نمی‌دانند، بلکه معتقدند که: «فحشا موجب تشدید و استحکام و عادی‌شدن «تحقیر» و «بهره‌کشی» نسبت به زنان می‌شود». به نظر آنان «فحشای زنانه، ظالمانه است، ولی نه از این جهت که عاملین آن از نگاه جامعه در رنج هستند، بلکه به دلیل اینکه حرفه‌ای سازمان یافته است و در جامعه باور یکسانی را برای ظلم و تحقیر علیه زنان در تمام حیطه‌های زندگی رواج می‌دهد».

رادیکال‌ها این عوارض را حاصل دو تصور رویایی در مردان می‌دانند که طی روندی تاریخی در موضوع جنسیت مردانه شکل گرفته است، اول آن که مردان بیش از زنان به ارتباط جنسی نیاز دارند و دوم آن که، مردان از نظر ژنتیکی جنس قوی‌تری هستند، لذا در روابط خود با زنان حاکمیت با آنان استر آلیسون جاگر مبنای فمینیسم تندرو را این گونه تعریف می‌کند: «تقریباً در تمامی ارتباطات زن و مرد نوعی توهم جنسی وجود دارد و اصولاً این گونه روابط برای تثبیت و تشدید حاکمیت جنسی مردان طراحی شده است». مورگان می‌گوید: "روسپی گری مانند سایه ی سیاهی که روی خانواده افتاده باشد، بشریت را تا تمدنش هم دنبال می‌کند".

[۲] پل جی. گلدشتاین، روسپیگری را براساس پایبندی شغلی و زمینه ی شغلی طبقه بندی کرده است. پایبندی به معنای فراوانی مبادرت یک زن به روسپیگری است. بسیاری از زنان به طور موقت روسپیگری می‌کنند، و پیش از رها کردن روسپیگری برای مدتی طولانی یا برای همیشه، چندباری خودفروشی می‌کنند. "روسپیان گاه به گاه" کسانی هستند که غالباً اما نه مرتباً، رابطه ی جنسی در ازای پول را می‌پذیرند تا به درآمد خود بیفزایند بعضی هم به صورت مداوم روسپیگری می‌کنند و درآمد اصلی آن‌ها از همین راه تأمین می‌شود. زمینه ی شغلی به معنای نوع محیط کار و فرایند تعاملی است که یک زن درگیر آن می‌شود. روسپی "خیابانی" در خیابان‌ها دنبال مشتری می‌گردد. "دختران تلفنی" مشتریان خود را از طریق تلفن پیدا می‌کنند، ممکن است مردان به خانه آن‌ها بیایند و یا آن‌ها به خانه مردان بروند. "روسپی مقیم" زنی است که در یک باشگاه خصوصی یا عشرتکده کار می‌کند. "روسپی ماساژگر" در جایی که ظاهراً فقط ماساژ و سایر تفریحات و امکانات سالم و مشروع را ارائه می‌دهد، به عرضه ی خدمات جنسی می‌پردازد. زنان زیادی هم هستند که در ازای خدمات جنسی خود معامله ی پایاپای می‌کنند به جای پول کالا یا خدمات دیگری دریافت می‌کنند. اکثر دختران تلفنی مورد مطالعه ی گلدشتاین روسپیان پایاپای بودند؛ رابطه ی جنسی در ازای تلویزیون، تعمیر اتومبیل یا لوازم برقی، پوشاک و یا خدمات حقوقی و دندانپزشکی.

تحقیق های صورت گرفته در مورد روسپیگری در ایران تا به امروز: [۸] کمتر از انگشتان یک دست پژوهش میدانی در این مورد صورت گرفته است

که به زعم کارشناسان مهم ترین دلایل آن عبارتند از، دشواری تحقیق در این موضوع به دلیل ویژگی های خاص این حرفه و دوم، تمایل نداشتن نهادهای حکومتی برای طرح و یا حمایت از چنین موضوعاتی.

اما با این وجود اخیراً سعید مدنی یکی از صاحب نظران عرصه ی مسائل اجتماعی ایران با اتمام یک تحقیق میدانی گسترده تغییرات گسترده ای را در بین جامعه ی تن فروشان شهر تهران چه از باب جمعیت و چه سن و ویژگی های اجتماعی و فرهنگی نشان داد. البته تحقیقات آقای توریکیان در سال ۱۳۵۷ و آقای دکتر صدیق سروستانی در سال ۱۳۷۲ را نباید نادیده گرفت. مطالعه ی سرکار خانم دکتر فرمانفرمائیان هنوز پس از ۴۰ سال آموزه های خوبی در اختیار پژوهش گران قرار می دهد.

شاید به این خاطر است که تحقیقات بعد از انقلاب بیشتر متمرکز روی نمونه های حاضر در ویژگی های فردی و خانوادگی این زنان تفاوت های چشمگیری با گذشته پیدا کرده است. میانگین سنشان کاهش یافته و گروه های جوان تری وارد این حرفه شده اند. در سال ۱۳۴۷ یافته ها از میانگین سنی ۳۱ سال زنان روسپی خبر می داد اما تحقیق سال ۱۳۸۷ به میانگین ۲۷ - ۲۶ سال دست پیدا کرد.

میانگین مدت تن فروشی در تهران ۵ سال است که با این حساب باید از میانگین سن شروع ۲۲ - ۲۱ سالگی برای شروع سخن گفت برخلاف دهه ی ۴۰ که عمده ی زنان تن فروش کسانی بودند که پس از شکست در ازدواج به این حرفه کشیده می شدند، در حال حاضر با حضور نسبت قابل توجه دختران مجرد و زنان متاهل در بین زنان تن فروش مواجه هستیم. سال ۱۳۴۷ خانم فرمانفرمائیان اشاره دارد که ۹۰ درصد زنان تن فروش بی سواد و یا کم سواد هستند. بیش از ۹۰ درصد زنان تن فروش در حال حاضر با سواد هستند و ما با زنانی مواجه شدیم که از تحصیلات دانشگاهی نیز برخوردار بودند، حتی بالاتر از کارشناسی هم در میان ایشان بود. جالب اینکه این جابجایی سرعت بالایی هم داشته و البته هم راستا با تغییرات سواد در سطح کلی جامعه است. نکته ی دیگری که جای تظدمل دارد این است که حدود ۷۰ درصد زنان مورد بررسی در این پژوهش یا در تهران متولد شده اند و یا اینکه مدت زیادی است که در تهران زندگی می کنند. این روند نیز تقریباً عکس نتایج سال ۱۳۴۷ و پژوهش خانم فرمانفرما است در آن دوره اکثریت زنان تن فروش کسانی بودند که به تهران مهاجرت کرده بودند. مطالعات متعددی نشان داده است که کودکان دختر که در خانواده مورد آزار جنسی قرار می گیرند در بزرگسالی تمایل بیشتری به تن فروشی پیدا می کنند. در مطالعه ی ۱۳۸۷ نیز ۳۰ درصد زنان تأیید کردند که در کودکی مورد آزار جنسی قرار گرفته اند در یک بررسی مشابه هم ۴۸ درصد این زنان از کمبود محبت در خانواده های خود شکایت داشتند بخش بزرگی از این زنان برای گریز از نابرابری تن به این کار می دهند. یعنی همان طور که اشاره شد از یک سو این گروه زنان از وضع خود ناراضی هستند و از سوی دیگر راه های متعارف و قانونی برای دست یابی به یک زندگی بهتر در برابر آنان وجود ندارد. مثلاً تمایل به ادامه ی تحصیل دارند و موفق به ورود به دانشگاه های دولتی هم نشده اند لذا برای تامین هزینه ی دانشگاه غیر دولتی تن فروشی می کنند. نقش فاصله ی طبقاتی اتفاقاً در این گروه از هر گروه دیگری ملموس تر است. اصولاً زنان روسپی را به سه دسته می توان تقسیم کرد، روسپیان جنوب شهری که بیشتر به خاطر رفع نیازهای اصلی و یا حتی تنها جایی برای خوابیدن این کار را انجام می دهند، روسپیان بالای شهری یا به قول سیمون دوبوار زنان تن فروش متشخص که قدرت تعیین شرایط مثل میزان دستمزد و نوع مشتری را در اختیار دارند و روسپیان میانه که تقریباً حد وسط قرار دارند. حال به فاصله ی دو دسته ی اول توجه کنید، در صورتی که دسته ی اول

ناگزیر است در هر شرایطی کار کند و حتی در برخی از روزها چندین رابطه برقرار کند، زنان تن فروش متشخص همه ی ابزارها را در اختیار دارند که مشتری خود را انتخاب کنند، به او بگویند چقدر هزینه کند و حتی به او بگویند نه. فرهنگ تن فروشی در تهران چندان تفاوتی با فرهنگ عمومی ندارد. بخشی از پروسه ی جمع آوری اطلاعات ۱۳۸۷ در مطالعه ی اخیر با ایام محرم مصادف شد و جالب اینکه در همین مدت با کاهش شدید فعالیت این زنان در سطح شهر مواجه بودیم. آن ها در این مدت کار نمی کردند، آن هایی هم که کار می کردند می گفتند در صورت اختیار چنین کاری را نمی کردند. آمارها نشان می دهد بیش از ۷۰ درصد این زنان پس از آغاز روسپیگری خودارضایی را نیز آغاز می کنند که نشان گر لذت نبردن از روابط متعدد خود است.

مطالعه درباره ی مشتریان بسیار دشوارتر از پژوهش درباره ی زنان تن فروش است، زیرا علاوه بر مخاطرات حقوقی که متوجه آن هاست. از نظر خانوادگی و اجتماعی هم حیثیت آن ها در معرض تهدید قرار می گیرد. اما در مطالعه ای که انجام شد از زنان تن فروش درباره ویژگی های مشتریان خودشان سؤال شد که نتایج جالبی به دست آمد.

مثلاً یک خانم تن فروش ۳۸ ساله مشتریان خودش را به شش گروه تقسیم کرد:

اول مردانی که از طرف زنان خود تأمین جنسی نمی شوند؛

دوم مردانی که نیازهای جنسی شان فراتر از عقاید همسرشان است؛

سوم پسرهایی که اول سکس بازی شان است و با دوستانی رقم خورده اند که این کار را تشدید می کند؛

چهارم و مهم تر از همه مردانی که دارای پول زیاد هستند و نمی دانند چطور پول شان را خرج کنند؛

پنجم مردانی که خیلی خوشگذران و رفیق باز هستند و با خانواده تفریح و حال نمی کنند؛

ششم مردانی که در مذهبی بودن فیلم بازی می کنند و زن شان باید طبق الگوی آن ها رفتار کند، بالطبع زنان

شان از مد و سکس و جامعه عقب می مانند و مردان شان در جای دیگر تخلیه می شوند.

شاید این طبقه بندی دقیق نباشد اما تصویر جامعی از مشتریان ارائه می دهد. در این مطالعه به نظر زنان تن فروش

مشتریان بیشتر در گروه سنی ۵۰ - ۳۰ سال قرار دارند یعنی میانسالان بیش از نیمی از مشتریان را شامل می شوند، پس

از این گروه سنی، جوانان گروه سنی ۲۹ - ۱۸ سال قرار دارند. به گفته ی زنان بیش از نیمی از مشتریان متأهل هستند و

اغلب تحصیلات متوسطه و عالی دارند.

[۱] در تحقیقی که مسی همتی و کیان کیانی در سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۴۷ زنان روسپی که به صورت اتفاقی انتخاب

شده که یا مقیم سازمان بهزیستی بوده اند یا در خیابان مشغول کار و مقایسه ی پیشینه ی آنان با زن غیرروسپی که آنان

نیز به صورت تصادفی انتخاب شدند، نتایج زیر به دست آمد دو درصد از این زنان، روسپیگری را قبل از ۱۲ سالگی و ۶۲

درصد از ۱۳ تا ۲۰ سالگی و ۳۴ درصد از ۲۱ تا ۲۸ سالگی و تنها ۲ درصد بعد از ۲۹ سالگی وارد حرفه ی روسپیگری

شدند.

تنها ۷/۴ درصد از زنان عادی در این دوران از نعمت سرپرستی توأم پدر و مادر محروم مانده اند در حالی که ۳۷/۵

درصد از زنان روسپی یعنی بیش از یک سوم آن ها این دوران را بدون حضور مشترک پدر و مادری سپری کردند.

خانواده های زنان روسپی به نسبت خانواده های زنان عادی، طلاق، مرگ و میر والدین، مهاجرت و مسائل قانونی را بیشتر

تجربه کرده اند... یافته های دیگر این تحقیق نشان می دهد در میان خانواده های زنان روسپی، پدر و مادرهایی که به

زندگی زناشویی خود ادامه داده اند نیز مصرف مواد مخدر، بیکاری، مهاجرت برای یافتن کار و در کل شرایط اقتصادی

نابسامان بیش از گروه زنان عادی دیگر بوده است. پیداست که در چنین شرایطی سوء تغذیه و عدم رعایت بهداشت

مناسب و در نهایت مرگ و میر زودرس را بیشتر تجربه کرده اند. میزان طلاق در خانواده های زنان روسپی یا مهاجرت برای کار در خانواده های زنان روسپی ۶/۸ درصد و زنان عادی ۱/۴ درصد بوده است.

۴۴/۲ درصد از زنان روسپی یعنی تقریباً نیمی از آن ها خود را موجودات کم ارزشی در خانواده می دانند در حالی که این رقم در نزد زنان عادی ۳/۴ درصد است. زنان روسپی به گزینه ی "کم" ۴۴/۲ و به گزینه ی "ناحدودی" ۳۲/۶ درصد اذعان داشتند و تنها ۲۳/۱ درصد اهمیت و ارزش خود را در خانواده زیاد می دانستند.

۴۳/۵ درصد زنان روسپی در زمان زندگی با خانواده، به میزان زیادی کمبود مهر و محبت را احساس کرده اند در حالی که تنها ۲/۷ درصد از زنان عادی با چنین موقعیتی روبرو بوده اند در یافته های دیگر تحقیق نشان داده شده است این زنان بی تابانه در پی کسب مهر و محبت بوده اند و همیشه از تبعیض رفتاری رنج برده اند.

براساس تحقیقات انجام شده در سراسر دنیا یکی دیگر از زمینه های پر اهمیت در بررسی زندگی زنان روسپی مطالعه ی تحریکات احتمالی جنسی در دوره ی پیش از بلوغ است؛ ۲۲/۵ درصد از زنان بررسی شده در دوران کودکی قربانی سوءاستفاده ی جنسی بوده اند مهم تر اینکه در ۱۱ درصد موارد این عمل توسط نزدیک ترین و محرم ترین افراد زندگی یعنی پدر، برادر و دایی انجام شده است چنین رویدادی نه تنها قبح برقراری رابطه ی جنسی غیر متعارف را در هم می شکند بلکه زمینه را برای دل مشغولی های جنسی زودرس نیز فراهم می آورد؛ سوءاستفاده ی جنسی توسط پدر، برادر، دایی از زنان روسپی ۱۱ درصد و در زنان عادی ۰/۷ درصد است؛ این مسأله در ارتباط با ناپدری، همسایه، دوستان خانوادگی در زنان روسپی ۱۱/۵ درصد در زنان عادی ۰/۷ درصد و زنان روسپی که مورد سوءاستفاده ی جنسی در زمان کودکی قرار نگرفته اند ۷۷/۵ درصد و در زنان عادی ۹۸/۶ درصد بوده است. که ۶۸ درصد از این زنان به وسیله ی دوستان و هم محلی های خود با روسپیگری آشنا شده اند.

۲۳/۸ درصد از زنان روسپی قبل از آغاز به روسپیگری یا معتاد بوده اند یا چندین بار مواد مخدر مصرف کرده اند؛ ۴۳/۵ درصد از آن ها بعد از آغاز به روسپیگری معتاد شده اند و تنها ۳۲/۶ درصد یعنی قریب به یک سوم هیچ گونه مواد مخدري مصرف نکرده اند. طبیعی است که برای بسیاری از این زنان کسب درآمد برای خرید مواد مخدر برای خود و همسران شان یکی از دغدغه های اساسی زندگی به شمار می آید.

تنها ۰/۷ درصد از زنان روسپی دارای سواد دانشگاهی و ۱۱/۵۵ درصد دارای سواد متوسطه اند در حالی که سواد ۷۸/۲۳ درصد از این زنان در حد راهنمایی و پایین تر است و بقیه کاملاً بی سوادند. علاوه بر این اکثر این زنان با هیچ گونه مهارت درآمدزایی که بتوانند با آن امرار معاش کنند آشنا نبوده اند.

طبیعی است که چنین وضعیتی به ویژه برای آن دسته از زنانی که هیچ گونه پشتوانه ی حمایتی نیز ندارند زمینه برای آسیب پذیری فراهم می آورد...

[۹] بر اساس تحقیقی که به تازگی در شهر تهران انجام شده پدیده ی روسپیگری در متاهل ها بیش از مجردها

دیده می شود.

سید کاظم رسول زاده طباطبایی مدیر گروه روانشناسی دانشگاه تربیت مدرس و رییس کارگروه زنان و دختران آسیب دیده و در معرض آسیب، به این نکته اشاره کرد. در این کارگروه که به عنوان یکی از کارگروه های همایش اسلام و آسیب های اجتماعی برگزار می شد رسول زاده با استناد به تحقیقی که به تازگی در شهر تهران انجام شد به تغییراتی که در روند روسپیگری ایجاد شده، اشاره کرد.

در دهه ی ۶۰ و ۷۰ سن روسپیگری بالای ۳۰ سال بود اما اکنون سن روسپیگری از ۱۵ سال به بالا رسیده است. او در ادامه گفت: «اگر پیش از این اقدام به روسپیگری به خاطر رفع نیازهای اولیه بود اکنون به خاطر رفع نیازهای ثانویه است. از طرفی تا پیش از این پدیده ی روسپیگری بیشتر در مجردها بروز می کرد اما تحقیقات نشان داده که اکنون روسپیگری در متأهل ها بیشتر شده و با رشد سریعی هم مواجه است.» رسول زاده ادامه داد: «پدیده ی روسپیگری پیش از این در غیر بومی ها بیشتر بود اما اکنون شیوع این پدیده در طیف بومی و غیر بومی برابر شده، بنابراین دیگر نمی توانیم این پدیده را با مهاجرت مرتبط بدانیم.» به گفته ی رسول زاده گر چه این پدیده قبلاً در افراد با تحصیلات کمتر از دیپلم دیده می شد اما اکنون این پدیده در افراد تحصیل کرده هم دیده می شود. رییس کارگروه زنان و دختران آسیب دیده به چالش های موجود در مورد این مساله اشاره کرد و گفت: «اولین چالش فقدان نظریه ی جنسی در ایران است. در حال حاضر با افزایش سن ازدواج و کاهش سن بلوغ، فاصله ی بلوغ و ازدواج به ۱۵ تا ۲۰ سال رسیده است اما برای رفع مشکلات ناشی از این موضوع مسؤولان و علما هیچ نظریه ی جنسی ای ارائه نداده اند.» او چالش دیگر را جنسیتی کردن مسائل جنسی در ایران دانست و گفت: «در بحث انحراف ها فقط بر دختران متمرکز می شویم اما وارد بحث پسران و مردان که آن ها هم می توانند عامل بسیاری از انحراف ها باشند نمی شویم.» تابو کردن مسائل جنسی و آموزش جنسی چالش سومی بود که رسول زاده به آن اشاره کرد و گفت: «چالش بعدی هم یک جانبه بودن برنامه های توسعه ای ماست.» حسین علی زاهدی پور کارشناس ارشد جامعه شناسی و عضو دیگر این کارگروه نیز به بخش دیگری از این آمارها اشاره کرد و گفت: «۱۱ درصد روسپیان شهر تهران با اطلاع همسران شان دست به روسپیگری می زنند. این آمار نشان می دهد که نه تنها به مسأله ی بیکاری زنان بلکه به بیکاری مردان و پیامدهای آن نیز باید توجه بیشتری شود.» رسول روشن استاد دانشگاه شاهد و کارشناس خانواده و مسائل جنسی به عنوان عضو دیگری از این کارگروه نیز به سبب شناختی پدیده ی روسپیگری پرداخت و گفت: «اگر به منشأ شکل گیری رگه های شخصیتی افراد که آن ها را به سمت چنین انحراف هایی می کشاند توجه کنیم، متوجه می شویم که خانواده با شکل دادن به شخصیت کودکان می تواند نقش مؤثری در پیش گیری داشته باشد.» او ادامه داد: «تحقیقات نشان داده است که بعضی از این افراد به خاطر انتقام و انتقامجویی و تنفر از خانواده و جامعه وارد این حیطة می شوند. در حالی که اگر کودک یاد بگیرد که دیگری را دوست داشته باشد و احساس امنیت نسبت به دنیای پیرامون اش داشته باشد، چنین حالتی در او به وجود نمی آید.» او به تحقیق دیگری اشاره کرد و گفت: «نتایج نشان می دهد کودک در سن سه تا شش سالگی با پدیده ی کنجکاوی های جنسی مواجه می شود.

اما از آن جا که طرح صحیح مسائل جنسی در کشور ما به صورت تابو در آمده اطلاعات صحیح به کودک داده نمی شود و کودک در سن نوجوانی اطلاعات را از منابع دیگر به دست می آورد.» به گفته ی روشن تحقیقات نشان داده که گرفتن اطلاعات از منابع دیگر فرد را بیشتر در معرض انحرافات قرار می دهد.

این کارشناس به افزایش عزت نفس در کودکان نیز تاکید کرد و گفت: «بسیاری از افراد در معرض آسیب، تصویر مثبت بدنی از خود ندارند و چون ارزش و عزت نفسی برای خود قائل نیستند با اقدام به روسپیگری به دنبال اثبات و ابراز خود در جامعه هستند.»

۱۳۸۹/۱۰ معاون وزارت بهداشت از ثبت بیش از ۲۰ هزار بیمار مبتلا به ایدز در وزارت بهداشت خبر داد و سل و ایدز را شایع ترین بیماری های عفونی دانست.

۱۰] حسن امامی رضوی معاون وزارت بهداشت از ثبت بیش از ۲۰ هزار بیمار مبتلا به ایدز و ویروس اچ آی وی مثبت در وزارت بهداشت در سال ۱۳۸۹ خبر داد.

علی مجید پور، متخصص بیماری‌های عفونی ادعا می‌کند که «جمع سالانه هزینه درمان ایدز در ایران رقمی بالغ بر ۲۷۲ میلیارد و ۶۰۱ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان خواهد بود. پیش از این عباس صداقت، رئیس اداره ایدز وزارت بهداشت نیز با بیان اینکه تغییر الگوی انتقال ایدز به ارتباط جنسی در بین جوانان نگران‌کننده است: اعلام کرده بود این روند می‌تواند همان موج سوم انتقال ایدز باشد. در این میان رحیم سروری، رئیس دانشگاه علوم پزشکی استان زنجان مدعی ست که «آمار تعداد مبتلایان به اچ آی وی و ایدز دقیق نیست و تنها یک چهارم مبتلایان شناسایی شده‌اند براساس آمارها روزانه پنج نفر در ایران به ایدز مبتلا می‌شوند و مقام‌های وزارت بهداشت هشدار داده‌اند در صورت ادامه این روند تا چند سال آینده تعداد مبتلایان به ایدز در ایران پنج برابر خواهد شد.

۱۱] عوامل موثر بر روسپیگری زنان در ایران:

لاکاساین می‌گوید: "بزهکاری یک میکروب اجتماعی است. این میکروب در محیطی که آمادگی پروراندن بزهکار نداشته باشد بروز نکرده و جرمی اتفاق نمی‌افتد. بدین اعتبار، هر جامعه‌ای بزهکارانی دارد که شایسته‌ی همان جامعه است، زیرا محیط اجتماعی بر اثر عوامل مختلف در فرد اثر کرده و او را به طرف انحراف از هنجارها و ارتکاب جرم می‌کشاند. جرم خیز شدن یک لایه‌ی اجتماع، نشانه‌ای از تغییرات بنیادی در روش‌ها و منش‌های آن لایه است. پدیده‌ای به نام روسپیگری زنان نشان‌هایی از تغییرات در لایه‌ی اجتماعی زنان و دختران می‌باشد که در سنوات اخیر، فرار دختران از خانه و زنان خیابانی رنگ بیشتری به آن داده است.

روسپیگری یا به عبارتی تن‌فروشی، آسیبی است که جامعه‌ی ایران به شکل غریبی با آن دست و پنجه نرم می‌کند. در دهه‌ی هفتاد به دلیل تحولاتی که در عرصه‌ی سیاست و اقتصاد پیش آمد مسائل فرهنگی و اجتماعی جایگاه کمتری در بین صاحب نظران و دولت مردان به خود اختصاص داد به طوری که در مورد آسیب‌های اجتماعی، نه تنها صاحب نظران جامعه‌شناسی هیچ نمی‌گفتند بلکه مسئولان ذی‌ربط نیز سعی می‌کردند وجود این پدیده را در جامعه‌ی ارزش‌گرای ایرانی فراموش کنند. تا این که در سال ۱۳۸۰ با پرده برداشتن از وقوع قتل‌های سریالی زنان آسیب دیده در مشهد، بحث "زنان خیابانی" در مطبوعات و حتی صدا و سیما رنگ بیشتری به خود گرفت.

تا آن زمان حتی برای نامیدن این زنان که دچار فساد اخلاقی بودند، واژه‌ی دقیق و درست بیان نشده بود. "زنان ویژه" از واژه‌هایی بود که پس از جریان قتل‌های عنکبوتی در ادبیات شخصیت‌های سیاسی نمود پیدا کرد. "زنان آسیب دیده" نیز از سوی مسؤولان توان بخشی و آسیب‌های اجتماعی مطرح شد. و بدین ترتیب توجه به مسائل زنان خیابانی و دختران فراری تا حدودی اهمیت پیدا کرد. در بروز این پدیده اگر ما تمام علل، یعنی علل اقتصادی، اجتماعی و روانی را مورد توجه قرار دهیم با یک نگاه حلقوی و سیستماتیک می‌توانیم از تأثیر هر یک از آن‌ها بر این پدیده سخن به میان آوریم.

نظریه‌ی فشار ساختاری، رفتارهای انحرافی را نتیجه‌ی فشارهای اجتماع می‌داند که بعضی از مردم را وادار به کج روی می‌کند. تعبیر ساده‌ی این نظریه در یک ضرب‌المثل معروف آمده است که فقر باعث جرم می‌شود، به موجب این ضرب‌المثل وجود فراوان فقر در یک ساختار اجتماعی فشارهایی را برای بروز انواع خاصی از کج روی فراهم می‌سازد. فقر اقتصادی در ایران، یکی از تاریخی‌ترین علل بروز پدیده‌ی "روسپیگری" است. دکتر توسلی جامعه‌شناسی است که این علت را یکی از علل مهم بر می‌شمارد. دکتر شیخاوندی جامعه‌شناس در رشته‌ی جرم‌شناسی، با اشاره به

معضل بیکاری در ایران فقر را یکی از پیامدهای بیکاری بر می شمارد و چنین بیان می کند که در جامعه ای که شب و روز از بیکاری سخن می گویند، گسترده شدن این پدیده دور از ذهن نیست. البته گروهی نیز بین افزایش روسپیان یک جامعه با رفاه آن رابطه ی مستقیم قائل هستند. برخی از زنان علی رغم برخورداری از امتیازات ویژه ی خانوادگی در تکاپوی دست یابی به آنچه خود رفاه بیشتر می نامند به این کار تن می دهند.

دورکیم، بحران اقتصادی (چه در جهت پیشرفت و یا کاهش) را یکی از علل مهم کج روی در جامعه می داند. او معتقد است در شرایط اجتماعی پایدار و مستحکم آرزوها و اهداف انسان ها از طریق هنجارها تنظیم می شوند با بروز بحران، هنجارها دچار از هم پاشیدگی می گردند که این وضعیت آرزوهای بی قاعده و بی حد و حصر به وجود می آورد. از آنجایی که این آرزوهای بی حد نمی توانند اشباع شوند در نتیجه یک نارضایتی اجتماعی دائم به وجود می آید، این نارضایتی در جریان های منفی و یا واکنش های منفی خود را نشان می دهد (خودکشی، قتل، طلاق، فحشا) کوئینگ نظریه ی دورکیم را به این صورت تکمیل می نماید: فقر به تنهایی یک عامل ثبات بخش است، اما اگر در مقابل فقر تصویر ثروت و یا آرزوهای بلند پروازانه ی رفاه ارائه شوند در آن صورت فقر غیر قابل تحمل می شود و در آن صورت رفتارهای انحرافی و نارضایتی اجتماعی رشد می کند.

در ایران به دنبال تجربه ی خصوصی سازی و تجربه ی بازار آزاد در فاصله ی سال های ۶۸ تا ۷۶ و این نکته ی مهم که این تجربه امتیازاتی را برای عده ای به ارمغان آورد، طبقه ی نوکیسه و نسبتاً بی هویتی با ویژگی های زندگی اشرافی پا گرفت که نماد تبعیض و تناقض در سال های پس از جنگ شد. تا آنجا که زمانی روزنامه ها نوشتند ۹۰ درصد ثروت در دست ۱۰ درصد افراد و ۱۰ درصد ثروت در دست ۹۰ درصد مردم است. چنین عدم تعادلی ناگزیر فقر عمومی را گسترش داده و عوارض جانبی چون سرقت و فحشا را به دنبال داشت. از سویی دیگر رواج لوکس گرایی بی پشتوانه که در سال های اخیر بسیار افزایش پیدا کرده، می تواند به عنوان یکی از ریشه های این پدیده مطرح گردد.

اختلاف طبقاتی موجود در جامعه ی ایران در کنار اراده ای که برای ایجاد انگیزه در کسب رفاه خاطر اجتماعی تلاش می کند، موجب می شود تا برخی از زنان انگیزه ی خود را این گونه به عمل تبدیل کنند. البته بحران اشتغال نیز در این میان هم چنان همراه علل بروز روسپیگری است. نبود مشاغل مناسب و اختلاف دستمزدها با زندگی بهتر می تواند زنان بسیاری را از دستیابی به کانون خانواده دل سرد کند و آن ها را به خیابان ها بکشانند.

در کنار فقر اقتصادی، طبقاتی بودن جامعه و نابرابری های اجتماعی، فقر فرهنگی نیز جایگاه خاصی دارد. رسم ها و سنت ها و قوانین هر جامعه به عنوان مجموع های از ارزشهای فرهنگی آگاهانه یا نا آگاهانه است که از نسل های قبل به نسل های بعد منتقل می شود، مورد احترام، و تجاوز به آن ها جرم محسوب می شود.

ساترلند معتقد است عوامل قومی، مهاجرت، ناسازگاری های برخی از گروه ها، عدم رشد خرده فرهنگ ها، در بروز جرم مؤثر می باشد و بزه را مسأله ای ناشی از تعارض فرهنگی می شناسد. تغییراتی که در رویه ی اجتماعی زنان به وجود آمده به یک معنا مربوط به گذار از سنت به مدرنیته است، اما ویژگی های بومی کشور نظیر فرهنگ، دین و عرف هزینه های آن را سنگین کرده است. هزینه هایی که هم دولت به معنای حکومت و هم ملت می بایست به یک اندازه پرداخت نمایند.

در کشورهای در حال گذار به علت کم رنگ شدن بعضی از هنجارها و ارزشها و عدم جایگزینی هنجارهای مناسب و یا جایگزینی عادات و هنجارهایی که ریشه در ساخت جامعه ندارد، و یا به درستی تعریف نگشته است جامعه با نوعی تعارضات فرهنگی مواجه می گردد که باعث نوعی تنش بین فرد و جامعه می شود. فرد در مورد آنچه به او در خانواده و

مدرسه آموزش داده شده است و آنچه واقعیت جامعه است دچار تعارض شده و این زمینه ساز انحراف وی می گردد در این میان فرهنگ سازی با مدل هایی که متناسب با زمان حال می باشد اهمیت قابل توجه ای دارد.

رفتارهای قومی، مهاجرت، زاغه نشینی، از هم پاشیدگی خانوادگی نیز از عوامل اجتماعی تأثیر گذار بر پدیده ی روسپیگری می باشند به عنوان مثال، زنان خیابانی در مشهد که توسط "حنایی" به قتل رسیدند ساکن حاشیه ی شمالی شهر مشهد بوده اند. جایی که به واسطه ی حاشیه نشینی و زاغه نشین بودن همواره شاهد بزه های گوناگون هستند. "حنایی" که خود ساکن همان منطقه بوده است خود فروشی زنانی که به دست او به قتل رسیده بودند را مشکلات ناشی از زندگی در این مناطق ذکر کرده بود و آنان را در بدترین شرایط اقتصادی و معیشتی می دانست.

انبوهی و تراکم جمعیت که از ویژگی های محله ها و زاغه ها است موجب می شود تا فرد نتواند در زندگی داخلی و خصوصی خود مسایل و مشکلات شخصی را بروز دهد ناچار از دیگران پنهان می دارد. از این رو فحشا، اعتیاد و سرقت که به طور عجیبی در مکان های شلوغ شهر رواج دارد، از بین نخواهد رفت مگر اینکه شرایط و عوامل اقتصادی و اجتماعی که موجب پیدایش این مسائل شده، دگرگون و از بین برود.

برخی از بیماری های روانی که "عقده ی جنسی" به اشکال مختلف در رأس آن قرار دارد در پیدایش این آسیب اجتماعی مؤثر است. عقده هایی که با وجود برخی محرومیت ها در سنین ابتدایی بلوغ در روح و روان فرد ریشه می کنند و در مقاطعی خاص از دوره ی حاد بیماری او را به هر کاری می کشانند. پس در این میان توجه نکردن به بهداشت و سلامت روانی جامعه ی ایران، بدون شک نقش بزرگی در رواج پدیده ی روسپیگری بازی می کند. می توان وجود محدودیت های خاص جامعه ی ایران را یکی از علل افزایش بیماری های روانی در میان زنان دانست. نبودن تعادل روانی در میان برخی از زنان و حتی مردان نیز می تواند موجب رواج روسپیگری گردد.

فرار دختران از خانه نیز که خود از علل و عوامل فوق سرچشمه می گیرد به نوبه ای در گسترش این پدیده مؤثر است. اکنون به مدت ۱۰ سال است که مسأله ی فرار دختران جنبه ی فوق العاده جدی پیدا کرده است، چرا که از یک طرف در این ۱۰ سال آمار فزاینده ای داشته است و از طرف دیگر نشان گر وجود بحران در عمق روابط خانوادگی است. نوع کنش های متقابل در خانواده یکی از عوامل مهم در بروز این پدیده می باشد تعداد زیادی از دختران که فرار می کنند متأسفانه در دام افرادی می افتند که با ابراز محبت و دوستی آن ها را به خود جذب می کنند و از گرسنگی و بی سرپناهی نجات می دهند و سپس برای انجام جرائمی چون قاچاق مواد مخدر، فحشا و دزدی از آن ها استفاده می نمایند. این دختران پس از آلوده شدن به این اعمال یا به تهدید افراد دام گذار و اعضای باندهای شکار و یا به دلیل اینکه می دانند از سوی اجتماع مطرود هستند قادر به بازگشت نمی شوند و پس از گذشت ۶ - ۷ ماه هر کدام تبدیل به یک زن خلافکار حرفه ای می شوند و پس از رها شدن در جامعه هر کدام حداقل چندین نفر دیگر را هم جذب باندهای فحشا و قاچاق می سازند.

در نهایت می توان علل و انگیزه های روسپیگری را این گونه خلاصه نمود:

۱. وابستگی به مادر و فقدان روابط محبت آمیز با پدر؛
۲. عوامل درونی مانند تنبلی، عدم مهارت در کار، کم هوشی و ضعف مبانی عقلی یا کمی سطح فکر و دانش عمومی؛
۳. جاه طلبی و داشتن رویاهای شهرت و ثروت و قدرت و عشق به تجمل؛
۴. جنون یا "عقده ی روسپیگری"؛

۵. خشونت والدین و بدرفتاری آنان و دارا بودن خانواده ای از هم پاشیده و عدم توانایی به پرداختن به یک زندگی عادی؛

۶. فقر، بیکاری و نداشتن درآمد ثابت؛

۷. سرکوبی شدید و غیر عادی میل جنسی و نیز محرومیت و محدودیت های اجتماعی برای ارضاء نیازها؛

۸. داشتن شوهر و محیط خانوادگی نامناسب و بدی تربیت و نداشتن پدر و مادر شایسته؛

۹. اختلاف سنی زوجین و عدم توجه شوهر به نیازهای جنسی زن؛

۱۰. وجود محله های فساد و افراد فاسد در جامعه؛

۱۱. قرار گرفتن در معرض تجاوز جنسی در دوران کودکی؛

۱۲. معاشرت با گروه های ناباب و دوستان خلافکار (معاشران بد)؛

۱۳. عدم تطبیق خود با شرایط خانوادگی، قومی و محله ای.

در این میان کارکرد گرایان برای روسپیگری کارکرد روانی و اجتماعی قائل بوده و کارکردهای آن را به شرح زیر می دانند:

۱. روسپیگری استغنائی جنسی افرادی که قادر یا حاضر به همسر گزینی نیستند فراهم می کند؛

۲. روسپیگری استغنائی جنسی موقت افرادی مانند: جهانگردان، ملوانان و دیگر کسانی را که دور از خانواده به سر می برند، تأمین می کند؛

۳. روسپیگری برای کسانی که حاضر یا قادر نیستند نیازهای خود را از طریق مشروع دنبال نمایند، شرایط نسبتاً مناسبی محسوب می شود.

به طوری که ملاحظه می شود، کارکرد گرایان روسپیگری را فقط بر حسب نتایجی که برای کل نظام اجتماعی دارد مورد تحلیل قرار می دهند. اما باید دانست که چنین تحلیلی بخشی از واقعیت های آن را مشخص می کند و مسائل مهم تر دیگری از قبیل علل ساختی و تضادهایی که برای خانواده ها پدید می آورد و موجب از هم پاشیدگی خانواده می شود در این دیدگاه مورد غفلت قرار می گیرد.

نوع برخورد و نگرش جامعه نسبت به زنان و دخترانی که به این گروه انحرافی منسوب شده اند نیز حائز اهمیت و دقت نظر می باشد، سوالی که در اینجا مطرح می شود این است که، جامعه (اعم از مردم و مسؤولان) چه رفتاری را در رابطه با این افراد اعمال می نمایند؟

مسلماً هر جامعه ای برای همبستگی و هم نوایی خود از نوعی مکانیسم های نظارت و کنترل استفاده می نماید. برخورد با هر نوع انحراف با نوعی فشار و مجازات از سوی جامعه همراه است، هر چند ثابت شده است که رفتار انحرافی در اثر چندین عامل اکتسابی به جود آمده و عامل مجازات تاثیر چندانی در ظهور و ازدیاد و یا تقلیل دائمی آن ندارد و فقط در کوتاه مدت می تواند موثر باشد.

ساترلند می گوید: "یکی از ضعف های بزرگ روش های قضایی حاضر، تکیه مداوم بر تهدید، به وسیله ی مجازات کردن برای جلب نظر مردم برای احترام به قانون است، در حالی که هیچ گاه تاکنون با تهدید و ارباب میسر نشده است کسی قلباً و صمیمانه وادار شود تا به آنچه که به زور بر او تحمیل می شود احترام بگذارد."

در ایران، مجازات هایی که در مورد این زنان صورت می گیرد عبارتند از: ۱. اجرای حدود که صد تازیانه را در بر می گیرد؛ ۲. سنگسار کردن در موارد خاص؛ مسلماً در حال حاضر هیچ کدام از این مجازاتها صورت مدنی و انسانی نداشته

و از دیدگاه حقوق بشر نوعی خشونت محسوب می گردد و جامعه نیازمند است تا از روش های خاص دیگری برای کنترل این پدیده استفاده نماید. در سال های اخیر طرح هایی نیز برای کنترل این عارضه مطرح شده است. خانه های سلامت که پایگاه نگهداری زنان خیابانی و دختران فراری است که هنوز به دایره ی فساد وارد نشده اند، هم چنین کانون های اصلاح و تربیت و همچنین رواج ازدواج موقت در جامعه از پیشنهادات دیگر می باشد.

آن چه که از شواهد بر می آید این مجازات ها و اقدامات نتیجه ی مؤثری در بر نداشته و فقط به نوعی سعی در پاک کردن صورت مساله نموده است؟

برچسب زدن از سوی مراجع قضایی و امنیتی به زنان و دخترانی که به نوعی با این مساله درگیر شده اند خود می تواند کنترل این مساله را پیچیده تر نماید پس لازم است مسئولان، مدیریت اجرایی شایسته و انسانی نسبت به این مساله داشته باشند.

در سال های اخیر از سوی مسئولان به این نکته پرداخته می شود که ازدواج موقت یک راه کار برای برخورد با پدیده ی زنان خیابانی است، قطعاً تشویق و ترویج ازدواج موقت به سلامت جامعه کمکی نخواهد نمود، زیرا در جامعه ی ایران که نهاد خانواده از تعاریف خاص خود بر خوردار است اگر ما این راه را باز بگذاریم در حقیقت به مساله در شکل جدید رسمیت بخشیده ایم.

اگر روسپیگری را فروش تن در مقابل پول بدانیم، در ازدواج موقت همین امر با پشتوانه ی قانونی صورت می پذیرد و زمانی بر آن واقع می شود.

آیا واقعاً با این روش معضل حل می گردد یا معضلی بر معضلات جامعه اضافه می شود؟

افزایش زنان و دختران خیابانی واقعاً در ایران نهادینه خواهد شد؟

از آنجایی که کانالیزه کردن این زنان و دختران در مکان های خاصی نیز مطابق با ارزش های سنتی جامعه نمی باشد و به هر حال این زنان و دختران مطرود جامعه می باشند بر عهده ی مسئولان است که با توجه به ساختارهای جامعه با شیوه های روانشناسانه، جامعه شناسانه، و اخلاقی به حل این معضل بپردازند و راه حل هایی را ارائه دهند که با توجه به بافت جامعه ی ایران امکان تحقق آن وجود داشته باشد.

مسلماً این نکته حائز اهمیت می باشد که هیچ انحرافی به صورت صددرصد از جامعه ریشه کن نخواهد شد ولی کاهش آن حداقل به صورت معقول، در حفظ سلامت جامعه مؤثر است.

تولستوی می گوید: "در روح هر فرد مجرم بارقه ای از نور الهی وجود دارد که ممکن است او را به راه راست هدایت کند" به همین خاطر اصلاح مجرمان به شیوه ای که در جریان عادی زندگی اجتماعی قرار گیرند نیز دارای اهمیت است. درمان بیماری های اجتماعی بسیار مهم است چون این بیماری ها حالت مسری داشته و به سرعت در جامعه تسری می یابند و در زمان کوتاهی درصد زیادی از جامعه را آلوده می سازد و مهم تر از آن پیش گیری از این گونه بیماری ها می باشد، مسلماً هزینه ای که برای پیش گیری مورد استفاده قرار می گیرد بسیار کمتر از هزینه های درمان خواهد بود.

منابع:

[۱] <http://www.daadaar.com>

[۲] http://www.qomprisons.ir/farsi/news.php?news_id=۵۱۴۴۸

[۳] <http://zanestaaan.blogspot.com>

[۴] <http://assir.blogfa.com>

[۵] <http://www.qomprisons.ir>

[۶] <http://www.agahane.com>

[۷] [farsnews.ir](http://www.farsnews.ir). <http://www>

[۸] <http://www.irwomen.info/spip.php?article۶۵۵۷>

[۹] <http://www.sarmayeh.net/ShowNews.php?۶۶۷۸>

[۱۰] <http://www.۳۰mail.net>

[۱۱] <http://jomhouri.com/a/۰۵let/۰۰۵۰۵۷.php>

برگرفته از: ایران گلوبال

<http://www.iranglobal.info/I-G.php?mid=۲-۶۴۷۱۸>

ویژگی‌های جنسی در بزرگسالی

- تأثیر هورمون‌ها بر میل و برانگیختگی جنسی
- تأثیرات فرهنگی
- تأثیرات محیطی
- تفاوت‌های جنسیتی
- گرایش جنسی
- نظارت عصبی

هنگام رسیدن به بلوغ جنسی، که معمولاً بین ۱۱ تا ۱۴ سالگی است، تغییراتی در دستگاه‌های هورمونی بدن آغاز می‌شود. این تغییرات هم فرایندهای روانی مربوط به جنسیت را فعال می‌سازند و هم تحول ویژگی‌های جنسی - جسمانی از قبیل رویش مو و بزرگ شدن پستان‌ها را راه می‌اندازند. فرایند کنترل ترشح هورمون‌های جنسی در بزرگسالان از هیپوتالاموس سرچشمه می‌گیرد (شکل دستگاه هورمونی کارکرد جنسی). هیپوتالاموس مداری پسخوراندی (feedback loop) از عوامل اثرگذار فراهم می‌کند که نخست بر غده‌ی هیپوفیز، سپس بر بقیه بدن و در نهایت بار دیگر بر مغز اثر می‌گذارند. به این ترتیب، پیام‌های انعکاسی کارکرد جنسی، مداری را میان مغز و بدن فعال نگه‌می‌دارد.



در دوره‌ی بلوغ، هیپوتالاموس شروع به ترشح موادی شیمیایی به نام عوامل رها ساز گونادوتروپین (factors gonadotropin releasing) می‌کند و این مواد غده‌ی هیپوفیز را که درست زیر هیپوتالاموس قرار گرفته تحریک می‌کنند. کار غده‌ی هیپوفیز ترشح هورمون‌هایی به درون جریان خون است. این هورمون‌های جنسی، که گونادوتروپین نامیده می‌شوند، از طریق دستگاه گردش خون به غدد جنسی (تخمدان‌ها در زن و بیضه‌ها در مرد) می‌رسند که کارشان تولید سلول‌های تخمک یا اسپرم برای تولیدمثل جنسی است. هورمون‌های گونادوتروپین، غدد جنسی را فعال می‌کنند تا هورمون‌های جنسی‌شان را به جریان خون رها سازند.

در زنان، هیپوتالاموس عوامل رهاساز گونادوتروپین را در چرخه‌ای ماهانه رها می‌سازد که اوج و فرود آن تقریباً هر ۲۸ روز یکبار است. این امر هیپوفیز زنان را تحریک می‌کند که در چرخه‌ی ماهانه بر هورمون گونادوتروپین به اسامی هورمون محرک کیسک (فولیکول FSH - hormone follicle stimulating) و هورمون (زرده‌ساز luteinizing hormone - LH) ترشح کند. این هورمون‌ها تخمدان‌ها را فعال می‌سازند. هورمون محرک کیسک، تخمدان‌ها را به تولید کیسک تحریک می‌کند. کیسک خوشه‌ای از یاخته‌ها در داخل تخمدان‌ها است که امکان می‌دهد تخمک‌های بارور رشد کنند. وقتی کیسک به‌وجود آمد، شروع به ترشح هورمون زنانه‌ی استروژن می‌کند. استروژن به‌جریان خون وارد می‌شود و بر رشد جنسی بدن تأثیر می‌گذارد، و در بسیاری از گونه‌های جانوران، انگیزش جنسی را در مغز فعال می‌سازد. دومین هورمون گونادوتروپین، هورمون زرده‌ساز است که کمی بعد از هورمون محرک کیسک از هیپوفیز رها می‌شود. این هورمون موجب تخمک‌گذاری، یعنی رهاسازی تخمک رسیده از کیسک می‌شود. همزمان با رهاسازی تخمک، کیسک شروع به ترشح دومین هورمون زنانه، یعنی پروژسترون (progesterone) می‌کند که زهدان را آماده‌ی کشت تخمک رسیده می‌سازد، و در برخی گونه‌های جانداران، انگیزش جنسی را نیز در مغز فعال می‌سازد.

در مردان، هیپوتالاموس، عامل رهاساز گونادوتروپین را به‌جای یکبار در ماه، به‌صورت مداوم ترشح می‌کند. این امر سبب می‌شود هیپوفیز به‌طور مداوم هورمون گونادوتروپین به‌نام هورمون محرک یاخته‌ی میان بافتی (interstitial cell stimulating hormone - ICSH) به‌جریان خون رها سازد. ICSH سبب می‌شود بیضه‌ها یاخته‌های اسپرم بارور تولید کنند و ترشح هورمون‌های مردانه به‌نام آندروژن (androgen)، به‌ویژه تستوسترون را به‌نحو چشمگیری افزایش دهند. تستوسترون و دیگر آندروژن‌ها رشد ویژگی‌های جنسی مردانه را برمی‌انگیزند و در بیشتر گونه‌های جانوران با اثری که بر مغز دارند میل جنسی را فعال می‌سازند (در برخی گونه‌ها شکلی از پرخاشگری را نیز تسهیل می‌کنند).

• نظارت عصبی

مغز به یک معنی، اندام اصلی رفتار جنسی است، چون هم خاستگاه میل جنسی است و هم نظارت بر رفتار جنسی را برعهده دارد. در مورد آدمیان، عملکرد جنسی مغز تا نظارت بر افکار، تصورات و رویاهای جنسی گسترده است. در داخل خود مغز، هورمون‌های جنسی می‌توانند بر عملکرد عصبی افراد بزرگسال تأثیر بگذارند. در مورد همه پستانداران (از جمله آدمیان) در همان اوایل زندگی، و در برخی پستانداران در دوره‌ی بزرگسالی نیز، هورمون‌های جنسی می‌توانند بر رشد جسمانی و الگوهای ارتباطی نوروهای در حال رشد اثر بگذارند (بریدلاو، Breedlove، ۱۹۹۴).

دستگاه عصبی در سطوح مختلف با رفتار جنسی پیوند دارد^{۱۳}. در سطح نخاعی، مدارهای عصبی معینی بر حرکات جفت‌گیری نظارت دارند. در مردها این موارد شامل نعوظ، حرکت‌های لگن و انزال است. در مردانی که نخاع آنان بر اثر آسیب قطع شده و از برخی تحریکات حسی بدن خود آگاه نمی‌شوند، تمامی اعمال یاد شده می‌تواند به شکل بازتابی صورت گیرد. همین‌طور هم بررسی‌های بالینی زنان با آسیب نخاعی نشان می‌دهد که ترشحات مهبل در پاسخ به تحریک آلت جنسی و حرکت‌های لگن ممکن است کنترل مدارهای بازتاب عصبی نخاع باشد (اوفیر، ۱۹۸۲).

سطوح بالاتر مغز، خصوصاً هیپوتالاموس، شامل برخی دستگاه‌های عصبی است که نقش مهمی در جنبه‌های پیچیده‌تر رفتار جنسی دارند. برای مثال، می‌توان تعقیب جنسی و جفت‌گیری را در انواع جانداران نر و ماده از راه تحریک

^{۱۳}. جمله‌ی اول این بند به‌سبب ناهمخوانی با بقیه‌ی مطلب، با مختصر تغییر ترجمه شد. توضیح اینکه در این جمله از نقش هورمون‌های جنسی در دستگاه عصبی صحبت شده، در حالی که سراسر بند مربوط به نقش دستگاه عصبی در کنترل رفتار جنسی است - ویراستار متن فارسی.

برقی مناطقی از هیپوتالاموس به وجود آورد. حتی در مورد آدمیان گزارش شده است که تحریک مناطقی از مغز در حوالی هیپوتالاموس می‌تواند موجب برانگیختگی و میل جنسی شدید شود (Heath, ۱۹۷۲). برعکس، آسیب دیدن مناطقی از هیپوتالاموس می‌تواند رفتار جنسی بسیاری از گونه‌ها، از جمله آدمی را به کلی متوقف کند.

• تأثیرات محیطی

- تجربه‌های آغازین:

محیط نیز تأثیر بسیار بر رفتار جنسی بزرگسالان دارد. نمونه‌ای از این عوامل محیطی تجربه‌های آغازین زندگی است. تجربه، از مهمترین عوامل تعیین‌کننده رفتار جنسی بسیاری از پستانداران محسوب می‌شود.

- آزمایش‌هایی با میمون‌ها:

تجربه می‌تواند بر پاسخ‌های ویژه‌ی جنسی اثر بگذارد. برای نمونه، بچه‌میمون‌ها هنگام بازی با یکدیگر بسیاری از حالت‌های اندامی را که بعدها برای جفت‌گیری لازم دارند، نمایان می‌سازند. هنگام گلاویز شدن با همسالان خود، بچه‌میمون‌های نر به پشت حریف می‌چسبند و حرکاتی انجام می‌دهند که از عناصر رفتار جنسی بزرگسالان است. بچه‌میمون‌های ماده وقتی با هجوم بچه‌میمون نر تهدید می‌شوند، تسلیم می‌شوند و بی‌حرکت در وضعی مشابه حالتی قرار می‌گیرند که بعدها به‌هنگام جفت‌گیری برای تحمل وزن میمون نر لازم می‌شود. این واکنش‌های پیش‌رس جنسی، در همان اوائل زندگی در حدود ۶۰ روز پس از تولد نمایان شده و همراه با رشد میمون فراوان‌تر و ظریف‌تر می‌شود. ظهور این واکنش‌ها در آغاز زندگی این فکر را پیش می‌آورد که این‌ها پاسخ‌های فطری به محرک‌های اختصاصی هستند. کما اینکه تغییر و ظرافت یافتن آن‌ها از طریق تجربه، بیانگر آن است که یادگیری نیز در تکوین الگوی جنسی دوره‌ی بزرگسالی نقشی دارد.

تجربه بر جنبه‌های فردی رفتار جنسی نیز اثر می‌گذارد. میمون‌هایی که در انزوای نسبی بزرگ شده‌اند (در قفس‌های توری انفرادی که در آن‌ها می‌توانند میمون‌های دیگر را ببینند ولی نمی‌توانند با آن‌ها تماس داشته باشند) غالباً پس از بلوغ قادر به جفت‌گیری نیستند. این قبیل میمون‌های نر می‌توانند اعمال مکانیکی جنسی را انجام دهند: مثلاً به اندازه‌ی میمون‌های طبیعی تا حد انزال استمنای می‌کنند. اما وقتی به میمون ماده‌ای برمی‌خورند که از نظر جنسی پذیرا است، به‌نظر می‌رسد بلد نیستند بدن خود را در وضع مناسب برای جفت‌گیری قرار دهند. آن‌ها از لحاظ جنسی برانگیخته می‌شوند اما فقط بدون هدف به بدن خود یا بدن میمون‌های ماده چنگ می‌اندازند. مشکل آن‌ها نارسایی پاسخ‌های اختصاصی نیست. این میمون‌ها که مدتی در انزوا به‌سر برده‌اند، مشکلات اجتماعی یا عاطفی دارند: حتی در موقعیت‌های غیرجنسی، قادر به برقراری ارتباط با دیگر میمون‌ها نیستند، و ترس و گریز یا پرخاشگری شدید از خود نشان می‌دهند. ظاهراً رفتار طبیعی دگرجنس‌خواهی پستانداران نه فقط به هورمون‌ها و رشد پاسخ‌های اختصاصی جنسی، بلکه به پیوند عاطفی بین نر و ماده نیز وابسته است. این پیوند از نتایج جنبی تعامل با مادر و همگنان است که از آن طریق، بچه‌میمون یاد می‌گیرد اعتماد کند و بدون ترس از اینکه آسیب ببیند، قسمت‌های ظریف بدن خود را نمایان سازد، تماس جنسی با دیگر میمون‌ها را بپذیرد و از آن لذت ببرند، و از انگیزش کافی برای همنشینی با میمون‌های دیگر برخوردار شود (هارلو، ۱۹۷۱).

هر چند باید در تعمیم این یافته‌ها به رشد جنسی آدمی محتاط باشیم، مشاهدات بالینی نوزادان آدمی از همانندی‌هایی حکایت دارد. نخستین جوانه‌های احساس اعتماد و محبت در نوزاد آدمی، ریشه در رابطه گرم و محبت‌آمیز با مادر یا نخستین سرپرست کودک دارد. این اعتماد بنیادی، شرط اساسی تعامل رضایت‌بخش با همگنان است. روابط

محبت‌آمیز با سایر خردسالان نر و ماده نیز زمینه را برای صمیمیتی فراهم می‌آورد که لازمه‌ی جنسی در میان بزرگسالان است.

• تأثیر هورمون‌ها بر میل و برانگیختگی جنسی

هورمون‌ها چه نقشی در برانگیختگی و میل جنسی بزرگسالان برعهده دارند؟ در انواع دیگر موجودات، برانگیختگی جنسی رابطه‌ی تنگاتنگی با تغییرات سطح هورمونی دارد، اما در آدمیان نقش هورمون‌ها کمتر است. یکی از روش‌های سنجش دخالت هورمون‌ها در برانگیختگی جنسی، بررسی اثرات برداشتن غده‌های جنسی یعنی تخمدان‌ها یا بیضه‌ها است که غده‌برداری (gonadectomy) نامیده می‌شود (در مردها برداشتن بیضه‌ها اخته‌سازی - castration نام دارد). در پژوهش باگونه‌های پائین‌تر جانوری (از جمله موش‌ها و خوکچه‌های هندی)، اخته‌سازی به کاهش سریع و سرانجام به زوال فعالیت جنسی منجر می‌شود. البته پژوهش‌های کنترل شده در مورد آدمیان انجام نشده است. در عوض، روانشناسان به مشاهدات خود درباره‌ی مردانی تکیه می‌کنند که به بیماری‌های سخت (مثلاً سرطان بیضه) مبتلا هستند و تحت اخته‌سازی شیمیائی (با تزریق هورمون‌های مصنوعی برای متوقف ساختن مصرف آندروژن) قرار گرفته‌اند. این پژوهش‌ها عمدتاً نشان می‌دهند که در شرایط فوق بعضی مردها میل جنسی را از دست می‌دهند، در حالی که در برخی دیگر زندگی جنسی عادی ادامه می‌یابد (واکر، Walker، ۱۹۷۸؛ مانی، وایده کینگ، Weideking، واکر، و گین، Gain، ۱۹۷۶). به نظر می‌رسد آندروژن فقط در بعضی موارد بر میل جنسی اثر می‌گذارد.

راهی دیگر برای اندازه‌گیری دخالت هورمون‌ها در میل جنسی و برانگیختگی در مردها، بررسی رابطه نوسان مقدار هورمون با میل جنسی است. مثلاً، وقتی میزان ترشح تستوسترون در مردی زیاد باشد آیا او بیشتر احساس برانگیختگی جنسی می‌کند؟ در این مورد عقیده بر این است که میزان تستوسترون ممکن است تأثیری بر عملکرد جنسی مثلاً نعوظ نداشته باشد، اما میل جنسی را افزایش دهد. مثلاً به‌صورت تخیلات جنسی (دیویدسون، Davidson، ۱۹۸۸). اما به نظر می‌رسد تعیین کننده عمده میل جنسی در مردها، عوامل هیجانی باشد. مثلاً می‌بینیم که در مورد مردها (و نیز زنان)، شایع‌ترین علت کمبود میل جنسی در زوج‌های طالب درمان جنسی، تعارض‌های زناشوئی است (گلمن، Goleman، ۱۹۸۸).

میل جنسی زنان حتی کمتر از مردان تحت تأثیر هورمون‌ها است، در حالی که در غیرنخستی‌ها (nonprimates) رفتار جنسی ماده وابستگی زیادی به هورمون جنسی دارد. به‌جز آدمی، در همه‌ی جانوران برداشتن تخمدان‌ها منجر به قطع فعالیت جنسی می‌شود، به این معنا که ماده اخته از پذیرش نر باز می‌ایستد و معمولاً در مقابل پیشروی‌های جنسی او مقاومت می‌کند. در این میان تنها استثناء جنس مادینه‌ی آدمی است که پس از یائسگی (متوقف شدن کارکرد تخمدان‌ها) نیز در اغلب موارد میل جنسی او کاهش نمی‌یابد. در حقیقت، بعضی از زن‌ها پس از یائسگی علاقه‌ی بیشتری به رابطه جنسی نشان می‌دهند، شاید به این دلیل که دیگر بیمی از آبستنی ندارند. شواهدی حاکی از آن است که وجود مقدار ناچیزی از هورمون‌های جنسی در دستگاه گردش خون زنان، میل جنسی آنان را افزایش می‌دهد (شروین، Sherwin، ۱۹۸۸). اما مقدار لازم برای تحریک میل جنسی معمولاً چندان اندک است که در اکثر زنان بسیار بیشتر از آن تولید می‌شود و در نتیجه گمان می‌رود این عامل چندان تأثیری بر میل جنسی نداشته باشد.

بررسی‌هایی در زمینه رابطه‌ی نوسان هورمونی با برانگیختگی جنسی ماده‌ها در دوره‌ی پیش از یائسگی، نتایج مشابهی به‌دست داده است: تغییرات عادی هورمونی، نقشی اساسی در برانگیختگی جنسی جانوران دیگر دارد، اما نه در انسان‌ها. در پستانداران ماده، مقدار هورمون‌ها به‌صورت دوره‌ای همراه با تغییراتی در باروری حیوان، نوسان دارد. در بخش

اول چرخه‌ای باروری پستانداران (زمانی که تخمک‌ها برای باروری آماده می‌شود) تخمدان‌ها استروژن ترشح می‌کنند که زهدان برای پذیرش جنین آماده می‌سازد و ضمناً تمایل جنسی را برمی‌انگیزد. پس از آنکه تخمک‌گذاری انجام شد، هم پروژسترون ترشح می‌شود و هم استروژن ضمناً تمایل جنسی را برمی‌انگیزد. پس از آنکه تخمک‌گذاری انجام شد، هم پروژسترون ترشح می‌شود و هم استروژن. به دنبال این چرخه‌ی باروری یا گشن‌خواهی (فحل، *estrous eyele*)، تغییراتی در انگیزش جنسی بیشتر گونه‌های پستانداران روی می‌دهد. اکثر حیوان‌های ماده فقط در دوره‌ی تخمک‌گذاری پذیرای پیش‌روی‌های جنسی نر هستند، یعنی زمانی که میزان استروژن به بیشترین حد آن در طول چرخه می‌رسد، اما در میان نخستی‌ها فعالیت جنسی نر کمتر تحت‌تأثیر چرخه‌ی باروری (گشن‌خواهی) است. میمون‌ها، بوزینه‌ها و شمپانزه‌های ماده در هر زمانی طی این چرخه جفت‌گیری می‌کنند، هر چند بیشترین فعالیت جنسی باز هم در دوره‌ی تخمک‌گذاری دیده می‌شود. به نظر می‌رسد در زنان، میل و برانگیختگی جنسی به میزان بسیار کمتر تحت‌تأثیر دوره‌ی باروری بوده و بیشتر تحت‌تأثیر عوامل اجتماعی و عاطفی است.

به‌طور کلی از مهره‌داران پست به عالی، میزان نظارت هورمون‌ها بر رفتار جنسی بزرگسالان کاهش می‌یابد. با وجود این، حتی در آدمیان نیز به نظر می‌رسد برخی نظارت‌های هورمونی وجود داشته باشد که نمونه‌ای آن رابطه‌ی بین تستوسترون و میل جنسی در مردها است.

هورمون‌های جنسی، به‌ویژه آندروژن‌ها، در انگیزش جنسی دخالت دارند. این پدیده که به‌ویژه در مردان بارزتر است، نخستین پژوهشگران مسئله را به این ترتیب فرضیه سوق داد که ممکن است سطح آندروژن یا تستوسترون در مرد هم‌جنس‌خواه نسبت به مرد دگرجنس‌خواه، پائین‌تر باشد. اما این فرضیه تأیید نشد زیرا در بیشتر پژوهش‌ها در این زمینه تفاوتی بین دو گروه نبود، و در مواردی هم که به تفاوتی برخوردند معلوم شد نتوانسته‌اند اثر برخی عوامل کاهنده سطح آندروژن نظیر استرس یا مصرف تفریحی دارو را کنترل کنند. علاوه بر این، وقتی به مردهای هم‌جنس‌خواه تستوسترون داده شد، انگیزش جنسی آنان افزایش یافت (مثل همه‌ی مردها) اما گرایش جنسی آنان تغییر نکرد.

با توجه به نقش هورمون‌ها در رشد دوره‌ی جنینی، فرضیه‌ی هورمونی متفاوتی درباره‌ی گرایش جنسی مطرح شد. بر پایه‌ی پژوهشی با موش‌ها که نشان داده بود تستوسترون دوره‌ی جنینی مغز را 'نرینه' می‌سازد و بعدها بر پاسخ‌های جفت‌گیری شبه‌نرینه‌ی آنان اثر می‌گذارد، بعضی پژوهشگران این فرضیه را عنوان کردند که مردانی که در مرحله‌ی حساسی از رشد جنینی، سطح تستوسترون در آن‌ها جنین‌های مادینه‌ای که بیش از حد متعارف تستوسترون دریافت دارند احتمالاً در بزرگسالی اندکی گرایش هم‌جنس‌خواهانه خواهند داشت (الیس، *Ellis* و ایمس، *Ames*، ۱۹۸۷).

بررسی فرضیه‌های مربوط به اثر هورمون‌های پیش از تولد در آدمیان دشوار است، چون به‌علت خطاهای روش‌شناختی نمی‌توان براساس این قبیل بررسی‌ها به نتیجه‌گیری‌های قاطع دست زد (ادکینز - ریگان، *Adkins-Regan*، ۱۹۸۸؛ ارهارد و می‌یر - بالبورگ، *Meyer-Bahlburg*، ۱۹۸۱). برای مثال، در تحقیق معروفی، دخترانی که در دوره‌ی جنینی مقادیر بسیار زیاد تستوسترون دریافت کرده بودند، بررسی شدند. این دختران که با آلت تناسلی مبهم به دنیا آمده بودند، بلافاصله پس از تولد تحت جراحی قرار گرفته، و نقص‌شان اصلاح شده بود. در مصاحبه‌ای در اواسط دوره‌ی کودکی، گزارش دختران و مادرانشان حاکی از آن بود که این دختران بیشتر از دختران گروه گواه، رفتار پسرانه داشتند (مانی و ارهارد، ۱۹۷۲) و در اوایل بزرگسالی تخیلات جنسی بیشتری در ارتباط با هم‌جنسان خود گزارش می‌کردند (مانی، شوارتز و لوویس، ۱۹۸۴). در تفسیر این نتایج غالباً گفته می‌شود که تستوسترون مغز دختران را در دوره‌ی جنینی 'نرینه' ساخته بود.

نتایج فوق را به گونه دیگری نیز می‌توان تفسیر کرد. برای مثال، این دختران تحت درمان با کورتیزون نیز بودند و این خود می‌توانست آنان را از نظر جسمانی فعال‌تر، و در نتیجه، پسرانه‌تر سازد. این امر ممکن است بر تعامل آنان با دیگر دختران، پسران، و بزرگسالان تأثیر گذاشته و احتمالاً سبب شده باشد دیگران نیز با آنان به گونه‌ی دیگری رفتار کنند. به این علت و دلایل دیگر، نمی‌توان گفت نتایج این بررسی حاکی از پیوند مستقیم بین هورمون‌های پیش از تولد و گرایش‌های جنسی در دوره‌ی بزرگسالی است.

مشکلات روش‌شناختی مشابهی نیز، تفسیر دیگر یافته‌های مربوط به فرضیه‌های هورمونی پیش از تولد را مشکل می‌سازد. برای مثال، گزارش شده بود که هیپوتالاموس مردان هم‌جنس‌خواه از نظر ساختاری تفاوت مختصری با مردان دگرجنس‌خواه دارد (له‌وی، LeVay، ۱۹۹۳، ۱۹۹۱). همان‌طور که قبلاً گفتیم هیپوتالاموس بخشی از مغز است که رابطه‌ی نزدیکی با هورمون‌های جنسی و رفتار جنسی دارد. اما یافته‌ی فوق از بررسی مغز مردانی به‌دست آمده بود که همه بر اثر ابتلا به ایدز مرده بودند، در حالی‌که در مورد بیشتر افراد گروه گواه - مردان دگرجنس‌خواه - چنین نبود. ما نمی‌دانیم که فرایند بیماری ایدز بر کالبدشناسی اثر می‌گذارد یا نه، اما شواهدی حاکی از آن است که ایدز احتمالاً تفاوت‌های ساختاری ایجاد نمی‌کند (له‌وی، ۱۹۹۳).

• تأثیرات فرهنگی

تأثیرات فرهنگی، طبقه دیگری از عوامل محیطی هستند که بر تجلی میل جنسی تأثیر می‌گذارند. برخلاف دیگر نخستین‌ها، فرهنگ در تعیین رفتار جنسی انسان تأثیر قطعی دارد.

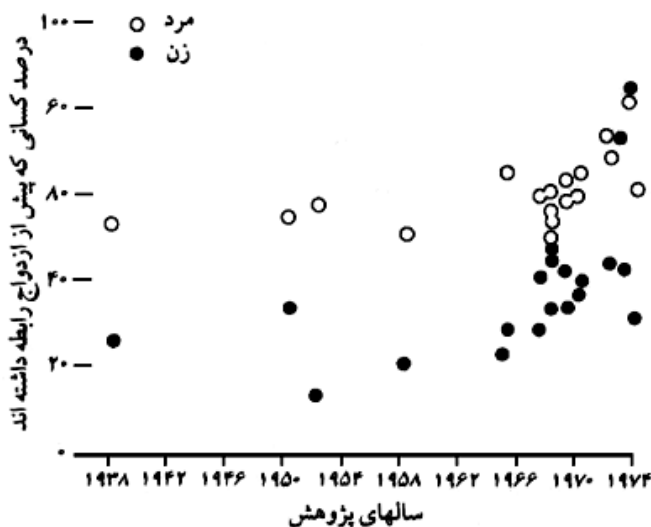
فعالیت‌های جنسی در فرهنگ‌های مختلف. هر جامعه برای رفتارهای جنسی محدودیت‌هایی تعیین می‌کند. برای مثال، زنا با محارم (یعنی رابطه جنسی بین افراد خانواده) تقریباً در تمام فرهنگ‌ها منع شده است. جنبه‌های دیگری از رفتار جنسی، مثلاً فعالیت جنسی در میان کودکان، هم‌جنس‌خواهی، استمناء و رابطه جنسی قبل از ازدواج، به درجات گوناگون در جوامع مختلف مجاز شناخته می‌شوند. مردم‌شناسان در فرهنگ‌های نانویسا (preliterate) به انواع فعالیت‌های جنسی مجاز برخورده‌اند. برخی از جامعه‌های بسیار آسان‌گیر کودکان خود را به خودانگیزی و انواع بازی‌های جنسی ترغیب می‌کنند و به آن‌ها اجازه می‌دهند اعمال جنسی بزرگسالان را تماشا کنند. مثلاً در قبیله‌ی چهوا (Chew) در افریقا، اعتقاد بر این است که اگر کودکان تمرینات جنسی نداشته باشند، قادر نخواهند بود در آینده تولیدمثل کنند. در قبیله‌ی سامبیا (Sambia) در گینه جدید دوجنسی بودن نهادینه شده است، به این معنی که از زمان پیش از بلوغ تا زمان ازدواج، هر پسری با مردان دیگر زندگی می‌کند و به هم‌جنس‌بازی می‌پردازد (هرت، Herdt، ۱۹۸۴).

در مقابل، در جوامع بسیار سخت‌گیر سعی می‌شود رفتار جنسی دوره‌ی پیش‌نوجوانی کنترل شود و کودکان از موضوعات جنسی بی‌خبر بمانند. در کونای (Cuna) آمریکای جنوبی معتقد هستند که کودکان تا هنگام ازدواج باید در زمینه موضوعات جنسی در جهل مطلق باشند و حتی به کودکان اجازه نمی‌دهند زاییدن حیوان‌ها را تماشا کنند.

تغییرات رفتار جنسی در ایالات متحده. هر چند شیوه‌ی معمول برای بررسی تفاوت‌های فرهنگی این است که درباره روش‌های مرسوم در کشورهای مختلف کندوکاو شود، اما می‌توان به بررسی آن دسته از تغییرات فرهنگی نیز پرداخت که در کشور معینی روی می‌دهد. در این زمینه، در فاصله سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ در ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای غربی تغییراتی صورت گرفته است. در دو دهه‌ی ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، ایالات متحده آمریکا و بیشتر کشورهای غربی دیگر در مسائل جنسی به‌عنوان اجتماعات سخت‌گیر شناخته می‌شدند، و بنا به سنت، وجود رابطه‌ی جنسی قبل از بلوغ در جوامع غربی یا انکار می‌شد و یا نادیده گرفته می‌شد. رابطه‌ی زناشوئی یگانه رابطه‌ی جنسی مشروع به حساب

می‌آمد و دیگر تجلیات جنسی (فعالیت‌های همجنس‌خواهانه، رابطه‌ی جنسی مشروع و رابطه‌ی خارج از چارچوب زناشویی) به طور کلی مورد نکوهش و غالباً غیرقانونی بود. البته بسیاری از مردم این جوامع به‌چنین فعالیت‌هایی می‌پرداختند که اغلب با احساس شرمساری همراه بود.

با گذشت زمان، فعالیت‌های جنسی کمتر محدود شد. مثلاً رابطه‌ی جنسی قبل از ازدواج فراوان‌تر پذیرفتنی‌تر شد. از میان دانشجویان آمریکائی که در دهه‌ی ۱۹۴۰ با آنان مصاحبه شد، ۲۷ درصد زنان و ۴۹ درصد مردان قبل از رسیدن به ۲۱ سالگی، رابطه‌ی جنسی قبل از ازدواج را تجربه کرده بودند (کینزی، Kinsey، پومروی، Pomeroy، مارتین، Martin و گبهارد Gebhard، ۱۹۵۳؛ پومروی و مارتین، ۱۹۴۸). در مقایسه با ارقام فوق، در بررسی‌های متعدد دیگری که در گروه‌های دانشجویی در دهه‌ی ۱۹۷۰ صورت گرفت، رقم ۴۰ تا ۸۰ درصد برای هر دو جنس به‌دست آمد (تاوریس، Tavis و ساد، Sadd، ۱۹۷۷؛ هانت، ۱۹۷۴). در چند دهه‌ی گذشته شاهد گرایش تدریجی به شروع رابطه‌ی جنسی در سنین پایین‌تر بوده‌ایم. تقریباً ۵۰ درصد از هر دو جنس گزارش کرده‌اند که در سنین ۱۶-۱۷ سالگی رابطه‌ی جنسی داشته‌اند (لومان، Laumann، گانیون، Gagnon، مایکل، Micheal و مایکلز، Michaels، ۱۹۹۴). شکل موارد آمیزش جنسی در دوره‌ی پیش از ازدواج میزان آمیزش جنسی قبل از ازدواج را در یک دوره ۳۵ ساله نشان می‌دهد. توجه داشته باشید که رفتار جنسی در میان زنان بیشتر از مردان تغییر یافته است و بزرگترین تغییر در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ رخ داده است. این تغییرات، بسیاری از ناظران صحنه‌ی اجتماعی را در دهه ۱۹۷۰ به این نتیجه رساند که انقلابی جنسی روی داده است.



امروزه، به‌نظر می‌رسد انقلاب جنسی تحت‌تأثیر ترس از انتقال بیماری‌ها از راه جنسی، به‌خصوص نشانگان نقص ایمنی اکتسابی (AIDS - Acquired Immune Deficiency Syndrome) یا ایدز، تا حدودی مهار شده است. به‌علاوه، انقلاب همیشه ممکن است بر رفتار بیش از عواطف تأثیر بگذارد. در مصاحبه با دانشجویان آمریکائی متأهل در دهه‌ی ۱۹۷۰، فقط ۲۰ درصد آن‌ها رابطه‌ی جنسی بین‌آشنایان اتفاقی را قابل قبول می‌دانستند (پپلاو، Peplau، رابین و هیل، ۱۹۷۷). در روند مشابهی، اگر چه زنان از حیث رفتار جنسی به‌مردان شبیه‌تر می‌شوند، تفاوت آنان با مردها از لحاظ برخی نگرش‌های عمده نسبت به رابطه‌ی جنسی قبل از ازدواج، همچنان محفوظ مانده است. اکثر زنان، قبل از ازدواج فقط با یکی دو نفر که از نظر عاطفی با آنان نزدیک هستند، رابطه برقرار می‌کنند. برعکس به‌نظر می‌رسد مردان

گرایش بیشتری به چنین روابطی دارند (لومان و همکاران، ۱۹۹۴). با این حال، در یک دوره ۵ ساله، اکثر افراد هر دو جنس ظاهراً بیش از یک همدم جنسی نداشتند (لومان، ۱۹۹۴).

• تفاوت‌های جنسیتی

بررسی افراد دگرجنس خواه نشان داده است که مردان و زنان جوان در مسائل جنسی نگرش‌های متفاوت دارند و به احتمال بیشتر، زنان بیشتر از مردان رابطه‌ی جنسی را جزئی از رابطه‌ی عاشقانه می‌بینند. در همین زمینه، تفاوت‌های مشهود بین مردان و زنان از لحاظ نوع حوادث منجر به حسادت جنسی عبارت بوده‌اند از بی‌وفایی عاطفی یا بی‌وفایی جنسی. خواه براساس گزارش‌های خود افراد قضاوت کنیم یا براساس واکنش‌های خودمختار آن‌ها (از قبیل تعداد ضربان قلب) زنان از بی‌وفایی عاطفی (یعنی این احتمال که همدم‌شان رابطه‌ی عاشقان‌های با کس دیگری داشته باشد)، بیشتر ناراحت می‌شوند تا بی‌وفایی جنسی. در مقابل، مردان نسبت به بی‌وفایی جنسی همدم خود صرف‌نظر از ماهیت ارتباط عاطفی آن، واکنش شدیدتری نشان می‌دهند (باس، Buss، لارسن، Larsen، وستن، Westen و سملرات، Semmelroth، ۱۹۹۲). تفاوت بین دو جنس، هم در رفتار و هم در نگرش نمایان است. به نظر می‌رسد زنان اگر درگیر رابطه‌های جنسی قبل از ازدواج شوند، در مقایسه با مردان با افراد معدودی چنین رابطه‌ای برقرار می‌کنند. تفاوت بین الگوهای رفتار جنسی مردان و زنان، صرف‌نظر از نوع گرایش جنسی آن‌ها پایدار می‌ماند. برای مثال، دفعات رابطه‌ی جنسی در زنان همجنس‌خواه کمتر است تا زنان دگرجنس‌خواه. در حالی که زوج‌های همجنس‌خواه نر بیش از زوج‌های دگرجنس‌خواه فعالیت جنسی دارند. چنین تفاوت‌هایی ممکن است حاکی از وجود پیوستاری از ویژگی‌های نوعی زنانه تا مردان باشد (باس، ۱۹۹۴).

• گرایش جنسی

مقصود از گرایش جنسی این است که شخص از لحاظ جنسی تا چه اندازه مجذوب افراد همجنس یا دگرجنس با خود می‌شود. بیشتر دانشمندان علوم رفتاری، همانند آلفرد کینزی، پیشگام پژوهش‌های جنسی در دهه‌ی ۱۹۴۰، گرایش جنسی را پیوستاری از همجنس‌خواهی محض تا دگرجنس‌خواهی محض می‌بینند. برای مثال در مقیاس ۷ درجه‌ای کینزی، کسانی که فقط مجذوب افراد جنس مخالف می‌شوند و از لحاظ جنسی فقط با چنین افراد آمیزش دارند در انتها همجنس‌خواهی این پیوستار قرار می‌گیرند (طبقه‌ی صفر)، و کسانی هم که منحصراً مجذوب افراد همجنس خود شده و فقط مایل به رابطه‌ی جنسی با این افراد هستند، در انتها همجنس‌خواهی (طبقه‌ی ۶) این پیوستار قرار دارند. افرادی که در طبقه‌ی ۲ تا ۴ جای دارند غالباً به عنوان دو جنس‌خواه محسوب می‌شوند.

چنین روشی مسئله را بیش از حد ساده جلوه می‌دهد، چون گرایش جنسی شامل مؤلفه‌های متمایز گوناگونی است مانند کشش شهوانی یا میل جنسی، رفتار جنسی، جاذبه‌ی عاشقانه، و ارزیابی خود به‌عنوان دگرجنس‌خواه، همجنس‌خواه، یا دوجنس‌خواه. چندان هم غیرعادی نیست که فردی از لحاظ مؤلفه‌های گوناگون در نقاط مختلف این مقیاس قرار گیرد. برای مثال، بسیاری از کسانی که از نظر جنسی مجذوب همجنسان خود می‌شوند ممکن است هرگز درگیر رفتارهای همجنس‌گرایانه نشوند، و بسیاری دیگر که تجارب همجنس‌گرا داشته‌اند خود را همجنس‌گرا یا دوجنس‌گرا ندانند. مسئله وقتی پیچیده‌تر می‌شود که با گذشت زمان از لحاظ مؤلفه‌های گرایش جنسی تغییر وضعیت دهند.

• فراوانی گرایش‌های جنسی گوناگون

در زمینه‌یابی تازه‌ای درباره‌ی مسائل جنسی در ایالات متحده ۱/۱۰ درصد از مردان بزرگسال و ۶/۸ درصد زنان بزرگسال حداقل یکی از وضعیت‌های زیر را در مورد خود صادق دانستند: ۱. اخیراً "بیشتر" یا "فقط" به همجنسان خود

گرایش پیدا کرده‌اند؛ ۲. رابطه جنسی با هم جنس را "تا حدودی" یا "بسیار" جذاب یافته‌اند؛ ۳. از ۱۸ سالگی درگیر رابطه‌ی جنسی با هم جنس خود بوده‌اند (لومان، گانیون، مایکل و مایکلز، ۱۹۹۴). این ارقام در حد درصد مردمانی است که گزارش کرده‌اند چه دست هستند (حدود ۸ درصد). در مورد هویت شخصی، ۸/۲ درصد مردان و ۴/۱ درصد زنان خود را هم جنس خواه یا هر دو جنس خواه می‌دانند - در حد درصدی از مردم ایالات متحده که خود را یهودی می‌دانند (۲ تا ۳ درصد).

•ارتباط با کودکی

به قول پژوهشگران بررسی بالا، این درصدها برآورد کمینه‌ای از ارقام واقعی به دست می‌دهند، زیرا بسیاری از مردم اکراه دارند به وجود امیال و رفتارهایی در خود اذعان کنند که عده‌ای آن‌ها را بیمارگونه و غیراخلاقی می‌دانند. این مسئله در زمینه‌یابی فوق، حادثه هم بود، چون با افراد در منزلشان مصاحبه می‌شد و حفظ حالت محرمانه هم همیشه امکان نداشت تا جایی که در ۲۰ درصد مصاحبه‌ها، دیگر افراد خانواده و حتی کودکان نیز حضور داشتند. بهترین شواهد در زمینه‌ی تأثیر تجربه‌های آغازین زندگی، حاصل مصاحبه با حدود ۱۰۰۰ مردن و زن هم جنس خواه و ۵۰۰ مرد و زن دگر جنس خواه است که در ناحیه‌ی خلیج سانفرانسیسکو زندگی می‌کردند (بل، وانپیرگ، Weinberg و هم‌اسمیت، Hammersimth, ۱۹۸۱a).

این پژوهش فقط یکی از عوامل اساسی را که پیش‌بینی کننده‌ی گرایش‌های هم جنس خواهی در بزرگسالان مرد و زن آشکار ساخت: ناهمنوائی جنسیتی در دوره‌ی کودکی. همان‌طور که جدول ناهمنوائی جنسیتی در کودکی نشان می‌دهد، وقتی از این افراد سؤال شد که در دوره‌ی کودکی از چه نوع فعالیت‌هایی لذت برده یا لذت نبرده‌اند، زنان و مردان هم جنس خواه در مقایسه با زنان و مردان دگر جنس خواه گزارش کردند که از فعالیت‌های ویژه‌ی جنس خود کمتر و از فعالیت‌های خاص جنس مخالف بیشتر لذت برده‌اند. همچنین معلوم شد مردان و زنان هم جنس خواه کمتر از گروه دیگر در کودکی خصوصیات مردان (در مودر مردان) یا زنانه (در مورد زنان) داشته‌اند. علاوه بر این ناهمنوائی جنسیتی^{۱۴}، مردان و زنان هم جنس خواه در کودکی گرایش بیشتری داشتند به اینکه دوستان خود را از میان افراد جنس مخالف برگزینند.

۱۴. در سراسر این فصل واژه 'جنسی' در برابر واژه‌ی انگلیسی 'sexual'، واژه‌های 'جنسیت' و 'جنسیتی' در برابر واژه انگلیسی 'gender' به کار رفته است - ویراستار متن فارسی.

• جدول ناهمنوائی جنسیتی در کودکی

| مردان همجنس خواه | زنان همجنس خواه | مردان دگرجنس خواه | زنان دگرجنس خواه |
|---------------------|--------------------|----------------------|---------------------|
| ۳۷٪ | ۸۱٪ | ۹۰٪ | ۶۱٪ |
| ۴۸٪ | ۳۷٪ | ۱۱٪ | ۸۵٪ |
| ۴۴٪ | ۲۰٪ | ۹۲٪ | ۷۶٪ |
| ۴۲٪ | ۶۰٪ | ۱۳٪ | ۴۰٪ |

در یک بررسی گسترده، مردان و زنان همجنس خواه بیش از مردان و زنان دگرجنس خواه، گزارش کردند که در طول دوران کودکی تجربه ناهمنوائی جنسیتی داشته‌اند. (برگرفته از بل، واینبرگ و همراهم، ۱۹۸۱b)

در جدول ناهمنوائی جنسیتی در کودکی به دو نکته‌ی حائز اهمیت برمی‌خوریم: نخست اینکه یافته‌ها هم بسیار روشن و هم در مورد مردان و زنان به‌طور یکسان صادق هستند: فقط حدود ۳۷ درصد مردان و زنان همجنس خواه از فعالیت‌های ویژه‌ی جنس خود در دوره‌ی کودکی لذت برده بودند، در حالی که رقم مشابه برای افراد دگرجنس خواه ۸۵ تا ۹۰ درصد بود. در واقع، مردان همجنس خواه از فعالیت‌های خاص پسران (از قبیل فوتبال و بیسبال) کمتر از زنان دگرجنس خواه لذت برده بودند. دوم اینکه به‌رغم گویا بودن یافته‌ها، باز هم به استثنای فراوانی برمی‌خوریم. البته، ۴۴ درصد مردان همجنس خواه در مقایسه با ۹۲ درصد مردان دگرجنس خواه گزارش کردند که در دوره‌ی کودکی حالت مردانه داشتند. اینکه ناهمنوائی هویت جنسیتی در دوره‌ی کودکی توان پیش‌بینی همجنس‌خواهی در دوره‌ی بزرگسالی را دارد در چند بررسی دیگر نیز تأیید شده است (بیل، Bailey، و زاگر، Zucker، ۱۹۹۵)، از جمله بررسی‌هایی که در آن‌ها گروهی پسر ناهمنوا از لحاظ جنسیتی انتخاب و تا مرحله‌ی بزرگسالی پیگیری شده‌اند (زاگر، ۱۹۹۰؛ گرین، ۱۹۸۷).

علاوه بر یافته‌هایی در زمینه‌ی ناهمنوائی جنسیتی، بررسی خلیج سانفرانسیسکو یافته‌های منفی مهمی نیز داشت که بر نظریه‌های رایج درباره‌ی پیش‌بینی‌های گرایش به همجنس‌خواهی سایه‌ی تردید می‌افکند. اینک مثال‌ها:

- همانندسازی شخص با والد غیرهمجنس خود در جریان رشد، تأثیر شایان توجهی در همجنس خواه یا دگرجنس خواه بودن وی ندارد. این یافته مابین با نظریه روانکاو فروید و دیگر نظریه‌های مبتنی بر نظام روان‌پویشی خانواده در دوره‌ی کودکی است. درست است که طبق پیش‌بینی مکتب روانکاو، مردان همجنس خواه در مقایسه با مردان دگرجنس خواه، رابطه‌ی ضعیف‌تری با پدر خود گزارش می‌کنند، اما این مطلب در مورد زنان همجنس خواه در مقایسه با زنان دگرجنس خواه نیز صادق بود. به‌علاوه، یافته‌ها حاکی از آن است که رابطه‌ی ضعیف پدر - فرزندی تعیین‌کننده‌ی همجنس‌خواهی فرزند نیست، بلکه خود ناشی از این است که پدر، کودکی را که ناهمنوائی جنسیتی نشان دهد، دوست ندارد، به‌ویژه پسری را که رفتار زنانه داشته باشد. پدران کمتر از مادران در مورد ناهمنوائی جنسیتی اغماض می‌کنند.

- در اینکه نخستین تجربه‌ی جنسی شاخص با همجنس خود بوده باشد یا نه تفاوتی بین مردان و زنان همجنس‌خواه با دگرجنس‌خواه دیده نشد. به‌علاوه، همجنس‌خواهان از تجربه‌های دگرجنس‌خواهانه در سال‌های کودکی و نوجوانی نه بی‌بهره‌اند و نه چنین تجاربی را نامطبوع یافته بودند.

- گرایش جنسی معمولاً در نوجوانی شکل می‌گیرد، هرچند نوجوانان هنوز از نظر گرایش جنسی فعال نشده باشد. مردان و زنان همجنس‌خواه نوعاً سه سال پیش از اولین فعالیت همجنس‌خواهی "پیشرفته" خود، معمولاً مجذوب فردی از همجنسان خود می‌شوند.

دو یافته‌ی فوق حاکی از آنند که به‌طور کلی، نه فعالیت‌های همجنس‌خواهی بلکه احساسات همجنس‌خواهی است که نقش قطعی در گرایش همجنس‌خواهی در بزرگسالی دارد. بر مبنای این دو یافته هرگونه نظریه‌ی یادگیری رفتاری در توجیه گرایش جنسی مردود شناخته می‌شود، از جمله این اعتقاد رایج عامیانه که همجنس‌خواه شدن معلول، "اغواشدن" توسط فردی همجنس، یا والد، معلم، یا فردی دوست‌داشتنی و همجنس‌خواه است. داده‌های بین فرهنگی نیز با این نتیجه‌گیری ما هماهنگ است. برای مثال، در فرهنگ مردم سامبیا در گینه نو، تمامی پسرها، پیش از بلوغ تا اواخر نوجوانی، صرفاً به فعالیت‌های همجنس‌خواهانه می‌پردازند. اما در این مرحله، همگی ازدواج می‌کنند و افرادی کاملاً دگرجنس‌خواه می‌شوند (هرت، ۱۹۸۷، ۱۹۸۴).

نکته‌ی آخر اینکه تمامی بررسی‌ها حاکی از آن است که گرایش جنسی، نوعی انتخاب شخصی نیست. مرد و زن همجنس‌خواه شخصاً این راه را بر نمی‌انگیزند تا احساس جنسی نسبت به افراد همجنس خود داشته باشد، کما اینکه دگرجنس‌خواه نیز احساس مثبت نسبت به جنس مخالف را شخصاً انتخاب نمی‌کند. در این مورد دانشمندان علوم رفتاری و در میزان تأثیر طبیعت یا تربیت اختلاف نظر دارند و بحث بر سر این است که تعیین‌کننده‌های اصلی گرایش جنسی، در عوامل زیست‌شناختی ریشه دارند یا در تجربه. اما عامه‌ی مردم به خطا این سؤال را به این صورت مطرح می‌کنند که آیا گرایش جنسی را متغیّرهای خارج از کنترل فرد تعیین می‌کنند یا فرد در انتخاب آن آزاد است، واضح است که این سؤال همان سؤال قبلی نیست.

از آنجا که نتایج بررسی سانفرانسیسکو عملاً بر تمامی نظریه‌های مدعی تبیین همجنس‌خواهی برپایه‌ی تجارب کودکی یا نوجوانی خط بطلان کشید، پژوهشگران این نظر را پیش کشیدند که بنیان ناهمنوائی جنسیتی در دوره‌ی کودکی و همچنین گرایش به همجنس‌خواهی در بزرگسالی را احتمالاً باید در زیست‌شناختی ساخت فطری پیش از تولد فرد جستجو کرد. اینک به این مطلب می‌پردازیم.

• ژن‌ها

برخلاف ابهامی که در شواهد هورمونی به‌چشم می‌خورد، در مورد پیوند بین عوامل ژنتیکی و گرایش همجنس‌خواهی بزرگسالان، شکی باقی نمانده است، هرچند که در تفسیر آن اختلاف نظر هست. گویاترین شواهد در این زمینه از بررسی دوقلوهای همسان و دوقلوهای ناهمسان به‌دست آمده است. در دوقلوهای همسان تمامی ژن‌ها همانند هستند. در حالی که در دوقلوهای ناهمسان درست مثل خواهرها و برادرها، فقط در حدود نیمی از ژن‌ها همانند هستند. به‌همان میزان که دوقلوهای همسان از لحاظ صفت معینی بیش از دوقلوهای ناهمسان شبیه هم باشند، به همان نسبت آن صفت بیشتر مبنای ژنتیکی یا ارثی دارد (به فرض اینکه بتواند اثر سایر عوامل نظیر رفتار متفاوت والدین با دوقلوهای همسان و غیرهمسان را قابل اغماض دانست).

در پژوهشی با برادر همسان مرد همجنس‌خواه، معلوم شد ۵۲ درصد آنان در مقایسه با ۲۲ درصد برادران دوقلوهای ناهمسان، گرایش همجنس‌خواهی دارند (بیلی و پیلارد، Pillard, ۱۹۹۱). در پژوهش مشابهی با زنان همجنس‌خواه، ۴۸ درصد خواهرخوانده‌های این زنان همجنس‌خواه بودند، و این دلیل دیگری در تأیید اثر عامل ژنتیکی است (بیلی، پیلارد، نیل، Neal، و آگی، Agyei, ۱۹۹۳). نکته ی آخر اینکه مقایسه ۱۱۴ خانواده‌ی مردان همجنس‌خواه همراه با نتایج تحلیل کروموزومی ۴۰ خانواده که در آن‌ها فقط دو برادر همجنس‌خواه وجود داشت، شواهدی حاکی از وجود علائم ژنتیکی همجنس‌خواهی در کروموزوم X (کروموزومی که مرد از مادرش دریافت می‌کند) به‌دست آمد. بنابراین، مردان همجنس‌خواه از تبار مادری بیش از تبار پدری بستگان همجنس‌خواه داشتند (هامر، Hamer، و کپلند، Copeland, ۱۹۹۴؛ هامر و همکاران، ۱۹۹۳).

"یک مرد باش!"

استیون بوتکین

برگردان: علی عبدی

با آن که مدت‌هاست ما به دروغ‌های پشت این سه کلمه پی برده‌ایم، اما پژواک صدای این عبارت کماکان در زندگی ما طنین انداز و تأثیرگذار است. به طنین این عبارت سه کلمه‌ای و پیام نهفته در آن گوش کنید: هم نویدبخش است و هم تهدیدآمیز.

یک مرد باش!

اگر بتوانیم به این هدف دست پیدا کنیم نوید دستیابی به قدرت، غرور، اطمینان، برتری، کنترل بر دیگران و آسیب‌ناپذیری به ما داده می‌شود. اما اگر شبیه آن‌چه که از ما انتظار می‌رود نباشیم و نتوانیم موفق شویم یا خود را به خوبی نشان دهیم، با انزوا، شرمساری، بد رفتاری و خشونت تهدید می‌شویم.

اما «مرد بودن» به چه معناست؟ من طی چند سال از گروه‌های مختلفی از مردم پرسیدم که وقتی این عبارت را می‌شنوند چه چیزی به ذهن‌شان خطور می‌کند. پاسخ‌هایی که مردان و زنان در همه‌ی بازه‌های سنی دادند به شکل وحشت‌آوری یکسان بود و همه می‌دانستند که برای پسرها یا مردهایی که داخل این «جعبه» نمی‌گنجند چه اتفاقی می‌افتد.

مرد همجنسگرایی که توسط مردان دیگر مورد خشونت قرار می‌گیرد و یا به قتل می‌رسد تنها یکی از نمونه‌های فاجعه‌بار است.

اکثر ما مردان نمونه‌های مشابهی را از خشونت علیه مردانی که رفتارهایشان داخل جعبه نمی‌گنجد سراغ داریم که اگر به مرگ آن مردان هم منتهی نشده باشد اثرات مخرب روانی طولانی مدتی بر آن‌ها برجای گذاشته است. ما حیاط‌های مدرسه و گوشه خیابان و خانه‌هایمان را به یاد داریم که اثباتِ برخوردار بودن از حد «قابل قبولی» از مردانگی به هم‌کلاسی‌ها و خانواده‌مان، موضوع همیشگی زندگی روزانه‌مان بود. ما یاد گرفتیم که هر گونه عدم سازگاری با قواعد این مردانگی، احتمال آنکه هدف تمسخر و بی‌رحمی قرار بگیریم را افزایش می‌دهد و فراگرفتیم که تا حدی که بتوانیم «مرد باشیم» امکان برخورداری از اعتبار و امتیاز، و قدرت و کنترل وجود دارد.

با این حال می‌دانیم که واقعاً توانایی و شانس برآورده کردن این استاندارد غیرممکن و غیرانسانی که اجازه بروز ناراحتی و ترس و شکست را به ما نمی‌دهد در هیچ کدام از بازه‌های زندگی، مخصوصاً در دوران کودکی، وجود ندارد. ما مردان در همه بازه‌های زندگی گاهی اوقات ناراحت می‌شویم، می‌ترسیم و یا آسیب می‌بینیم. ما گاهی می‌خواهیم برای دستیابی به آرامش گریه کنیم. در نتیجه اگر در دوران کودکی احساس امنیت می‌کردیم ممکن بود در پاسخ به دستور «یک مرد باش» پاسخ سراسر است بدهیم که: «اما من یک مرد نیستم.»

اما بیان حقیقت همیشه بی‌خطر نیست. در نتیجه ما تمرین کردیم که رفتارهای ناسازگار با مرد بودن و رفتارهایی که در جعبه‌ی رفتارهای مردانه نمی‌گنجد را پنهان کنیم یا به حداقل برسانیم چرا که به ما گفته شده بود که در غیر این صورت مرد نیستیم. نحوه‌ی لباس پوشیدن ما، راه رفتن، صحبت کردن، استفاده از دست‌ها، بیان احساسات، ارتباط با دیگر مردان و صحبت و رفتار با زنان، همه به دقت موشکافی می‌شدند تا یک وقت از نسخه‌های تجویز شده برای مردان سرپیچی نکنیم. ما نمی‌خواستیم تنها شویم و یا به خاطر متفاوت بودن شرمگین باشیم. در نتیجه بخشهایی از احساسات

و رفتارهای خود را انکار کردیم تا احساس امنیت کنیم و در فرهنگ مسلطی پذیرفته شویم که از ما یک خواسته داشت: «یک مرد باش!»

آیا ما مردان می‌توانیم امروز به یکدیگر ببیونددیم و فرهنگی را بیافرینیم که بخش‌هایی از وجودمان را که انکار یا پنهان کرده‌ایم دوباره متولد کنیم؟ آیا می‌توانیم بر ترس خود غلبه کنیم و صورت‌های خجالت‌زده و خندان مردان دیگری را که به ما پیوسته‌اند ببینیم و خود را به یاد آوریم؟ اگر ما در کنار یکدیگر شجاعت ایستادن و مواجه شدن با فرهنگ مسلط را داشته باشیم و با اراده و غرور بگوییم که ما نمی‌خواهیم یک مرد باشیم چه معنایی می‌دهد؟ آیا می‌توانیم جعبه سفت و سخت جنسیتی را به چالش بگیریم؟ اگر بتوانیم جامعه‌ای را شکل دهیم که در آن احساس امنیت کنیم و هر نوع رفتار ما که با قواعد جنسیتی ناسازگار است پذیرفته شود چه اتفاقی رخ می‌دهد؟

این به معنای پایان بخشیدن به یکی از مهم‌ترین سازوکارهای نظام مردسالاری است: سازوکاری که با تهدید به خشونت، نوید دستیابی به قدرت می‌دهد. همجنسگراهراسی، خشونت علیه زنان و جنگ یعنی سلاح‌های قدرتمندی که انسان‌ها را مجبور به سازگاری با قواعد جنسیتی می‌کند، محو می‌شوند و دیگر نیازی نیست که ما «مرد بودن» خود را اثبات و از آن محافظت کنیم. مردان، رنگین‌کمانی از احساسات و رفتارها را بروز خواهند داد. ما مردان در خانه‌ها و در کنار خانواده‌مان خواهیم بود و لذت پرورش فرزندانمان را به یاد خواهیم آورد. ما همراهی صمیمی و عاشقانه مردان و زنان دیگر را جست‌وجو خواهیم کرد. این به معنای پرورش امید در دنیایی است که برای مدت طولانی در آن احساس ناامیدی می‌کردیم.

من باور دارم که همه این اتفاق‌ها در حال رخ دادن است. بله! این روند، اغلب و به شکل رنج‌آوری آرام و و دردناک است و قطعاً با مقاومت‌های آشکار و پنهانی مواجه است؛ با این حال، موج بسیار بزرگی از رهایی از قید و بندهای جنسیتی در جهان ما در حال حرکت است. مردانی که خود را از ضروریتهای فردی و فرهنگی «مرد بودن» رها می‌کنند یک عنصر کلیدی در این جنبش‌اند.

نوبت ما مردان است که بگوییم نه نویدهای اغواکننده قدرت و نه تهدیدهای مرعوب‌کننده خشونت نمی‌تواند ما را داخل جعبه سفت و سخت مردانگی قرار دهد. نوبت ماست که بر ترس و انزوای خود غلبه کنیم و نشان دهیم که قواعد تجویز شده برای مردان را نمی‌پذیریم. ما رفتارهای خود را با قواعد از پیش تعیین شده سازگار نمی‌کنیم. امروز نوبت ما مردان است که از یکدیگر بخواهیم از آن جعبه بیرون بیایند.

نوبت ماست که مردانی را که رفتارهای ناسازگار با نسخه‌های از پیش تعیین شده دارند با آغوش باز بپذیریم تا احساس امنیت کنند. از این راه است که ما فرهنگ جدیدی خلق می‌کنیم: فرهنگی که مرد بودن در آن مساوی با تجلی بی‌انتهای و همیشه در حال رشد احساسات و رفتارها و ممکن‌هاست.

<http://radiozameh.com/society/women/2011/02/23/2003>